

پروزمی

تاریخی



جناب آقای رئیس جمهوری شهابه علاقه قلبی من در حفظ روابط نزدیک بین دو کشورمان واقفید. لیکن چنانچه در لنگره و سایر محافل، مخالفت هابی علیه دیدن ایرانی مرفه و از لحاظ نظامی قوی وجود داشته باشد، منابع دیگری هم هستند که مای توانیم به آنها رویاوریم، زیرا که زندگی مادر دست آنها نیست. چنانچه این محافل غیر مسؤلند، دیگر جای امیدواری نیست، اما چنانچه مسؤل باشند، یقینا بعد ما از نحوه برخوردشان با کشور من تاسف خواهند خورد.

هیچ چیز ما را بیش از این سخن تهدید آمیز برخی محافل و طرز رفتار در سالارانه آنها به واکنش تحریک نمی کند.

جناب آقای رئیس جمهوری، چنانکه شما هم بدون شک موافقتید، ایران همیشه پیرو سیاست خویشنداری و میانه روی بوده، لیکن وضع غیر قابل تصور اقتصادی بعضی از کشور های غربی طوری است که اگر ما به تکی کردن این ثروت فنا پذیر و گرفتارمان پردازیم فقط به این خاطر که اجازه دهیم این کشور ما به سیاست بازیها و عدم قاطعیت در تصمیم گیری ادامه دهند، تاریخ ما را نخواهد بخشید.

از پانسخامه شاهنشاه آریامهر

به اولتیماتوم رئیس جمهوری آمریکا

نوشته عبدالرحمان (امیر فیض)

پیروزی تاریخی شاه‌شاه آریامهر در برابر شرکت های نفتی

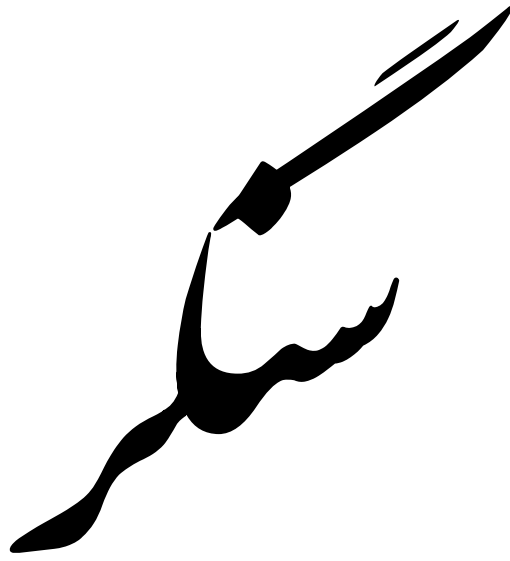
و

توطئه جهانی برای سقوط پادشاه ایران

سنگر

مجموعه مقالاتی که در سنگر انتشار یافته
از انتشارات
سنگر چاپ کانادا
به اهتمام گروهی از میهن پرستان

پیروزی تاریخی شاهنشاه آریامهر در برابر شرکت های نفتی
و توطئه جهانی برای سقوط پادشاه ایران
نوشته و تحقیق عبدالرحمان (امیر فیض)
از انتشارات، سنگر چاپ کانادا
به اهتمام گروهی از میهن پرستان
چاپ اول به تناوب زمانی در سنگر
چاپ دوم مرداد ۱۳۷۵ آلمان فدرال
چاپ سوم شهریور ۱۳۷۵ ونکوور کانادا
چاپ چهارم تورنتو کانادا
چاپ پنجم دیماه ۲۵۴۸ تورنتو کانادا
چاپ ششم فروردین ماه ۲۵۴۹ تورنتو کانادا
استناد به این مجموعه فقط با ذکر ماخذ آزاد است.





خط تاریخی:

۱ علیحضرت همایون شهبشاه آریامهر، روز نهم امرداد ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) قانون الغای قرارداد با کنسرسیوم مصوب سال

۱۳۳۳ (۲۴۹۳) و اجازه اجرای قرارداد فروش و خرید نفت را توشیح فرمودند.

«...تلاش و مبارزه من برای رهبری ملت به سوی آینده ای پر شکوه،
برای من مستلزم کار طاقت فرسای شبانه روزی و کنش های سنگین
بین المللی و رویارویی دائمی با تحریکات و توطئه های دشمنانی بود که
در غیر این صورت به احتمال قوی علقی برای بروز آنها در پیش نمی آمد.
اگر برای من، فقط آسایش شخصی و استفاده بی دردسراز امتیازات مقامی
که دارم مطرح بود، سر مشق پادشاهان ۱۵۰ ساله گذشته، مسلماً سر مشقی
بهتر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم...»
بسوی تمدن بزرگ شاهنشاه آریامهر.

آنچه در این نسک می خوانیم

برگ	عنوان نوشته ها	لحظات پیروزی
۱		
۱	انصاف کجاست؟	
۱	تقسیمات این تحقیق	
		قسمت اول
۲		ماجرای های ناشنیده
۳	مقدمه ای برای اتصال موضوعات	
۳	تلاش برای فقط ۱۰۰ میلیون دلار در آمد اضافی	
۴	در مسیر تحقیق	
۹	نتیجه گیری تحقیقی	
۹	دو نکته اساسی	
۱۰	نکته دوم	
۱۱	شاه ناراضی است بیشتر می خواهد	
۱۵		پیروزی دوم
۱۸		به سوی پیروزی
۱۹	نگرانی شاه از کودتا و عکس العمل آمریکا و انگلستان	
۲۲	الاغ سوار بیر شد !	
۲۲	پریش قورباغه موقوف!	
۲۳	ما فاقد قوه تشخیصیم	
۲۴	آموزگار دیروز و امروز	
۲۴	هرکه درافتد ورافتد	
۲۴	بشکند که حقشان است	
۲۸		اولتیماتوم ها
۲۸	قصد شاهنشاه ایران آشکار می شود	
۲۸	برخورد شاهنشاه با پیشنهاد کنسرسیوم	
۲۹	بهانه ها برای کوتاه کردن دست کنسرسیوم	
۳۰	اولتیماتوم شاهنشاه و برخورد آرام کنسرسیوم با آن	
۳۱	اولتیماتوم آمریکا به شاهنشاه ایران	
۳۱	تحلیلی بر اولتیماتوم آمریکا	
۳۲	واکنش شاه به اولتیماتوم	
۳۳	دنباله ماجرا	
۳۴	ای کاش این تلاش ها صرف آدم سازی می شد	
۳۴	ادعای عدم دخالت در امور کشورها	
۳۶		واکنش کنسرسیوم
۳۷	فقط یک رای	
۳۷	در مسیر تحقیق	
۳۸	ملت نا آگاهی از نامه نیکسون	
۳۸	نگرانی شاه از توطئه بیگانه	
۳۹	عقب نشینی دیروز و امروز	
۴۰	اعلام سیاست نفتی ایران	
۴۲	واکنش کنسرسیوم نفت	
۴۲	خفه شوید دزدان متجاوز!	
۴۳	نمونه آشکار دخالت	
۴۴	برداشت از این نمونه	
۴۵		حیرت شاهنشاه
۴۶	ادامه تحقیق	

۴۶	حیرت شاهنشاه ایران	
برگ	عنوان نوشته ها	
۴۸	شوق و ذوق زمینه می خواهد	
۵۲	رابطه شوق و ذوق با دستاورد ها	
۵۲		دستاورد های تلاش شاه ایران
۵۳	دستاورد های ملی و سیاسی	
۵۳	دستاورد های اقتصادی	
۵۴	شاه باز هم راضی نبود	
۵۵		اولتیماتوم دوم
۵۵	در مسیر تحقیق	
۵۵	پشتیبانی ملت از شاه	
۵۸	تلاش های تازه	
۵۸	حال سفیر احمق را بجا بیاورید	
۵۹	اولتیماتوم دوم نیکسون	
۵۹	بحثی در ماهیت اولتیماتوم دوم نیکسون	
۶۰	پاسخ شاهنشاه به اولتیماتوم نیکسون	
۶۱	پاسخ شاهنشاه ایران به سفیر آمریکا	
۶۲	مشکل جدی چه و کدام بوده است؟	
۶۲	نکته خواندنی و فکر کردنی	
۶۲	تشکیل آژانس بین المللی نفت	
۶۴	نگرانی مشترک و تصمیم مشترک	
۶۵	انتخاب درست	
۶۶		اولتیماتوم سوم
۶۸	در مسیر تحقیق	
۶۸	احساس خطر عربستان سعودی	
۶۸	یادداشت دیگر	
۶۹	اولتیماتوم فورد به ایران	
۶۹	فورد هم به راه نیکسون رفت	
۷۰	کنفرانس مطبوعاتی	
۷۰	کنفرانس کمپ دیوید علیه شاه	
۷۰	براه فریب شاهنشاه	
۷۱	آمریکایی های لعنتی	
۷۱	حسن نیت ظاهری با باطنی خصمانه	
۷۲	آمریکا و انگلستان نه شرکت های نفتی	
۷۳	توجه شاهنشاه ایران به مساله	
۷۵	سعودی ها به حمایت از آمریکا	
۷۵	آمریکایی های بد معامله !	
۷۶	واکنش سیاسی	
۷۷		اولتیماتوم فورد
۷۸	تحلیلی بر اظهار نظر علم و اولتیماتوم فورد	
۷۹	تحلیل نامه فورد	
۸۰	پاسخ شاهنشاه ایران به فورد	
۸۰	تحلیلی بر پاسخ شاهنشاه آریامهر به فورد	
۸۲	در مسیر تحقیق: در جستجوی ملت	
۸۲	پرسش قابل تعمق	
۸۳	پاسخ	
۸۴		توقف پیروزی
۸۵	جنبش ضد افزایش بهای نفت	
۸۶	وجهه بین المللی شاهنشاه آریامهر	
۸۷	نبرد را باخته ایم	
۸۷	حرامزاده ها بد جوری برای ما خط و نشان کشیده اند!	
۸۸		آخرین اولتیماتوم

یادداشت پیراستار

افتخار دارم به آگاهی برسانم، و از استاد امیر فیض سپاسگزاری کنم که آرایش و پیرایش و برگ آرائی این نسک را برای ارایه به اینترنت به من واگذار کرده اند، این نسک چندبار در گذشته به چاپ رسیده.

آنچه در پیش رو دارید آخرین بار در سال ۲۵۴۸ از سوی «سنگر» بصورت چاپ وگراور شده منتشر شده است. چون تعداد دریافت کنندگان آن محدود بوده، این سرباز پس از دریافت این پیشکش از استاد ارجمند جناب امیر فیض، در دسامبر ۲۰۰۹ بر آن شدم تمام کتاب را بصورتی که در پیش رو دارید برای اینترنت آماده کنم و بصورت کتابی دیجیتال در سرتاسر جهان قابل دسترسی به تمام ایرانیان و ایرانیاران گردانم.

چنین جسارتی بخود نمی دیدم و نمی بینم که در متن اصلی کتاب هیچگونه ویراستاری انجام بدهم. ولی برحسب مورد زیر نویس هانی به آن افزوده ام، در آخر کتاب شرحی از زندگانی فامیل علم و کوتاه شده ای از زندگی امیر اسدالله علم که با یاری های کدبان مهدی شمشیری و کتاب دیگری که به آن اشاره شده است به این نسک افزوده شده است، آنچه به این نسک تاریخی افزوده شده از سوی استاد امیر فیض مورد پذیرش قرار گرفته است.

در میان تاریخ ها تاریخ اصیل ایرانی در داخل (...) که آنهم از جانب من افزوده شده است. این گاهشمار نیاز به یک توضیح کوتاه دارد.

واقعه ای که ۵۳۹ سال پیش از میلاد مسیح در بابل رخ داد یک حرکت تاریخی و بی نظیر است که هیچ ملتی هرگز در طول تاریخ به چنین امتیازی دست نیافته است. در هنگامه دو یا سه هزار سال پیش که هر فاتحی و هر سرداری وارد شهری می شد آنرا به آتش می کشید، مردمان آن کشور یا شهر را از دم تیغ میگذراند، معابد و ساختمان و قصر هارا می سوزاند. ۱۱۶۰ سال پیش از ظهور محمد و ۵۳۹ سال پیش از زایش مسیح، کوروش بزرگ نه با جنگ بلکه به دعوت مردم بابل در حالیکه مورد استقبال شورانگیز و پر اشتیاق مردم بابل بود همراه سربازان خویش وارد شهر می شود. او بجای سوزاندن و کشتن دستور می دهد معابدی را که در گذشته نابود شده بود را دوباره بسازند، برده های یهودی را که در بابل گرفتار بودند را آزاد کرد و به باور های شخصی و یا مذهب جاری یا دین مردمان آن خطه احترام گذاشت.

به پاس این خدمت بی نظیر مردم بابل یاداشتی در روی سیلندری گلین نوشته و به قلب تاریخ سپرده اند و این عمل کوروش را ستوده اند. که این سیلندر تاریخی در موزه بریتانیا و نمادی از آن در راهرو سازمان ملل موجود است.

در تاریخ چندین هزار ساله ایران، تاجگذاری ها، به تخت نشستن ها، فتوحات، پیروزی های گوناگون صورت گرفته است ولی یکبار در تاریخ ملل جهان بطور نمونه یک عمل بی نظیر که جنبه انسانی دارد صدور نخستین و تاریخی ترین منشور حقوق بشر است که شرح آن به روی سیلندر کوروش نقش بسته است. هرگز چنین واقعه ای دیگر در جای دیگر تاریخ بشری رخ نداده است

این «گاه» که در ۱۴ اکتبر ۵۳۹ پیش از میلاد رخ داده است مبنای گاهشماری بکار رفته در این نسک است که به شهادت استاد شجاع الدین شفا که شرح آن در تارنمای ۱۴۰۰ سال در آدرس <http://1400years.org/gahnameh.asp> به سه زبان فرانسه، انگلیسی و پارسی آمده است آرزوی شاهنشاه آریامهر نیز بوده است. در آن زمان به دلیل سیاسی و میهنی که شرح آن در تارنمای یاد شده آمده است به بیست سال پس تر یعنی ۵۵۹ سال پیش از میلاد تغییر یافته است. ۲۰ سال در چندین هزار سال دوران تاریخ رقی نیست ولی آرزوی ملی و ثبت این روز که با زمان صدور اولین منشور حقوق بشر با نام کوروش بزرگ برابر است به عنوان میداء گاهشمار ایران از اهمیت ویژه ای برخوردار است. وظیفه ملی ما است چنین "گاهشمار"ی را پاسداریم و آرزوی دیرینه شاهنشاه آریامهر را بجای آوریم.

مقدمه

آنچه در دست مطالعه دارید، مجموعه ای است از سلسله مقاله هایی که به تناوب از اول آبانماه سال ۱۳۷۳ (۲۵۳۳) تا اول آبانماه ۱۳۷۴ (۲۵۳۴) در نشریه سنگر چاپ کانادا، و به قلم توانای «عبدالرحمان» سردبیر و ناشر این «دوهفته یکبار نامه» به رشته تحریر در آمده است.

«عبدالرحمان» نامی که صاحب آن از سر فزوتنی و تواضع برگزیده است، در تاریخ هیجده ساله پیکار برونمرزی، یادآور پایمردی، پشتکار؛ ووفاداری بی چون و چرا به مقدساتی است که در درازای تاریخ، ایران جاودان را به سلامت از دام حادثه ها رهانیده است.

«عبدالرحمان (امیر فیض)» هنگامی انتشار سنگر را در «لندن» آغاز کرد، واندکی بعد آنرا به «تورنتو» در کانادا منتقل ساخت که هنوز تب داغ شورش ویرانگر ۱۳۵۷ (۲۵۱۷)، نه تنها برتن «معماران» تبهکاران، بلکه بر «روح و تن» سرنوشت سازان عالم در پایتخت های سیاسی جهان، و به طور عمده و مشخص؛ برجان «دولتمردان کاسبکار» جهان صنعتی، و خداوندگان «کارتل» های نفتی جاری بود.

در آن روزها، به سختی می شد باور کرد که در هنگامه سرنوشت میهن، و درادبار ونکبتی که «جفاکاران» برای میهن اهورانی رقم می زدند «سنگر» ی که از «هیج» آغاز کرده بود و تنها سرمایه اش «ایمان» و «اعتقاد» آنهم از نوع ناب و بی پیرایه بود، عمری هیجده ساله پیدا کند، و از آن بالاتر به صورت یک «مکتب» میهن پرستی در تاریخ و مقاومت ملی، درآید.

یک نگاه ساده و گذرا به مجموعه «سنگر» از آغاز تا به امروز، گواه صادق آن است که با همه «کم و کاستی» هایش این نشریه ای است که بالندگی عشق به ایران، ایثار، میهن پرستی ناب، تبلور صمیمی ترین بارقه انسانیت یعنی وفاداری، و فداکاری ادامه حیات آن را امکان پذیر ساخته است. و این همه از دولت اراده و تلاش و کوشش مردی است که نام «عبدالرحمان» برای خود گزیده؛ و هستی و سلامتی و قلب و چشمش را توان آن گذاشته است.

«پیروزی تاریخی» که اینک در دست شما قراردارد؛ پژوهشی است صمیمانه که دستمایه اصلی آن را یادداشت های روزانه شادروان «امیر اسدالله علم» نخست وزیر؛ وزیر دربارشاهنشاهی و یکی از نردیکترین دوستان «شاهنشاه آریامهر» تشکیل می دهد. به عبارت ساده تر «پیروزی تاریخی» اگر جامعیت یک پژوهش «آکادمیک» و همه سویه را ندارد؛ در عوض از آنچنان اعتباری برخوردار است که هر پژوهش آکادمیک، از این پس بی نیاز به مراجعه به آن نخواهد بود. ابعاد این پژوهش از حوصله «رسمیت اسناد» و «سند» های رسمی که در هر پژوهشی از این دست پایه های تحقیق را می سازد، خارج می شود و هزاران «نکته» نگفته پشت در های بسته، و نیز برداشت ها، استنباط ها، شور و شوق ها؛ و آرزو و امید هایی را که در دنیای «خویشتن خویش» هر «مرد سیاسی» وجوددارد، در بر میگیرد. تنها کسی که شانش آگاهی از «اندرون خسته و خاموش» شاهنشاه ایران را داشته «امیراسدالله علم» بوده است، و هم او بود که لحظه به لحظه و گام به گام از تکوین نطفه های یک «آرزو» در اندیشه پادشاه ایران تا تحقق همه جانبه آن، شاهنشاه را در خلوت صمیمانه و به دور از تکلف و تشریفات همراهی کرده است.

«عبدالرحمان» با دقتی درخور و شایسته، شهادت های امیر اسدالله علم، نگرانی ها و تلاش و کوشش های شاهنشاه آریامهر و نیز اسناد و مدارکی را که برای نخستین بار در دسترس قرار داده شده؛ کاویده است و از رهگذر اشاره های آشکار و پنهان یادداشت های روزانه اسدالله علم به «راز شوم» براندازی حیثیت ایران دست یافته است.

آنچه که «ناشران» گمنام این مجموعه را به تجدید چاپ پژوهش «عبدالرحمان» واداشت، اشتیاق به «ثبت تاریخی» این مجموعه مقاله های تحقیقی؛ و به نیت گرد آمدن آن در یک مجموعه و هدیه کردن آن به نسل نو پای ایران و نسل هایی که در راهند، بود.

ابتدا تلاش شد مجموعه مقاله ها را همانگونه که در «سنگر» چاپ شده بود «فتوکی» کرده و در اختیار دوستاران آن بگذاریم. در این راه کوششی به عمل آمد و نزدیک به یکصد نسخه هم فراهم آمد؛ اما بزودی متوجه شدیم که خوانندگان بسیاری؛ در انتظار دریافت آن هستند. این «اقبال» عمومی سبب تشکیل کمیته ای از میهن پرستان شد تا با جلب کمک عزیزی که همواره آماده اهدای کمک های هرچند مختصر هستند، این مجموعه با تجدید حروف چینی و ویراستاری حرفه ای مختصری چاپ و بصورت کنونی؛ در نسخه های فراوان انتشار یابد.

توزیع جهانی آن نیز برای «امرداد ماه سال ۱۳۷۵ (۲۵۳۵)» پیش بینی شد که سالگشت رویداد های تاریخی چندی در ارتباط با تاریخ معاصر ایران است.

سهام ناشران این مجموعه در تجدید چاپ و انتشار «پیروزی تاریخی» جز انجام یک وظیفه ملی و میهنی نیست، و افتخار آن یکجا به «عبدالرحمان» و عزیرانی که بذل همت عالیشان این انجام وظیفه را امکان پذیر ساخت، تعلق دارد.

ناشران

«قرائت شناسنامه هویتی جامعه ایران خیلی راحت است، شناسنامه هویتی

ایران مثل بر دو قسمت کاملاً مجزا و در عین حال هموند شناخته می شوند، یکی

جامعه ناسیونالیستی است و دیگری جامعه مذهبی، آنهم از نوع شیخ آن. تاریخ

ایران گواه است که هرگاه بین جامعه ناسیونالیستی ایران که رهبری آن با

پادشاه بوده و یا جامعه مذهبی که رهبری آن با آخوند اعظم بوده تضاد

و برخوردی بوجود آمده، پیروزی از آن آخوند اعظم بوده است»

نوشته عبدالرحمان (امیر فیض)

پیروزی تاریخی شاه‌شاه آریامهر در برابر شرکت های نفتی

و

توطئه جهانی برای سقوط پادشاه ایران

سنگر

مجموعه مقالاتی که در سنگر انتشار یافته
از انتشارات
سنگر چاپ کانادا
به اهتمام گروهی از میهن پرستان

لحظات پیروزی

دهه اول آبان ماه هرسال، روزهای استثنائی و با ارجی است که در واقع پایگاه تداوم سلطنت ایران شناخته می شود. زادروز شاهنشاه آریامهر، تولد اعلیحضرت رضا شاه دوم و نیز اعلام تصدی سلطنت معظم له در نهم آبان ماه ۱۳۵۹ (۲۵۱۹)، وقایعی است که تداوم سلطنت را پیوند می دهد.

به همین مناسبت اجازه فرمائید نقد حاضر پیشکش ایرانیاران گردد؛ به امید این که مورد قبول افتد.

انصاف کجاست؟

ایرانیاران گرامی استحضار دارند که در سنگر ۱۷۱+۳۳۲ در مقاله «بی انصاف ها» عرض شد:

«... مقصود از بی انصاف ها کسانی هستند که در برنامه «رادیو صدای ایران» به راه تجلیل از «مصدق» مساله ملی کردن نفت را مطرح کردند، و در بین آنان که می توان از آقای «فواد روحانی» یاد کرد؛ یک اشاره مختصر به تلاش های شاهنشاه ایران، چه در تصویب لایحه ملی شدن نفت و اقدامات خلع ید، و چه در ملی کردن واقعی و اساسی صنعت نفت که با لغو قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) توسط شاهنشاه ایران صورت گرفت نکردند...» نقل از همان سنگر.

در آن مقاله فرصتی نشد که بحث «بی انصاف ها» مطرح گردد. اکنون هم فرصت؛ و هم مناسب است که آنچه مورد تعهد «سنگر» در آن مقاله بوده است، در ماهیت دیگری به صورت نقد زیر تقدیم گردد.

تقسیمات این تحقیق

این تحریر، مشتمل بر دو قسمت است؛ یک قسمت که بسیار مهم است؛ گفتگو و ماجرا های ملی شدن صنعت نفت ایران توسط شاهنشاه آریامهر است که در واقع همان چیز هایی است که کسی از آنها مطلع نبوده است.

در این قسمت است که با لحظات پیروزی ها در جدال نفتی آشنا می شویم و می توانیم به تلاش های توام با بصیرت و احساس مسئولیت میهنی شاهنشاه ایران بیشتر واقف گردیم.

در همین قسمت است که با روند اقدامات که به رهبری شاهنشاه ایران صورت گرفت، و منجر به خلع ید از صنایع نفتی ایران و ازدیاد عایدات نفتی ایران از ۹۰۰ میلیون دلار در سال به ۱۹/۵ میلیارد دلار یعنی تقریباً ۱۹ برابر شد، آشنا می شویم.

در پایان همین قسمت است که اگر انصاف و وجدانی باشد، باید از خودمان شرمسار شویم و بیشتر از ما، کسانی امثال آقای فواد روحانی که در مسائل نفتی تخصص داشته و بر مسائل حقوقی نفت تسلط دارند، خجل و شرمنده شوند.

قسمت دوم این تحریر – که نمی دانم این سنگر و یا حتی سنگر های بعدی جایی برای آن داشته باشد – پاسخ به برخی از اظهارات نادرست آقای فواد روحانی است.

قسمت اول

ماجرای ناشنیده

تاقیل از انتشار کتاب خاطرات علم، تقریباً برهیچکس روشن نبود که لغو قرارداد کنسرسیوم (قرارداد ۱۳۳۳ = ۲۴۹۳)، و تنظیم قرارداد ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) با چه ماجراها و دلهره‌ها و نگرانی‌هایی توأم بوده است؛ و به همین دلیل عدم آگاهی، در کتبی هم که راجع به نفت، و به ویژه لغو قرارداد کنسرسیوم نوشته شده و شاید جامع‌ترین آن کتب، کتاب «صنعت نفت بعد از ۲۰ سال» اثر همین آقای فواد روحانی بی‌انصاف باشد، اشاره‌ای ویا صحبتی از آن رویداد‌ها نگردیده است.

اشتباه نشود، مقصود از بی‌انصافی ایشان عدم اشاره به مسائل مزبور در کتابشان نیست، بلکه اظهار نظر نسبت به ملی شدن نفت در مصاحبه اخیرشان با «رادیو صدای ایران» است.

آنچه در باره کیفیت لغو قرارداد کنسرسیوم و تنظیم قرارداد ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) انتشار یافته از همین چند سطر که ذیلا ملاحظه می‌فرمایید متجاوز نیست:

«... در طی اجرای قرارداد ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) به مرور مسائل مختلفی در زمینه امور فنی و مالی و اداری پیش آمد که دولت ایران و شرکت ملی نفت را متوجه وجود نقایصی در مقررات قرارداد نمود؛ و این فکر قوت گرفت که تمدید قرارداد بدون تجدید نظرهای اساسی، مسلماً منطبق با مصالح کشور نخواهد بود... تا این که بالاخره در سال ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)، شاهنشاه چنین تصمیم اتخاذ فرمودند که بایدیک تغییر اساسی در روابط ایران با کنسرسیوم به وجود آید. برای توضیح این تحول بسیار مهم که سرآغاز تجدید نظر سال ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) در قرارداد کنسرسیوم بود، قسمتی از بیاناتی را که معظم له در کنگره بزرگداشت دهمین سال انقلاب شاه و مردم به تاریخ سوم بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱) ایراد فرمودند قبلا نقل می‌کنم..»

«صنعت نفت ایران: بیست سال پس از ملی شدن» نوشته فواد روحانی - شرکت سهامی کتاب‌های جیبی تهران ۲۵۳۶ (۲۵۱۱) از تاریخ منشور تاریخی کوروش)

و بعد هم قسمتی از بیانات شاهنشاه را در کنگره بزرگداشت دهمین سالگرد انقلاب شاه و ملت نقل کرده است.

در جای دیگر همان کتاب آمده است:

«... به طوری که گفته شد، از مدتی قبل دولت ایران و شرکت ملی نفت مذاکراتی را با شرکت‌های عضو کنسرسیوم درباره تغییر مقررات قرارداد ۱۹۵۴ آغاز کرده بودند، ولی همانطور که شاهنشاه ضمن بیانات روز سوم بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱) اشاره فرمودند این مذاکرات به نتیجه نرسیده بود. در اواخر همان ماه که اعلیحضرت به سن موریتز (درسونیس) تشریف فرما شده بودند؛ نمایندگان مختار کنسرسیوم با اطلاع از قطعی بودن نظرات شاهنشاه و احساس این که بایدوضع خود را با خواسته‌های ایران تطبیق دهند، در آن شهر شرفیاب شدند، و طی چند جلسه مذاکراتی پیرامون نحوه تجدید نظر قرارداد ۱۹۵۴ (۲۴۹۳) صورت گرفت. بالاخره در تاریخ ۵ اسفند ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)، یادداشتی متضمن نتیجه مذاکرات تنظیم گردید که تحت عنوان یادداشت سن موریتز مبنای گفتگوها و ترتیبات بعدی قرار داده شد...» همان ماخذ صفحه ۳۸۱.

انسان وقتی این نوشته‌ها را می‌خواند، به فکر می‌افتد که خلع ید از کنسرسیوم ملی کردن صنعت نفت ایران توسط شاهنشاه که کار مهمی نبوده است! ظاهراً قضیه چنان می‌رساند که کنسرسیوم منتظر فرصتی بوده که بتواند قرارداد را فسخ و خود را از اداره نفت ایران خلاص کند!!! و این فرصت را هنگامی بدست آورد که شاهنشاه ایران در سن موریتز بودند. نمایندگان مختار کنسرسیوم هم به آن شهر رفتند و پس از صرف چای و قهوه و حتی التماس و زاری قرارداد ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) را لغو و قرارداد دیگری که نتیجه آن خلع ید از کنسرسیوم و استقرار حاکمیت ایران بر منافع نفتی خود بود امضا کردند!

در مجموع می توان ادعا کرد که یک‌هزارم آنچه در باره «ملی شدن اسمی نفت» توسط دکتر مصدق تاکنون نوشته شده است، در باب «ملی کردن حقیقی نفت» توسط شاهنشاه ایران در سال ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) نوشته نشده است. اگر یادداشت های علم (امیر اسدالله) انتشار نیافته بود، قضاوتی چنان ناستوده جز آنچه عرض شد نسبت به کل اقدام خلع ید ممکن نبود.

مقدمه ای برای اتصال موضوعات:

همواره چنین است، اثری را که می بینیم، چه آن اثر اجتماعی، و یا صنعتی و یا تاریخی باشد به مصایب و مشکلاتی که در راه ایجاد آن اثر بکار رفته است، توجهی نمی شود. محققین هم اگر باشواهد و یا مدارکی برخورد نداشته باشند نمی توانند سختی ها و مشکلاتی را که در راه ایجاد آن اثر بکار رفته است، مورد تحقیق و تفحص قرار بدهند، و لاجرم تحقیقاتشان جنبه نظری پیدا می کند. از همین رو است که ایجاد کنندگان اثرات را می توان به دو قسمت کرد: کسانی که از نمایش آنچه که کرده اند پرهیز می کنند، و کسانی که نه تنها پرهیز نمی کنند بلکه غالباً از گاه هم کوه می سازند

در مسئله ملی کردن نفت توسط شاهنشاه ایران، از نمایش آنچه که زیربنای ملی کردن نفت، و لغو قرارداد کنسرسیوم و تنظیم قرارداد جدید بود، پرهیز شده است، و برعکس در لایحه نا موفق ملی کردن نفت توسط محمدمصدق نه تنها پرهیز نشده، بلکه از گاه هم کوه ها ساخته شده است.

یک نگاه اجمالی به آنچه در زمان شاهنشاه ایران صورت گرفت نشان می دهد که از نمایش مصایب و مشکلاتی که در انجام کارها بطور کلی وجود داشته است، پرهیز میشده، و این امر تنها در لغو قرارداد ۱۳۳۳ (۲۴۹۳) و ملی کردن واقعی صنعت نفت نبوده است، بلکه عمومیت داشته است.

علت این امر را باید در ذات مساله یافت. بدین توضیح که آنانکه انجام کاری را وظیفه خود می دانند - آن هم وظیفه ای که حقیقتاً مشتاق به انجام آند- انتظار بهره برداری از آن را ندارند. این چنین اشخاص، از نظر روانی از نمایش، خودستایی و تبلیغ نسبت به آن کار بطور طبیعی بیزار می شوند، و برعکس کسانی که در انجام کاری که به آنها محول است، علاقه باطنی و وفاداری ندارند و از آنچه می کنند انتظار بهره برداری دارند، به نمایش هرچه بیشتر کار علاقمندند.

و اما در مورد شاه، این مقوله به کیفیت دیگری قابل طرح است؛ و آن چنین است:

در مسایل و خدمات اجتماعی و سیاسی، منظور از نمایش خدمات، ابراز لیاقت؛ ایجاد محبوبیت، تثبیت مقام و یا رسیدن به مقام بالاتر است. ولی در مورد پادشاه؛ از آنجا که شاه کمال عظمت و مقام، و محبوبیت است، لذا نمایش خدمات، مصداق واقعی پیدا نمی کند.

یکی از فلاسفه راجع به «حسد» نظری دارد که با این بحث بیگانه نیست، می نویسد:

«... عظمت و برتری مقام شاه چیزی است که هیچکس انتظار ندارد که روزی فرار رسد به آن مقام برسد (برعکس مقامات دیگر) لذا «حسد» به خدا و شاه معنی ندارد...»

تلاش برای فقط ۱۰۰ میلیون دلار درآمد اضافی

قبل از اینکه به اتفاق با استفاده از یادداشت های روزانه شادروان علم با مشکلات و تلاش های شاهنشاه ایران برای لغو قرارداد کنسرسیوم و امضای قرارداد ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) در مفهوم خلع ید کامل و اساسی از صنعت نفت ایران آشنا شویم، بجاست از تلاش های شاهنشاه و سخت گیری های کنسرسیوم فقط برای تامین ۱۰۰ میلیون دلار اضافه درآمد برای ایران مطلع گردیم زیرا که از این طریق، این معادله قابل حل می گردد که وقتی برای تحصیل فقط ۱۰۰ میلیون دلار اضافه در آمد نفتی، شاهنشاه ایران چنین مسیر های سخت و نگران کننده ای را طی کرده اند، و متقابلاً کنسرسیوم و کشور های متبوعشان آمریکا و انگلستان با چه سرسختی در مقابل درخواست ایران مقاومت می کردند، آن وقت به راحتی (البته اگر انصافی باشد*) خواهیم فهمید برای آن که همان ۱۰۰ میلیون دلار به ۱۹۰ برابر یعنی ۱۹ میلیارد دلار برسد - که رسید- چه تلاش ها تحمل مصایب گردیده، و واکنش شرکت های نفتی و دولت های متبوعشان به چه نحو گسترده و عمیقی عملی می شده، که شده است.

از مطالعه کتاب علم (امیر اسد الله) چنین بر می آید که:

«... شاه امیدوار بود تا کنسرسیوم را رضی به افزایش ۱۰ درصد تولید نفت بکند ولی ملاقاتش با نمایندگان کنسرسیوم در سوئیس بی نتیجه ماند. شاه تهدید کرد قانونی به تصویب خواهد رساند که حوزه عملیات کنسرسیوم را محدود کند. سالها بود که ایران از عدم تناسب درآمد نفت خود، و بی میلی کنسرسیوم به افزایش میزان تولید شکایت داشت. این بی میلی از ساختار کنسرسیوم ناشی می شد که اعضای عمده آن منافع بیشتر در کشورهای همسایه ایران داشتند...»

فراموش نکنیم که این ملاقات ها هم در زوریخ سویس انجام گرفت، ولی این جریان مربوط به سال ۱۳۴۷ (۲۵۰۷) است، یعنی ۵ سال قبل از لغو قرارداد کنسرسیوم و تنظیم قرارداد حاکمیت ایران بر صنعت نفت خود که در «سن موریتز» سویس پایه گذاری شد.

در مسیر تحقیق

«... امروز، بعد از ظهر سر دنیس رایت، سفیر انگلیس، به دیدنم آمد. وی از رویداد های «زوریخ» ناراحت است، زیرا که نمایندگان کنسرسیوم نفت ضمن ملاقاتی پرتنش و غیردوستانه با شاه، حاضر نشده اند تضمین کنند که درآمد نفت ما یک میلیارد دلار در سال باشد...»

♦♦♦♦♦

«... آرمین مایر، سفیر آمریکا، به دیدنم آمد. او از مذاکرات نفت در «زوریخ» نگران شده و می ترسد در صورتی که ایران دست به اقدام یکجانبه بزند، همه کشور های خاورمیانه از آن پیروی کنند. با این همه با موضع ما موافقت کرد و پذیرفت که پیشنهاد کنسرسیوم دایر بر پرداخت ۹۰۰ میلیون دلار به ایران در سال آینده، فقط یک افزایش ۴/۵ درصدی بردرآمد فعلی ما خواهد بود که کاملا نامعقول است. اما این عقیده شخصی او بود، و خواهش کرد آنرا محرمانه نگاه دارم...»

♦♦♦♦♦

«... وقتی به خانه برگشتم تلگرام مفصلی از هوشنگ انصاری سفیرمان در واشنگتن رسیده بود. او در خصوص مذاکرات نفت بدبین است. تلگراف را با یک نامه توجیهی برای شاه فرستادم با این مضمون که در اینجا همه از ما پشتیبانی می کنند، و سفیر انگلیس تلگرافی به سود ما به لندن مخابره کرده است؛ به علاوه شرکت های نفت نگران آن هستند که مبادا شاه قانونی وضع کند و نصف تولید آنان را در دست بگیرد. در صورتیکه این اقدام صورت بگیرد؛ سایر کشور های نفت خیز منطقه به آسانی از آن تقلید خواهند کرد...»

♦♦♦♦♦

حاشیه:

در تمام مذاکرات نفت، نگرانی کنسرسیوم و کشور های متبوعشان از این که اقدامات ایران سبب تاسی سایر کشور های نفتی خواهد شد نمایان است. این نگرانی بسیار قابل توجه است و همان است که زیر بنای شورش ۵۷ را پس از ملی شدن نفت ایران توسط شاهنشاه پی ریزی کرد. (پایان حاشیه).

«... امروز صبح «اوبراین» رئیس کنسرسیوم نفت، به دیدنم آمد با افسردگی زیاد در باره آینده. به او گفتم شما دو راه در پیش دارید: یا با نظرات شاه موافقت کنید؛ و خودتان را از این همه نگرانی خلاص کنید؛ و یا باین که برخلاف میل او رفتار کنید. در این صورت من آرزو نمی کنم جای شما باشم. اگر قرار باشد به جنگیم، هیچکدام از ما برنده نخواهد شد، ولی خسارات شما بیشتر از ما خواهد بود. ما می توانیم کمربند هایمان را محکم کنیم، و در صورتی که قانونی وضع کنیم که تولید نفت خودمان را در دست بگیریم، بسیاری ای کشور های دیگر از ما پیروی خواهند کرد. در این صورت شما هزاران میلیون دلار متضرر خواهید شد. او با این نظر موافقت کرد، ولی قلبا بشدت ناراحت شدم هنوز هم ناراحتم که مشکلات مالی فعلی؛ صرفه جویی بیشتر را غیر ممکن ساخته است. قبلا سعی کرده بودم این مطلب را ضمن نامه نگاری به شاه تاکید کنم...»

«... بعد از ظهر سفیر انگلیس به دیدنم آمد. اظهار داشت کنسرسیوم از تهدید های ما خسته شده است، و تقاضای ما را دانه به پرداخت ۱۰۰ میلیون دلار اضافی رد کرده است. گفتم همانطور که آنها از تهدید های ما خسته شده اند، ما هم از این گفتگو های بی پایان بیمار شده ایم. اکنون ما هر اقدامی که لازم باشد ولو به قیمت تحمل سختی زیاد به عمل خواهیم آورد. سفیر گفت لابد از گرفتاری که نتیجه طرفداری از ما و فشار به لندن گریبانگیرش شده است، اطلاع داریم که نه دولت انگلیس و نه دولت آمریکا هیچگونه تلاشی در جهت اعمال نفوذ به شرکت های نفتی به عمل نیاورده اند.»

پس از عزیمت سفیر، اندیشیدن درباره اوضاع مالی فعلی و امکان ناپذیر بودن فشار بر شرکت های نفتی را از سر گرفتیم. یک یا حتی دو سال طول خواهد کشید تا ما بتوانیم چیزی از آنها در آوریم. در این مدت چه بکنیم؟ ... وقتی خزانه خالی است؛ چگونه می توانیم وارد جنگ اقتصادی شویم. با همه اینها شاید شاه با عقل و دوراندیشی خود راه حلی بیابد...»
جمعه نهم اسفند ماه ۱۳۴۷ (۲۵۰۷)

حاشیه:

چنانکه در این تحریر ملاحظه خواهید فرمود، شاه در مساله نفت، در تمام موارد از روش تهدید و تحییب پیروی میکرده اند. تهدید می کرده اند ولی نه در حدی که ناچار به اجرا شوند، و یا عقب نشینی کنند که دیگر همه چیز تمام است. شاهنشاه ایران به مناسبت احاطه کامل به مسائل نفتی - بطور کلی - و وضع مالی کشور - علی الخصوص - می دانست که تهدید می تواند وسیله ای برای پیشبرد مقاصد باشد، نه عمل به آن. «تهدید» وقتی به صورت عمل در آمد نامش «جنگ» است؛ چه اقتصادی، و یا سیاسی و نظامی، و اگر طرف فاقد امکانات لازم باشد شکستش حتمی است، یعنی همان سرنوشتی خواهد یافت که در مساله ملی کردن اسمی، بر «نفت» و «مصدق» و «ایران» رفت.

در جریان «ملی کردن اسمی نفت ایران» این نگرانی برای متفکران اقتصادی و آگاه به مسایل نفتی، و به ویژه وضع کشور وجود داشت که امکانات ایران برای مقابله با شرکت های نفتی، بسیار ناچیز و صفر است، ولی مصدق که بر احساسات مردم سوار شده بود، و «شخصیت سازی از خود» را بر «منافع کشور» ترجیح میداد، مجلس [شورایملی] را مطمئن ساخت که در این مبارزه اقتصادی، ایران پیروز خواهد شد. او چنین گفت:

«... حقیقت این است که کشور ایران دچار هیچگونه ضرر اقتصادی و ارزی در اثر ملی کردن نفت نخواهد شد، زیرا اگر فرض کنیم که ایرانیان بجای ۳۰ میلیون تن استخراجی شرکت در سال ۱۹۵۰ فقط ده میلیون تن استخراج کنند... باز هم دولت ایران ۳۰ میلیون عایدی خواهد داشت...»

ولی همین مصدق، پس از ملی کردن اسمی نفت، درست در روز ۲۳ فروردین اعتراف کرد که آنچه تصور میکرده، نادرست بوده است، و در جلسه همان مجلس شورایملی گفت:

«... تصور می شد که بجای ۳۲ میلیون تن مواد نفتی که در سال اخیر، شرکت سابق نفت تهیه می کرده، ما بتوانیم خودمان لااقل ۵ میلیون تن استخراج کنیم، متأسفانه مشکلات بعدی بود که تا حال نتوانستیم از نظر اقتصادی کامیاب گردیم...» (پایان حاشیه)

مساله قابل توجه، نحوه عمل شاهنشاه در برخورد با کنسرسیوم و طرح اختلافات است. چنانکه ملاحظه دارید، مساله و مذاکرات نفت و خاصه واکنش های کنسرسیوم به کوچه و بازار و جراید کشیده نشد، بردوش مردم سوار نشدند، که بگویند مجلس اینجاست، فلان و بهمان می کنیم، به مردم هم وعده نفت مجانی و یاعایدات شخصی از درآمد نفتی ندادند. (به وعده های مصدق به مردم رجوع شود)

بطور کلی، برای حل مساله نفت به احساسات توده مردم متوسل نشدند. احساسات تعقل پذیر نیست، آنهم از طرف توده های مردم. احساسات وقتی به حرکت در آمد، حالت هیجان به خود می گیرد، و برای رهبر کشور مشکل است که در جهت عکس آن احساسات و لو متضمن منافع کشور و ملت باشد، گام بردارد. سرنوشت کار او همان می شود که بر «ملی کردن نفت» و «مصدق» رفت. همین است که «رژیس دوبره» می گوید: «رهبر واقعی آن کس نیست که احساسات عمومی را بر می انگیزد، کسی است که آینده را با موفقیت تدارک می بیند.»

«... بعد از ظهر دکتر فلاح [رضا] به دیدنم آمد تا مرا در جریان مذاکرات با شرکت های نفت بگذارد. تنها راه حل برای انگلیسی ها و آمریکاییها این است که ابوظبی، و قطر و عربستان سعودی را راضی کنند که تولید نفت خود را کاهش دهند، و بگذارند که ما تولیدمان را بالا ببریم. ...»
یکشنبه ۱۱ اسفند ۱۳۴۷ (۲۵۰۷)

«... امروز شاه با قیافه عبوس از اروپا بازگشت. مستقیماً از فرودگاه به کاخ ملکه مادر رفتیم، و من فرصت یافتیم که گفتگونی کوتاه با شاه داشته باشیم. در طول مدتی که شام صرف شد، قیافه شاه به علت وضع ناگوار مالی دولت و طرز رفتار کنسرسیوم همچنان گرفته بود...»
پنجشنبه ۱۵ اسفند ۱۳۴۷ (۲۵۰۷)



«... شاه در مراسم سلام شرکت کرد و من آسوده خاطر شدم. قدری سرفه می کرد ولی بطور کلی حالش بد نبود. خیلی خسته و کسل بنظر می رسید. طبعاً مذاکرات نفت و وضع نامساعد خزانه بر اعصابش تاثیر گذاشته بود، و وقتی نوبت شرفیابی به هیات مدیره شرکت نفت رسید، ناگهان منفجر شد و شروع به بدگونی از کنسرسیوم کرد...»

جمعه ۱۶ اسفند ۱۳۴۷ (۲۵۰۷)



«... شاه از من پرسید آیا با سفرای انگلیس و آمریکا ملاقات کرده، یا واکنش های آنان را در باره اظهارات دیروزش شنیده ام؟ اگر آنها را دیدم در مورد جدی بودن قصدمان تاکید کنم. قول دادم که اینکار را بکنم، اما وقتی آنها از وضع نا مساعد ما اطلاع دارند چه جوابی را می توانم داشته باشم؟ هیچ کس نمی تواند بدون پول دست به جنگ اقتصادی بزند. شاه گفت ما هنوز آن قدر ها هم که می گویید فقیر نشده ایم. پاسخ دادم در هر حال مامی توانیم حد اعلا کوشش خود را بعمل آوریم و منتظر تحولات بعدی باشیم...»

یکشنبه ۱۸ اسفند ۱۳۴۷ (۲۵۰۷)



«... مذاکرات شب گذشته سفیر آمریکا را به تفصیل گزارش دادم. او می گوید مادام که افزایش تولید نفت در خاورمیانه ۶/۵ درصد تعیین شده است، ایران نمی تواند انتظار دریافت مبلغی بیش از ۹۰۰ میلیون دلار داشته باشد. به سفیر گفتم این وضع مارا به رویارویی می کشاند. او نگرانی اش را ابراز داشت، و توصیه کرد که خویشتن داری بیشتری نشان بدهیم. اما بیم از آن دارم که با وضع مالی فعلی، سخنان من «بلوف» جلوه کند. تکرار کردم که هر حرکتی از جانب ایران از سوی همسایگان ما تقلید خواهد شد، اما این حرف نتوانست او را قانع سازد، با این حال شاه امروز گفت او هرچه می خواهد فکر کند، ولی روس ها به کمک ما خواهند آمد و آنگاه تمامی منطقه دچار آشوب بزرگتری خواهد شد. اگر واقعا زور آزمائی صورت گیرد، خدا مارا حفظ کند... در حین مذاکرات، زنگ تلفن به صدا در آمد. دکتر اقبال [منوچهر، رئیس هیات مدیره و مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران] بود که خبر می داد کنسرسیوم برای اعلام تصمیم خود وقت اضافی می خواهد. این درست همان نظری است که به سفیر آمریکا اظهار داشته بودم: به مصلحت آنان است که دست بدست بکنند تا اینکه یکباره پاسخ منفی بدهند. ظاهرا در نظر دارند یک درآمد ۹۵۰ میلیون دلاری برای ما تضمین کنند با یک وام ۵۰ میلیون دلاری بدون بهره، تا ما به هدف یک میلیارد دلاری خود برسیم. تا به حال من دستورات شاه را اجرا کرده ام. و کلیه تماس های نمایندگان کنسرسیوم را با سردی و بی اعتنائی برگزار کرده ام. در عین حال شاه اکنون از من می خواهد که از طریق سفیر انگلیس و آمریکا به کنسرسیوم فشار بیاورم...»

جمعه اول فروردین ۱۳۴۸ (۲۵۰۸)



«... شاه در مراسمی که در گورستان «آرلینگتن» (به مناسبت مرگ آیزنهاور [ژنرال دوايت]) ترتیب داده شده بود، شرکت کرد. «نیکسون [ریچارد ام] و «جانسون [لیندن بی]] هم حضور داشتند. به رغم حضور دوگل [ژنرال شارل]، نخستین صندلی به شاه اختصاص داده شده بود. نیکسون ضیافت شامی به افتخار میهمانان عالیقدر در کاخ سفید داد که دوگل و شاه در آن ستاره مجلس بودند.

چنان که پیش بینی می شد، مسافرت به واشینگتن، به شاه فرصت داد با رهبران جدید آمریکا ملاقات و با بعضی از دوستان قدیمی تجدید دیدار کند. او با رئیس جمهوری [نیکسون] و ویلیام راجرز وزیر خارجه، ملوین لرد وزیر دفاع، رابرت مک نامارا وزیر سابق دفاع که اکنون رئیس «بانک جهانی» شده است، پیر شواریتزر رئیس «صندوق بین المللی پول» و هنری کسینجر که به عنوان مشاور امنیت ملی جانشین الت روستو شده است، ملاقات کرد... نیکسون ناچار بود که رئیس هر کشوری را بین پنج تا پانزده دقیقه جداگانه ببیند، اما ملاقات با دوگل یک ساعت و ملاقات با شاه یک ساعت و ربع به طول انجامید. همچنین ملاقات شاه با معاون رئیس جمهوری سه ربع بیش از آنکه پیش بینی شده بود، طول کشید. در تمام این مدت «حبیب بورقبیه» رئیس جمهوری تونس در بیرون در انتظار بسر میبرد، پیر مرد بیچاره..

شاه اختلاف ما را با کنسرسیوم مطرح کرد (برای نیکسون و ملاقات شوندگان). به خطراتی که افزایش میزان تولید نفت کویت و ابوظبی دارد تاکید ورزید و گفت آنها آنقدر پولدار خواهند شد که غرب باید با یک زوج غول آسا که خودش ساخته است کنار بیاید. حتی هم اکنون کویت می تواند با بیرون کشیدن سپرده هایش از بانک های انگلیس، اقتصاد بریتانیا را فلج کند. همینطور ابوظبی که نیم میلیارد دلار درآمد نفت دارد و جمعیتش ۲۰ هزار نفر است، ولیبی که درآمد نفتی اش ۱/۲ میلیارد دلار و جمعیتش فقط دومیلیون است. شرکت های نفتی فقط در این فکر هستند که منافشان را به حد اعلا برسانند و هر «سنت» آنرا شمارش می کنند. هیچ توجهی به نیاز های منطقی کشور تولید کننده نفت ندارند. شاه این مطلب را در

ملاقات با نیکسون و راجرز وزیر خارجه مطرح کرد. هر دوی آنها موافقت خود را ابراز داشتند و منکر این شدند که هرنوع نفوذی بر شرکت های نفت بین المللی دارند. ...»

۹ تا ۱۶ فروردین ۱۳۴۸ (۲۵۰۸) ۱



«... عصر امروز به دستور شاه «ایران»، رئیس شرکت نفت شل، را به حضور پذیرفتم، او بطور رسمی درباره ارزیابی ساده ای از واقعیت در ایران (حوزه مسایل نفتی) ماموریت دارد، ولی در پشت صحنه امیدوار است راه حلی برای خواسته های ایران در مورد تولید اضافی نفت بیابد. در حدود دوساعت گفتگو کردیم. ظاهرا کنسرسیوم مایل است راهی برای تقاضای افزایش تولید ۱۰۰ میلیون دلاری ما بیابد. همچنین حاضر است تولید خود را به میزان سالی ده درصد افزایش بدهیم که در این صورت هنوز کمتر از ۱۵ درصدی است که ما می خواهیم. بیش از هر چیز دورنمای آینده آنان را نگران می سازد، چون در نظر دارند ۵۰ میلیون دلار افزایش امسال ما را به عنوان مساعده از تولید سال آینده بپردازند، ولی اگر با ۱۵ درصد افزایش خالص در تولید سال آینده موافقت کنند، ما در واقع مجموعاً ۲۰ درصد اضافه درآمد خواهیم داشت، و خواهیم توانست اعتباری را که می خواهند امسال به ما بدهند، مستهلک کنیم. این ترتیب برای شرکای ما قابل قبول نخواهد بود.»

پاسخ دادم ما فقط حق خودمان را می خواهیم، و حق داریم به هر ترتیبی شده آنرا به دست آوریم، دوسال پیش به هنگام جنگ اعراب و اسرائیل، ما تعددا جریان نفت را ادامه دادیم تا ما را در زمره عرب ها محسوب نکنند...»

شنبه ۲۳ فروردین ۱۳۴۸ (۲۵۰۸)



«... «بران» را برای صرف صبحانه دعوت کردم. پیشنهاد کردم اگر نوعی تضمین در مورد درآمد امسال بدهد، وقتی درباره نرخ آینده تولید بحث خواهیم کرد، همه چیز حل خواهد شد. ولی در عین حال طبق دستور شاه تهدید کردم که در غیر این صورت قانونی وضع خواهد کرد که شرکت های نفت را وادار به پذیرفتن خواسته های ما خواهد ساخت.»

مدیران شرکت های نفتی بیم از آن دارند که هر اقدامی ما بکنیم در کشورهای همسایه گسترش خواهد یافت، اما سفیر آمریکا چنین اعتقادی ندارد. کنسرسیوم احساس می کند که خواسته های ما در مورد افزایش تولید بکلی غیر قابل قبول است.

برای عرض گزارش مربوط به مذاکرات نفت با «بران» شرفیاب شدم. کنسرسیوم عاقبت راهی خواهد یافت که خواسته های ما را در مورد ۱۰۰ میلیون اضافه درآمد تامین کند، ولو این که این کار به شکل مساعده باشد؛ ولی بیم آن دارد که در آینده نیز نظیر چنین خواسته ای را مطرح کنیم. اگر چنین کاری بکنیم، شرکت های نفت بین المللی، نیم میلیارد دلار وام نپرداخته روی دستشان خواهد ماند، که وزنه ای فلج کننده است. شاه از شنیدن این موضوع لبخند مزورانه ای زد و گفت اگر آنها دچار چنین وضعی شوند چاره ای نخواهد داشت جز این که میزان تولید ما را زیاد کنند. زیرکی شاه مرا خوشنود ساخت. ..»

دوشنبه ۲۵ فروردین ۱۳۴۸ (۲۵۰۸)



۱ - شاه عملاً در رویارویی که با شرکت های نفتی داشت تنها بود، او به فکر اقتصاد و رفاه مردم کشورش در یک رویارویی قرار داشت بدون اینکه مردم کشور از یک چنین عمل «ملی و میهنی» باخبر باشند. دشمنان قسم خورده ایران و یک عده بی وطن که همواره در خدمت بیگانه بوده اند، بر اساس داده های شرکت های نفتی که از سوی بی بی سی پراکنده می شد دست به عملی نابخردانه زدند که تاریخ ملت ها چنین خاطره ای را تا آن زمان بیاد نداشت. هنوز پس از گذشت چهل سال (۲۵۴۸) از آن زمان نمی توان نمونه ای به این عمل نمک نشناسانه مردم نسبت به شاهی که در پی رفاه مملکت بود یافت. نه سال پس از این اقدام میهن پرستانه ژنرال ها و وزیران، کشور، که برخی درویش و برخی مسلمان دو آتشه بودند، برخی نیز همانند قره باغی و یا حسین فردوست خانن، بجای اینکه در ماجرای استقلال نفت پاور شاهنشاه ایران باشند، در آمریکا و اروپا دنبال یار گیری بودند. رفته رفته، کینه های خانواده کندی و برخی شرکت های نفتی، و در راس آنها بریتیش پترولیوم، با همکاری حزب توده، جبهه ملی و مجاهد فدائی اقلیت و اکثریت به یاری آخوند خمینی شتافت و مصدقیون که در کنار انگلستان در پی انتقام بودند پشت و طنبرستی مثل شاه را خالی کردند و یک ملت با تمام بی انصافی و نمک نشناسی ورود خمینی را فراهم ساختند. با اقدام شاه توازن قوا در خاورمیانه به نفع ملیون ایران تغییر می کرد و این بود که جهان به تکاپو افتاد. ح-ک

«... تلگرافی از هوشنگ انصاری [سفیر ایران در آمریکا] درباره مذاکرات نفت رسید که می گفت بسیار بد پیش می رود. شاه گفت چه اهمیتی دارد، اگر نتوانستیم به توافق با شرکت های نفتی نایل شویم، قانونی وضع خواهیم کرد که سهم خودمان را از تولیدشان بدست آوریم، یا بخشی از «حوزه قرارداد» را پس بگیریم. شرکت های نفتی می توانند اطمینان داشته باشند که عرب ها از الگوی ما پیروی خواهند کرد. آنها خودشان اولین بار وضع چنین قانونی را به «اوپک» پیشنهاد کردند حال دیگر چه می توانند بکنند...»
دوشنبه ۸ اردیبهشت ماه ۱۳۴۸ (۲۵۰۸ = ۱۹۶۹)

◆◆◆◆

«... سفیر انگلیس به دیدنم آمد... درخصوص مذاکرات نفت، او بی اندازه بدبین بود، و من ناچار شدم به او بگویم که ما مشغول تهیه قانونی هستیم که سهم مستقیمی در تولید نفت به ما خواهد داد...» سه شنبه نهم اردیبهشت ۱۳۴۸^۲

◆◆◆◆

«... امروز صبح شاه اظهار داشت که کنسرسیوم پیشنهاد کرده است ۹۳۰ میلیون دلار درآمد سالانه ما را تضمین کند، و به علاوه یک ماه از این درآمد را به عنوان مساعده بپردازد. در این صورت ما خواهیم توانست درآمدی از نفت جمعا به مبلغ ۱/۱۰ میلیارد دلار (یک میلیارد) داشته باشیم، که در واقع بیش از تقاضای اولیه خودمان است. تنها مانعی که پیش خواهد آمد این است که از ما بخواهند این یک ماه مساعده را از سهم سال آینده بپردازیم.

سفیر آمریکا تلفنی از من خداحافظی کرد... نمایندگان کنسرسیوم در تهران تصمیم خود را دایر بر پذیرفتن خواسته های ما در دو سال آینده به او اطلاع داده بودند، درست همانگونه که شاه خواسته بود. با این همه، آنها در مورد این شرط احمقانه اصرار می ورزیدند که خواسته های ایران در سه سال بعد نمی تواند برآورده شود.

به سفیر پیشنهاد کردم که شرکت های نفت تا آخر سال موافقتنامه فعلی، همچنان یک ماه مساعده را بپردازند. او خواهش کرد هر چه در توان دارم بکوشم تا این تفاهم حاصله در آخرین لحظه، با کنسرسیوم حفظ شود...»

دهم اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۵۰۸)

◆◆◆◆

حاشیه:

این اولین گام پیروزی شاهنشاه ایران در برخورد با کنسرسیوم است که کنسرسیوم حاضر می گردد به جای ۱۰۰ میلیون دلار در آمد اضافی، در آمد ایران را به مبلغ ۹۳۰ میلیون دلار تضمین کند، و بعلاوه ۷۰ میلیون دلار (۷۰ = ۱۲۰۹۳۰) به عنوان مساعده به ایران بپردازد، البته با شرایطی که ملاحظه کردید.

این پیروزی که حقیقتا ذره ناچیزی در مقایسه با لغو قرارداد کنسرسیوم در «سن موریتز» است، گویای خیلی چیز هاست، و بیشتر از همه ناسپاسی و بی انصافی ما، و واکنش شرکت های نفتی و کشور های متبوعشان را اثبات می کند

«... در شام شاهانه شرکت کردم، و شاه را در جریان گفتگو با سفیر قراردادم. شاه گفت: "هرچند به توافق با پیشنهاد های کنسرسیوم نزدیک شده ایم، ولی نمی توان به وعده های آنان اعتماد کرد. سال گذشته ما بیش بینی ۸۶۵ میلیون درآمد را کرده بودیم، ولی در عمل ۸۴۶ میلیون دلار به ما پرداختند. اگر آنها موافقت کنند که این کسری را جبران خواهند کرد، می توانیم به وعده هایشان در مورد آینده اطمینان داشته باشیم. به علاوه آنها باید در مقرراتشان تجدید نظر کنند. اگر یکی از اعضای کنسرسیوم حاضر باشد نفت را بیش از سهمیه بفروشد، دیگران باید از مخالفت با این کار خودداری کنند."

^۲ - در یک چنین موقعیتی دادن چنین خبری به نماینده کشور بریتانیا می تواند یک اشتباه سیاسی از سوی آقای اسدالله علم باشد و یا شاید به ترتیبی خواسته است بایک شیطننت سیاسی موضوع را به آگاهی انگلستان و از آن طریق به آگاهی شرکت های نفتی برساند. شاید نمونه ای از همین "گاف" های سیاسی ایران را به ورطه سقوط رهنمون شد... هیچ پوکر بازی برگ برنده اش را پیش از بازی به دیگران نشان نمی دهد. ج-ک

شاه دستور داد این نکات را به سفیر آمریکا گوشزد کنم، مرد بیچاره را در نیمه شب از خواب بیدار کردم و به او گفتم یک اجلاس بسیار فوری با نمایندگان کنسرسیوم تشکیل شود...»
دوشنبه ۲۲ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۵۰۸)



«... روز بسیار خوبی است، چون کنسرسیوم باتقاضای ما موافقت کرده است، شاه خوشحال است ولی هنوز راضی نیست. محرمانه به من گفت آرزوی او این است که صنعت نفت را خودمان در دست بگیریم و تولیدمان را به شرکت‌ها بفروشیم. در این صورت از رویارویی در آینده اجتناب خواهد شد. این حرف کاملاً منطقی بنظر می‌رسد. شرکت‌ها، نفت را مطابق نیازهایشان از ما خواهند خرید، و ما می‌توانیم مازاد آن را خودمان در بازار بفروشیم. اطمینان دارم که دیر یا زود اینکار عملی خواهد شد. ...»
چهارشنبه ۲۴ اردیبهشت ۱۳۴۸ (۲۵۰۸)



«... وقتی امروز صبح شاه را غرق در تفکر دیدم، تا حدودی دچار شفقتی شدم. پرسید، گمان می‌کنی اگر ما فشار زیادتری وارد می‌ساختیم می‌توانستیم درآمد بیشتری کسب کنیم؟»

بطور نیمه شوخی؛ پاسخ دادم بستگی دارد به این که چه وقت و چه نوع فشاری وارد می‌ساختیم. هر دو ما خندیدیم، ولی باز او به فکر فرو رفت، اشاره کردم که با توجه به روابطمان با عراق، صحیح نبود که از کنسرسیوم امتیازات بیشتری مطالبه کنیم. وانگهی اخیراً معادن نفت مهمی در نیجریه کشف شده است. کشوری که اعضای مختلف کنسرسیوم از جمله شرکت «شل» و نفت بریتانیا در آن سرمایه‌گذاری کرده‌اند و بسیار نزدیک‌تر از ما به بازار اروپا است. با این وضع خراب مالی چگونه می‌توانستیم فشار بیشتری بیاوریم. هر تلاشی در این زمینه برایمان گران تمام می‌شد. شاه از این حرف‌ها خوشش نیامد...»

نتیجه‌گیری تحقیقی:

در آنچه که از کتاب علم ارائه شد، از تلاش‌های شاه برای ۱۰۰ میلیون دلار درآمد اضافی در سال، و در عبارت جامع‌تر رساندن سطح درآمد ایران از نفت خود براساس قرارداد کنسرسیوم (۱۳۳۳ = ۲۴۹۳) به یک میلیارد دلار، مستحضر شدید.

از تهدیدات شاه، نگرانی‌های شاه، دلهره‌های شاه، سخت‌گیری‌های نمایندگان کنسرسیوم نفت، و از اعلام به ظاهر عدم نفوذ و مداخله روسای کشورهای آمریکا و انگلستان در شرکت‌های نفتی آگاه شدیم. دیدیم که بالاخره پشتکار، اصرار، علاقه به منافع کشور، توأم با درایت، موقع‌شناسی و ابراز شخصیت شاه، کنسرسیوم را وادار به قبول درخواست ایران کرد.

فراموش نکنید که این همه «تلاش‌ها» فقط برای «یکصد میلیون دلار درآمد اضافی» بوده است.

دو نکته اساسی:

در راستای این تحقیق، دو نکته بسیار قابل اهمیت به دست آمده است. یکی آرزوی شاه در اداره صنعت نفت به دست ایرانی است، که این آرزو را در سال ۱۳۴۸ (۲۵۰۸) یعنی ۴ سال قبل از تحقق آن در «سن مورینز» با «علم» بطور «محرمانه» در میان گذاشته‌اند.

همین‌جا، در رابطه با آرزوی شاهنشاه ایران، گفتگویی در کتاب علم هست که ارائه آن بسیار به موقع است. در فروردین ماه سال ۱۳۵۳ (۲۵۱۳)، «علم» به شاهنشاه می‌گوید:

«یک یک آرزو هایش ظاهراً به تحقق پیوسته است، تقریباً باورکردنی است، اما درآمد نفتی ما از ۲ میلیارد دلار به ۱۶ میلیارد دلار افزایش یافته است. باران سنگین، نوید برداشت محصول خوبی را میدهد، و شاه اینک در میان دولتمردان خاورمیانه بلا رقیب است.»

شاهنشاه جواب می‌دهند:

«اما من هنوز آرزو های دیگر هم در سر دارم. اول بودن در خاورمیانه کافی نیست، ما باید خودمان را به سطح یک قدرت بزرگ جهانی برسانیم. چنین هدفی به هیچوجه دست نیافتنی نیست»

حاشیه:

یادمان باشد که «جبهه ملی» پس از شکست ملی شدن نفت، علت شکست را عدم خلوص نیت شاهنشاه ایران به مساله ملی کردن نفت عنوان کرد و سنجابی [دکتر کریم] نوشت:

«شاه گاهی عنوان می کرد که او با مصدق همراهی داشته، و در ملی کردن نفت همراهی می نموده، ولی همه میدانند که این اظهارات دور از واقعیت و حقیقت است.»

فراموش نکنیم که در جریان ملی شدن اسمی نفت توسط مصدق، دولت انگلستان اعلام داشت که نیروی چترپاز خود را به قبرس روانه خواهد نمود، و شهرت یافت که این نیرو برای اعزام به ایران آماده می شود. رزمنان انگلیسی به نام «موریتس» روبروی آبادان لنگ انداخته، و شایع بود که قسمت دیگری از نیروی دریایی انگلیس به سوی آب های ایران به حرکت در آمده است.

«... سفیر انگلیس را احضار کردم و به او خاطر نشان ساختم که اگر دولت انگلستان قصد تجاوز به حق حاکمیت ایران داشته باشد من شخصا در راس نیروی ایران قرار گرفته، و در برابر هرتجاوزی ایستادگی خواهم نمود. شایعات مزبور به علت این اظهار صریح من، یا به علل دیگر صورت عمل پیدا نکرد.» (ماموریت برای وطن نوشته شاهنشاه آریامهر)



«... در دیماه ۱۳۳۱، مجلس شورایی با رضایت من و اکثریت آرا، اختیارات مصدق را تمدید نمود. علت رضایت من آن بود که می خواستم هرگونه مجال برای اجرای سیاست مثبتی در امر نفت، به وی [مصدق] داده شده باشد...» (همان ماخذ)

افزون بر آنها، تلگراف مصدق به شاهنشاه ایران به این مضمون که:

«... هر موقعیتی در هر جا و در هر مورد تحصیل شده، مرهون توجهات و عنایات ذات اقدس ملوکانه است که همه وقت دولت را تقویت و رهبری فرموده اند.» (تاریخ ۵۰ سال نفت [مصطفی فاتح] و ماموریت برای وطن)

دلایل کاملا استواری است که آرزوی شاهنشاه ایران خلع ید اساسی و کامل از شرکت های نفتی، و اداره کامل نفت ایران به دست خود ایرانی بوده است. که می دانیم، بالاخره این آرزو در سال ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) به دست واراده شاهنشاه تحقق پذیرفت.

(پایان حاشیه)

نکته دوم:

کلیدی است که انگیزه شورش ۵۷ را آشکار می سازد. و آن چنین است:

همانطور که ملاحظه کردید، زیربنای مخالفت و ایستادگی های شرکت های نفتی، و حتی روسای کشور هایشان، با پیشنهاد ایران دانه فقط ۱۰۰ میلیون درآمد اضافی نفت، این بود که چنین اقدامی سبب تاسی کشور های صاحب نفت گردیده، و آنها نیز همین تقاضا را خواهند داشت، و لاجرم منافع و موقعیت شرکتهای نفتی را به خطر خواهد انداخت.

تکرار این نگرانی از سوی مسنولین کنسرسیوم و سفرای کشورهای آمریکا و انگلستان، آنهم صریح و روشن، کلیدی است که به ما می گوید آنچه که شاهنشاه ایران در جهت خلع ید از شرکت های نفتی (کنسرسیوم) کردند که منجر به استقرار حاکمیت کامل ایران بر صنعت خود گردید، مساله ای نبود که شرکت های نفتی و کشور هایشان بتوانند به سادگی از آن بگذرند تا آنچه که ایران کرد، کشورهای نفتی دیگر هم، همان بکنند.

برای جلوگیری از تاسی سایر کشورهای نفتی، واکنشی لازم بود تا برای روسای کشورهای نفتی اسیر شرکت های نفتی انگلستان و آمریکا درس عبرتی باشد. این «درس عبرت»، همان حرکت دادن «سگ های تربیت شده» انگلستان و

آمریکا و تدارک شورش ۵۷ است، که دیدیم با آنچه که بر «ایران» و شاه رفت. حقیقتا برای کشور های عربی درست عبرتی شد. (!)

چقدر ساده اندیشند آنان که می گویند شورش ۵۷ (۲۵۱۷ = ۱۹۷۹) به مناسبت عدم رعایت قانون اساسی صورت گرفت، بگذریم که زیر بنای چنین ساده اندیشی هم، سست و بی پایه است.

حقیقت این است که اگر شاه در جریان «ملی کردن اسمی نفت» توسط «مصدق» بی طرف می ماند و یا بلاایحه مخالفت می کرد، و واکنش جدی نشان میداد، و هیچ اقدامی هم بعدا برای تامین منافع ایران نمی کرد- تا چه رسد به لغو قرارداد کنسرسیوم و استقرار حاکمیت ایران بر صنایع نفتی خود، و تا چه رسد به تبدیل درآمد یک میلیارد دلاری به ۱۹ میلیارد و نیم در سال- نه شورش ۵۷ صورت می گرفت و نه مسایل جنبی آن در جهان ظاهر می گردید، و سلطنت همچنان در خاندان پهلوی استقرار داشت.

سوء برداشت نشود! اشکال عمده، در آنچه که شاهنشاه ایران در جهت نفت و منافع ایران کردند نبود، بلکه اشکال اصلی در این بود که شاهنشاه ایران برای ما مردم قایل به انصاف، وجدان؛ شعور سیاسی و اجتماعی بودند، و تصور می کردند که فدا کاری های شاه را مردم درک می کنند، در صورتی که چنین نبود. چیزی که در ما مردم وجود ندارد، انصاف است!

نمونه کامل این بی انصافی عمومی را می توانید در همین آقای فواد روحانی بررسی کنید، که متخصص امور نفتی است، و خوب هم می داند که شاهنشاه ایران در جهت حفظ منافع ایران چه فداکاری ها کرد، و خود ایشان هم در کتابش - که در زمان سلطنت شاهنشاه آریامهر نوشته است - به این واقعیت اشاره قاطع کرده است، ولی امروز که صحبت از نفت می شود، یک موجود دیگر است به دور از انصاف و مروت!

(اجازه فرمائید، برای جلو گیری از گسستن موضوع اصلی، بحث بی انصافی ایشان و کسان دیگر که مصاحبه هایی انجام داده اند به بعد موکول شود)

دریادداشت های علم، یک جا، شاهنشاه اشاره ای به واقعیت بی انصافی ما مردم کرده اند، که به آن نگاه می کنیم. شاهنشاه می فرمایند:

«... اگر مردم ایران درک نمی کنند که من حاضرم زندگیم را برای آنها فدا کنم، چرا خودم را درگیر این کنم کی، کی چقدر مسئولیت قبول می کند؟ از طرف دیگر، اگر فداکاری من درک بشود، در آن صورت دیگر دلیلی برای نگرانی ندارم...»

علم اضافه می کند:

«... این حرف ها در کمال صمیمیت بیان شده، چون فقط در حضور دوستان بسیار خصوصی گفته شد...»

شنبه ۱۵ فروردین

این بیانات شاهنشاه نشان می دهد که تا حدودی در مرز این واقعیت گرفته بودند که ما مردم درک فداکاری هارا بطور کلی نمی کنیم، و ضرب المثل «اگر با پنجه انگشت عسل به دهانش بگذارند، دست آخر گازت می گیرد» وصف الحال ما است.

شاه ناراضی است، بیشتر می خواهد:

حدود ۹ ماه بیشتر از موافقت کنسرسیوم با پرداخت ۱۰۰ میلیون اضافی به ایران نگذشته بود که شاهنشاه بار دیگر در جهت تامین منافع بیشتر ما مردم بی انصاف دست به کار شدند. به اتفاق به گوشه هایی از آنچه گذشت تا به استقرار حاکمیت ایران بر صنعت نفت رسید، نگاه می کنیم که تحصیل نتیجه تحقیقی آن بسیار با اهمیت است:

«... مجبور شدم دعوت شامم را در کاخ ملکه مادر لغو کنم تا به کار های گوناگون شاه رسیدگی کنم. چون به من درخانه معشوقه ام تلفن زد که سفرای آمریکا و انگلیس را فراخوانم، و به آنها بگویم که شاه از نحوه مذاکرات نفت، عمیقا ناراضی است. به آنها تلفن زدم و وادارشان کردم فردا صبح در منزل مرا ملاقات کنند...»

شنبه ۲۹ فروردین ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)



«... سفیر انگلیس ساعت ۸ صبح به ملاقاتم آمد. او را از عدم رضایت شاه آگاه کردم، و یاد آوری کردم که مذاکرات طبق خواست ما پیش نمی رود و به نظر نمی رسد که درآمدا چیزی بیشتر از ۱/۱۰ میلیارد دلاری که قبلا تضمین شده بود، بشود ... سفیر گفت که دیشب پس از تلفن با نفتی ها صحبت کرده است ولی آنها چیزی از مقاصد شان بروز نداده اند. احساس این بود که آنها تحت هیچ شرائطی موضعشان را تغییر نخواهند داد.

جواب دادم میل آنها است، ولی من به شما هشدار می دهم که ناچار خواهیم شد اقداماتی بکنیم، و اگر کردیم آن وقت من حوصله شنیدن گله گذاری با اتهام این که قبلا به سفیر انگلیس خبر ندادم را ندارم.

پرسید منظورم از اقدامات چیست؟ که در جوابش گفتم، در موقعیتی نیستم که چیزی در این باره بگویم، ولی دلم می خواهد اهمیت قضیه را درک کند. سفیر در پاسخ من گفت که انتظار دارد که ایران با مناعت و بزرگ منشی با موضوع برخورد کند، و اگر جز این باشد شان ایران نیست، گفتم بله... (!) مجبور بودم با او تند باشم، و میخواستم روی نقطه حساسش انگشت بگذارم. سفر مرد خوبی است، ولی او هم مجبور بود که مقابله به مثل کند، لذا گفت هر کاری دلتان می خواهد بکنید، دست آخر این شما هستید که بازنده خواهید بود.

[حاشیه: در حرف سفیر انگلستان دقت بفرمایید که چقدر معنی دار است. و چطور این تذکر سفیر انگلیس با شورش ۵۷ بصورت حقیقت در آمد.]

گفتم، مانعی ندارد، به قول معروف «اگر قرار است غرق بشویم، همه باهم بشویم» [سنگر: البته غرق هم شدیم، همه باهم حتا با بشریت] خیلی رک و راست حرف زدم، ولی ته دلم حسابی ترس برم داشته. خزانه خالی است، دولت بی کفایت است، و در هر جهت به شاه خیانت می کند. از دست ما چه کاری ساخته است: هیچ، مطلقا هیچ! این سفیر باید احمق باشد که از تهدید های من بترسد.

ساعت ۹ با سفیر آمریکا، عین همین برنامه را اجرا کردم، هرچند او از امکان این که ایران ممکن است از موضع ۵۰- ۵۰ عدول بکند و ۷۵ درصد سود را که اخیرا در مذاکراتمان مطرح کرده ایم، اعمال کند قدری وحشت کرد. در کل همدلی او به مراتب بیشتر از همتای انگلیسی اش بود. گفت در کنفرانس آینده دیپلمات های آمریکایی خاورمیانه در تهران، هدف اصلی اودفاع از افکار شاه است. گفت: در کنفرانس آینده دیپلمات های آمریکایی خاورمیانه در تهران، هدف اصلی اودفاع از افکار شاه است. گفت: در نتیجه احمقانه است که تنها منطقه صلح و آرامش در خاورمیانه را بشورانیم...

[حاشیه: عبارت بسیار پرمعنا سفیر آمریکا نیاز به دقت دارد. این عبارت واجد این معنا است که با آنچه که شاه در جهت نفت ایران می کند، ما ناچار می شویم که تنها منطقه صلح و آرامش در خاورمیانه، یعنی ایران را بشورانیم]

سپس برای شرفیافی عازم شدم، که طی آن گزارش دقیقی از مشکلاتمان را عرضه کردم، و پیشنهاد کردم حال که قابلیت تولیدمان افزایش یافته است، بهتر است به فکر فروش مستقل نفت باشیم. شاه گفت که خود او هم دقیقا در همین زمینه فکر کرده است. گفتم پس دیگر جای بحث نیست، ولی شاه اظهار نگرانی کرد که چنین اقدامی درآمد ما را در کوتاه مدت افزایش نخواهد داد. بسیار نگران بود، و به فکر فرو رفته بود...»

۲۰ فروردین ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)

حاشیه:

نگرانی بسیار، و در فکر فرورفتن شاه نشان میدهد که شاهنشاه از مفهوم تهدیدات سفرای انگلیس و آمریکا غافل نبوده است. ولی اگر آن تهدات را جدی نگرفت، تصور می کرد که فداکاری هایش را ما مردم درک میکنم، که چنین نبود! یعنی نه تنها درک فداکاری های شاه را نکردیم، بلکه در مقابل فداکاری ها، بر دشمنی ها هم افزودیم.

یادداشت های علم نشان می دهد که هر قدر فشار شاه به کنسرسیوم برای ازدیاد درآمد ایران بیشتر می شد، فعالیت کنفدراسیونی ها در خارج، و به اصطلاح روشنفکران و دانشجویان داخل کشور هم علیه شاه و سلطنت شدید تر می گردید.

«... دیشب نمایندگان کنسرسیوم نفت وارد شدند؛ چنانچه مذاکرات با آنها به نتیجه نرسد، شاه دستور داده، مجلس در جلسه مخصوص، لایحه دولت مبنی بر افزایش تولید نفت و کاهش محدوده عملکرد کنسرسیوم را تصویب کند..»

یکشنبه ۸ اردیبهشت ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)



«... شاه با حالت آمرانه ای گفت: سفرای آمریکا و انگلیس را احضار کن، و به آنها بگو که چه ترسو هانی هستند، و اگر آنها عرضه حفظ منافع ایران را ندارند، دست کم دلشان برای مملکت خودشان بسوزد. چرا تولید نفت ما را بالا نمی برند؟ محصول لیبی تا روزی ۲۰۰،۰۰۰ (هزار) بشکه کاهش پیدا کرده، و با آن اختلافات و ناسازگاری که با سوریه دارند، حتی لوله نفت سراسری عربها هم قادر نیست به سقف نیم میلیون بشکه در روز برسد. محصول ایران باید افزایش پیدا کند تا جایگزین این کمبود بشود...»

شنبه ۱۷ خرداد ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)



«... سفیر آمریکا، امروز بعد از ظهر به دیدنم آمد... به او گفتم بهتر است که کنسرسیوم نفت در جلسه آذرماهش، تولید ما را تا ۸۰۰،۰۰۰ بشکه در روز بالا ببرد. این کار کما بیش تمام مشکلات ما را حل می کند. سفیر آمریکا خندید: «شما اول صحبت افزایش ۲۰۰،۰۰۰ بشکه را می کنید، بعد ۴۰۰،۰۰۰ و حالا یکباره خواستتان را دوبرابر کرده اید، پایان این ماجرا به کجا خواهد کشید...»

ده شهریور ۱۳۴۹ (۲۵۴۹)

**حاشیه:**

خنده سفیر آمریکا به بهانه «دبه» پشت «دبه» برای ازدیاد درآمد نفتی ایران با پشتوانه قابل توجهی همراه بوده است، و آن طرح این سنوال است که «این ماجرا به کجا خواهد کشید؟» اگر در سال ۱۳۴۹ (۲۵۰۹) پایان ماجرا معلوم نبود، در سال ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) معلوم شد که تصمیم نهانی شاه در «سن موریتز» و استقرار حاکمیت کامل ایران بر نفت خویش، پایان ماجرا های نفتی از نظر ایران بود، ولی این «پایان ماجرا» از سوی کنسرسیوم و دولت های انگلستان و آمریکا نبود، بلکه پایان ماجرا را آنان در سال های ۱۳۵۶ (۲۵۱۶) و ۱۳۵۷ (۲۵۱۷) نشان دادند (پایان حاشیه)

«... شرفیابی. بنابه گفته شاه، وزیر خارجه مصر در سازمان ملل متحد نطقی ایراد کرده و طی آن حمله شدیدی به آمریکا کرده است. بعد این سفیر تلفنی با نیکسون صحبت کرده که امیدوار بود روابط مصر و آمریکا بهبود پیدا کند. شاه از طرز فکر رئیس جمهوری [آمریکا] حیرت کرده بود، و گفت «چرا ما هم روش مصری ها را در پیش نگیریم» و شکایت هایمان را از آمریکا به گوش جهانیان نرسانیم... سپس شاه افزود، لیبی با تهدید شرکت های نفتی، به هرچه که می خواست رسید. بهای نفتش را افزایش داد، بدون آنکه از تولیدش بکاهد. من هم قبول کردم هرچند که خاطر نشان کردم شرکت ها باید در مورد فرمول تسهیم ۵۰-۵۰ اقدامی بکنند. اگر موفقیت پیدا کنیم در تمام خاورمیانه تاثیر گذار خواهد بود. ما باید

فشار بیشتری به کنسرسیوم نفت بیاوریم. سپس شاه یادآوری کرد که نمایندگان کنسرسیوم قرار است ۱۷ آبان در تهران جلسه داشته باشند...»

حاشیه:

در اینجا نیز شاهنشاه ایران بار دیگر به تاثیرگذاری اقدامات ایران در باره نفت در کل منطقه اشاره کرده اند، و می دانسته اند که تبدیل درآمد نفتی ایران از یک میلیارد به ۱۹/۵ میلیارد، راهی است که بدون تردید کشور های دیگر منطقه نیز ناچار به حرکت در آن خواهند بود. از واکنش حتمی کنسرسیوم و دولت هایشان هم غافل نبودند، ولی از چیزی که شاه غافل بود، از نفوذ عمیق و وسیع انگلستان در «آخوند» و «نفوذ آخوند» در توده های مردم، و نیز «نفوذ آمریکا» در طبقه ای به اصطلاح «روشنفکر» بود، و بیشتر از همه، شاهنشاه آنطور که ما مردم هستیم – بی انصاف، بی صفت و ناسپاس- ما را نمی شناختند، و نمی دانستند که ما چنین تربیت شده ایم که سپاسگزار از تازیان دوازده گانه باشیم، نه ایرانیان خدمتگزار.

پروزی دوم

«... همزمان، موفقیتی در مذاکرات نفت تهران به دست آوردیم و فرمول تسهیم ۵۰-۵۰ به ۴۵-۵۵ به نفع ما تغییر کرد. همچنین قرار شد درباره بهای نفت تجدید نظر گردد. اتفاقی که ذکرش بی مناسبت نیست، این است که سفیر انگلیس به ملاقات من آمد و اعلام کرد به شما توصیه می کنم مذاکرات را با شرکت های نفتی قطع نکنید. این پیام را به شاه رساندم که علیرغم خودداری معمولش، به سختی می توانست آتش خشمش را فرو نشاند گفت:

"حالا دیگر انگلیسی ها به من توصیه می کنند. اگر یک بار دیگر به خودشان جرات بدهند به من توصیه کنند؛ چنان پدری ازشان بسوزانم که جد و آباد شان را یاد کنند، پدر سوخته ها!"

در مورد مشابه دیگری، چند هفته پیش که به جزیره کیش رفته بودیم، صحبت از «تنب» و «ابوموسی» پیش آمد، و شاه گفت: "اگر لازم بشود آنها را بازور خواهیم گرفت. عرب ها و انگلیسی ها هر گهی دلشان می خواهد بخورند!" چنین اعتماد بنفسی، حقیقتاً باعث غرور است..."

سه شنبه ۲۳ مهرماه ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)



«... شرفیابی... بدون تردید مذاکرات نفت باعث نگرانی شاه شده است. نمایندگان کنسرسیوم برای مذاکره در مورد بهای نفت با اعضای اوپک به تهران آمده اند، ولی تمام قرارهای بعدی مذاکرات را بی آن که تاریخ دیگری تعیین کنند، لغو کرده اند. شاه، وزیر دارایی را مامور کرد که هدف های ما را برای روزنامه نگاران توضیح بدهد، و من نیز مامور شدم که در شام امشب با سفرای انگلیس و آمریکا، مواضعمان را روشن کنم...»

چهار شنبه ۲۳ دیماه ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)



«... امروز صبح، مدتی طولانی شرفیاب بودم. پیشنهادات متقابل شرکت های نفتی از جمله حاوی این نکته است که به هر توافقی برسیم، باید تا پنج سال دوام داشته باشد... [حاشیه: ظاهراً شرکت های نفتی متوجه شده بودند که هر توافقی بشود، شاه ایران را راضی به پایان کار نمی کند، این بوده است که چنین شرطی را عنوان کرده اند پایان حاشیه] گزارش تلفنم را با سفیر آمریکا به شاه دادم. او امروز صبح تلفن زد که به اطلاع من برساند که «جان ایروین» نماینده مخصوص «ریچارد نیکسون» و معاون وزارت خارجه [آمریکا] در راه ایران است و تقاضای شرفیابی کرده تا نظراتش را درباره مذاکرات نفت معروض دارد. شاه به من گفت: "دو روز پیش که سفیر آمریکا و همکارانش در لندن را به حضور پذیرفت، با آنها بسیار تند برخورد کرده بود." به عنوان مثال وقتی آنها پیشنهاد کرده بودند که شاه موضعش را درقبال شرکت های نفتی تعدیل کند او جواب داده بود: "آیا صدای ابرقدرت بزرگ را می شنوم؟" سفیر انگلیس امشب تلفن زد و تقاضای ملاقات فوری داشت. علاقمند بود که مذاکرات ما با شرکت های نفتی، در حال و هوایی متعادل و آرام صورت پذیرد. از نتیجه مذاکرات سخت در هراس است. به او اطمینان دادم که در نهایت سیاستمداری عمل خواهیم کرد، فقط مشروط بر اینکه سهم معقولی از آخرین افزایش بهای نفت نصیبمان بشود. همچنین به او گفتم که بهای نفت از این پس باید سالانه افزایش یابد تا با تورم جهان صنعتی هماهنگ باشد. پیش از رفتنش، با شاه تلفنی صحبت کردم که گفت: "باید به او بگویی که ظاهراً حکومتش خود را با منافع شرکت های نفتی هم هویت می بیند. در ضمن به او اطمینان خاطر بده که ما با آرامش و بزرگ منشی به مذاکرات ادامه خواهیم داد. ایران نیازی به هو و جنجال ندارد. آرامش در صورتی از دست خواهد رفت که شرکت ها، دودوزه بازی کنند. به نفعشان خواهد بود که نمایندگانشان برای شروع مذاکرات با ایران، عربستان سعودی و عراق، و پیش از جلسه شنبه آینده «اوپک» به تهران بیایند..."

شنبه ۲۶ دیماه ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)



حاشیه:

هماهنگی التیماتوم سفرای آمریکا و انگلیس به شاه در مورد مذاکرات نفت، و بیشتر از آن، پاسخ شاهنشاه ایران به آنها بسیار قابل اهمیت است. عبارت «آیا صدای ابر قدرت بزرگ را می شنوم؟» در این مقام است که آیا این التیماتوم سفیر آمریکا در لندن، التیماتوم آمریکا است؟ و نیز بیان شاه به این که «ظاهراً حکومتش [حکومت انگلستان] خود را با منافع شرکت های نفتی هم هویت می بیند» نشانگر این واقعیت است، که برخلاف ادعای سران کشور های آمریکا و انگلستان، ماهیت اختلاف مساله نفت، درگیری بین آمریکا و انگلیس، و ایران بوده است، نه شرکت های نفتی تنها!

آری! آرامش ایران از بین رفت، زیرا که شرکت های نفتی و کشور های آمریکا و انگلستان «دودوزه بازی» کردند: از یک سو در «سن موریتز» با پیشنهاد شاهنشاه موافقت کردند، از سوی دیگر به تدارک شورش ۵۷ (۲۵۱۷) با مشارکت سگ های انگلیس و آمریکایی یعنی آخوند های شیعه و ملاحای کلاهی (جبهه ملی و کنفدراسیونی ها) برخاستند (پایان حاشیه)

«... کنفرانس مطبوعاتی شاه درباره وضعیت نفت سه ساعت به طول انجامید، و او با چنان استادی از عهده برآمد که بی اختیار «وان یکاد» خواندم و به او دمیدم (!) با وجود این که شرکت ها را شدید تهدید کرد که اگر از خواسته های ما سرپیچی کنند، عواقب وخیمی گریبانشان را خواهد گرفت، معهداً راه هایی نیز برای آشتی جویی باز گذاشت.

پرسش های گوناگون روزنامه نگاران را به انگلیسی سلیس، فارسی و با فرانسه جواب میداد. حقیقتاً نمایش خیره کننده ای بود و بیشتر از آن جهت چشمگیر بود که شاه، موضوع را مثل موم در دست داشت.. «یکشنبه بهمن ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)

حاشیه:

احاطه کامل شاهنشاه ایران را به مسائل نفتی و اقتصاد جهانی مقایسه کنید باموقعیت مصدق در جریان ملی کردن اسمی نفت، که چه خود او و چه مشاورینش، ویا افراد جبهه ملی به کلی با مسائل نفتی، بیگانه و از آن بی اطلاع بودند.

مصدق، خود اعتراف کرده که نسبت به مسائل نفت آگاهی لازم را نداشته است، و در جلسه ۲۳ فروردین در مجلس شورای ملی، صریحاً به این عدم آگاهی اعتراف کرده است. [مشروح در سنگر ۱۲۸+۳۳۲ صفحه ۳]

مجله «پترولیوم پرس سرویس» در شماره ماه ژوئن ۱۹۵۱ نوشت: بندرت دیده شده است که عقیده ای اظهار و تعقیب گردد بدون اینکه عواقب آن در نظر گرفته شود، و این عیناً همان کاری است که دولت ایران کرده است. روی امواج احساسات، دکتر مصدق نفت را ملی کرده است، و اکنون باید آنچه را با کمک الفاظ بیان کرده، موجه ساخته و بموقع اجرا بگذارد. وقتی دکتر مصدق راجع به نفت صحبت می کند، بیانات او راجع به صنعتی است که حتی یک دقه هم چشم او به چنین دستگاہی نیافتاده، و با وجود این که فقط چند صد «مایل» تا تهران فاصله ای بیش ندارد، ظاهراً هیچگاه او این صنعت را بازدید نکرده است.

مصطفی فاتح که بنا به دعوت مصدق با او جلسه ای داشته در کتابش نوشته است:

«... پس از اظهار مطالب فوق دیدم که ایشان با احاطه کاملی به مسایل سیاسی روز دارند، از قضیه مُعضل فروش نفت و انحصار بازار های جهان به دست «کارتل» بین المللی نفت بی خبر می باشند و توجهی به این نکته مهم ندارند، و استنباط کردم که مشاورین ایشان هم دقت لازم را در این باب نکرده و امکانات را به هیچوجه در نظر نگرفته اند...»

(۵۰ سال نفت ایران- نوشته مصطفی فاتح صفحه ۵۳۲)

آرل هریمن، در یک مصاحبه مطبوعاتی راجع به ملی کردن نفت ایران گفت:

«... احساسات شدیدی که اکنون در ایران حکمفرما است، مذاکره و بحث را بسیار دشوار ساخته است و عامل دیگری هم که به این دشواری اضافه می‌گردد، این است که دولت ایران، مشاوران مطلع و آزموده که در امور بازرگانی نفت و وسعت عمل جهانی آن اطلاعات داشته باشند، ندارند...»
(تاریخ ملی شدن نفت - صفحه ۲۰۴)

نکته توجه کردنی در اظهارات علم [اسدالله]، «وان یکاد» خواندن و «فوت» کردن او است. علم، مردی مذهبی نبوده است. یادداشت های علم گواه این برداشت است. برخورد او هم با آخوند های شیعه و به ویژه «خمینی» در سال ۱۳۴۲ (۲۵۰۲)، که از افتخارات انحصاری او است، گرچه با زیر بنا و انگیزه مخالفت با مذهب نبوده است، وناشی از تعلقات ناسیونالیستی و سیاسی و شاهدوستی بوده است، معهذاً چنان که ملاحظه فرمودید، علم نیز از اسارت تاثیرات مذهب آزاد نبوده است، و به «وان یکاد» متوسل شده است، که دنباله آنهم، همان نذر و سفره انداختن و توسل به تازیان ۱۲ گانه و تازی بزرگ است. بدیهی است که تاثیر این اسارت ها در مواقع حساس و آن زمان که سلطنت در قدرت نیست، و آخوند و مذهب در موقعیت قدرت است، آن طور که انتظار نیست خودنمایی گردد.

مقصود از این اشاره این است که جامعه را باید از کل این اسارت ها و باور ها و وابستگی ها نجات داد.

احساسات ناسیونالیستی، تعلقات وطنپرستی و شاهدوستی با تاثیرات اسارت هایی از تشیع ابداء جور نمی آید. و در کفه قدرت، گرایش به سوی مذهب حتمی است.

به سوی پیروزی

درفصل گذشته، بخشی از تلاش های شاهنشاه ایران در راه تسلط کامل ایران بر منافع نفتی خود، ارائه گردید. اکنون اجازه می خواهد تا به اتفاق، در مسیر این تحقیق و آشنائی بارویداد هائی که به کلی از آن بی اطلاع بوده ایم، حرکت کنیم.

دنباله تحقیق:

«... سفیر انگلستان در ایران، حامل پیام مهمی از طرف نخست وزیرشان «ادوارد هیث» برای شاه بود. همچنین درخواست کرد در صورت امکان، پیش از ناهار با وزرای اوپیک، ملاقاتی خصوصی با شاه بکند. به من گفت شرکت های نفتی مایلند پیش از ادامه مذاکرات، چهل و هشت ساعت «فرجه» بگیرند. گله داشت که ماداریم توقعاتمان را بالا می بریم... [سفیر اضافه کرد] ... شاه در مصاحبه های مطبوعاتی اش این تصور را القا کرد که تولیدکنندگان نفت خواستار افزایش ۳۰ سنت دریهای هریشکه هستند، بدون کمترین اشاره ای به بالا رفتن قیمت منظم در آینده. حالا صحبت از افزایش فوری ۴۶ سنت است، به علاوه افزایش سالانه برای جبران تورم.

درحضور سفیر، تلفنی با شاه صحبت کردم، که گفت امروز بسیار گرفتار است و وقت ملاقات با سفیر را ندارد، و اگر سفیر پیامی فوری دارد از طریق من بفرستد. در مورد به تعویق انداختن مذاکرات هم گفت، حاضر نیست حتی فکرش را بکند. گفت به شرکت ها قبلا هشدار داده شده بود، حالا باید صبر کنند تاوزرای اوپیک به قطعنامه ای برسند.

شاه، شخصا در اجلاس مجلس شورا حضور می یابد و موقعیت اوپیک را برای نمایندگان تشریح می کند. جلسه ای با حضور وزرای نفت خارجی برگزار خواهد شد. سرانجام افزود، از قول من از سفیر بابت زحماتش تشکر کن، و به او بگو که از قافله عقب مانده است. سفیر با حالی خراب از دفتر من رفت...»

بی قراری در تامین حقوق ایران از نفت:

حاشیه: شاهنشاه یک لحظه در تامین حقوق ملت ایران از نفت، آرام و قرار نداشت. هرتوافقی با کنسرسیوم صورت می گرفت، شاه آنرا به کنار می انداخت، و با قاطعیت به دنبال راه و طریقی بود که بیش از پیش به درآمدت نفتی ایران افزوده شود.

این واقعیت که عرض شد، وهمچنین، نگرانی کشور های انگلستان و آمریکا از تلاش های شاهنشاه ایران در راه تامین حقوق ایران از نفت، از اظهارات سفیر انگلستان در همین سند و اظهارات سفیر آمریکا در سندی که پیش از آن ارائه گردید، کاملا نمایان است. (پایان حاشیه).

«... بعدا شرفیاب شدم. شاه حتا حوصله خواندن نامه «هیث» [ادوارد] را هم نداشت. در عوض از من خواست محتوایش را به او بگویم. گفتم زمان بیشتر! فقط مشتاقند که زمان بیشتری به آنها داده شود، و می ترسند در این فاصله، حتی پیش از آنکه گفتگو های رسمی پایان پذیرد، قوانین مصادره ای را به تصویب برسانیم.

شاه خنده ای کرد و گفت دیگر دیر شده و گوی از گردونه خارج شده است. سپس دستور داد سفرای انگلیس و آمریکا را فراخوانم باید به آنها بگویم که شاه نمی تواند امروز آنها را بپذیرد، چون با وزرای اوپیک که کنفرانسان طبق برنامه امشب ادامه خواهد یافت، قرار قبلی دارد، معهذا آنها آسوده خاطر باشند که از ما عمل قبیحی سر نخواهد زد. هرچه در توان داریم، انجام می دهیم تا کنفرانس را به گرفتن تصمیم های معتدل تشویق کنیم. در هر صورت برای هر یک از دول

عضو، به زمان طولانی نیاز خواهد بود تا هر قانونی را به تصویب برسانند، و شرکت‌ها وقت کافی خواهند داشت تا ضدپیشنهادهای آنها را عرضه کنند.

ما فقط خواستار چیزی هستیم که حق قانونی ما است و سهم عادلانه خودمان را از آخرین افزایش بهای تعیین شده توسط همین شرکت‌ها می‌خواهیم. در چنین شرایطی، اشتباه محض است اگر آمریکا و انگلیس موضعی ضد ایران، و سایر رژیم‌های میانه روی عرب مثل عربستان سعودی، کویت و امارات بگیرند، و اگر چنین کنند فقط ما را بیشتر به سوی افراتیون سوق می‌دهند. غرب باید از اشتباهات گذشته اش درس بگیرد، ولی هنوز هم ما و دیگر دوستان انگلیس و آمریکا را در معرض فشارهای غیر قابل تحمل می‌یابیم که به نفع هیچکس نیست، جز دشمنان مشترک ما.

باید از قول شاه به سفرای بگویم، که او سی سال است برای مملکت حکومت کرده، و در هر گوشه این منطقه شاهد اشتباهات مکرر غرب بوده است. در عراق، سوریه، مصر، عدن و لبنان و خود ایران. تنها آرزوی او این است که فقط به نفع مردمش کار کند.

شاه افزود، تمام اینها را به آنها بگو و اضافه کن، که امشب در سخنرانی خطاب به مجلس به هیچ روی از مواضع بیان شده عقب نشینی نخواهم کرد. ما از حمایت کامل کویت، عربستان سعودی، و حتی عراق علیرغم فعالیت‌های تبلیغاتی اش، برخورداریم. چطور ممکن است ما در اشتباه باشیم؟

قیمت ثابت نفت، امروز از ده سال پیش کمتر است، آن وقت بهای اجناس صنعتی در همین فاصله سر به فلک گذاشته. البته ممکن است به خیال خودشان فرض کنند که با خرج چند میلیون دلار می‌توانند من و رژیم مرا ساقط کنند، اما باید بدانند روزگاری که در آن، چنین چیزهایی امکان پذیر بود سپری شده است، و اگر تصور کودتا در ارتش به سرشان بزند، بدانند که افسران من نه به یکدیگر اعتماد دارند و نه احترام حرفه ای برای هم قائلند.

در اینجا، حرفش را قطع کردم و اظهار نظر هائی کردم که مطمئن نیستم چندان باعث خشنودی اش شده باشد. گفتم: اعتماد بنفستان را از دست ندهید. اگر این فرنگی‌ها، می‌خواستند حکومت ما را به زیر بکشند، به سادگی ده دوازده نفر راس کار را بر میداشتند و می‌گذاشتند خود مملکت بعداً ترتیب خودش را بدهد. فقط خدا به ایران رحم کند اگر چنین اتفاقی بیافتد. ای کاش من هم اعتماد شما را به ارتش می‌داشتم. اگر نسبت به نفوذ خارجی‌ان مصون بود، شبها راحت تر می‌خوابیدم. شاه گفت مساله همین است، تصور نمی‌کنم یک نفر هم در ارتش وجود داشته باشد که به ما خیانت کند...»

نگرانی شاه از کودتا و عکس العمل آمریکا و انگلستان:

حاشیه:

آنچه در فوق ملاحظه کردید، در واقع اتمام حجتی بوده که از سوی شاهنشاه ایران به کشور های آمریکا و انگلستان در رابطه با نفت، و لزوم ازدیاد در آمد ایران، و تجدید نظر اساسی در بهای نفت داده شده است.

عبارت «عقب نشینی نخواهم کرد» در بیانات شاه، در واقع اعلام قصد منجز برای پیروزی است، علیرغم همه موانع و مخالفت‌ها. چنین عبارتی در مذاکرات سیاسی، معمولان پایان کار است، یعنی تسلیم طرف، و یا جنگ. (!)

نکته قابل توجه در این «اتمام حجت»، تشریح واکنش احتمالی «آمریکا» و «انگلستان» در پایان دادن به «رژیم سلطنتی ایران» از طرف شاه است. و این خود می‌رساند که شاه، فارغ از نگرانی از واکنش آمریکا و انگلستان نسبت به رژیم ایران نبوده است. ولی «اطمینان به ارتش» و از آن مهمتر به «تشخیص ملت ایران»، سبب گردیده که سفیران انگلستان و آمریکا را از واکنش احتمالی آنها و عدم موافقتشان مستحضر سازد.

اظهارات علم [اسدالله] به شاه بسیار صادقانه بیان شده است. آن روز، اگر آن اظهارات یک «تئوری» بود، امروز حقیقت آن کاملاً ثابت شده است. دیدیم که چگونه «هویدا» را برداشتند، و بجایش «آموزگار» را گذاشتند، و خیلی زود جای او را به «شریف امامی» دادند، و «عباس قره باغی» را هم در کنارش، رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران کردند، و بعد هم با کنار

گذاشتن شریف امامی و «ازهارى»، «بختيار» ی را که طبق اسناد سفارت آمریکا «بختيار منتظر فرصتی است تا علیه شاه و رژیم سلطنتی ایران اقدام کند» را «نخست وزیر» کردند تا کار مملکت در مسیری قرار گیرد که «ترتیب» کارش داده شود.

شاه، حتا تصور خیانت یکنفر را هم در ارتش شاهنشاهی، بخودش نمی کرد. این تصور کاملا درست بود، اگر «مذهب» و رهبری آن، در نزاع و مقابله با رژیم سلطنتی ایران قرار نمی گرفت، و اگر آمریکا و انگلستان، در تمام ضدیت با رژیم سلطنتی ایران به پا نمی خاستند. در عکس چنین شرایطی - یعنی آن شرایطی که در شورش ۵۷ وجود داشت- در هر رژیم خیانت به رهبر کشور امری غیر قابل اجتناب خواهد بود.

در شورش ۵۷ (۲۵۱۷) عامل خیانت به شاه، تنها آمریکا و انگلستان نبودند. تنها آمریکا نبود که «هایزر» [ژنرال رابرت] را فرستاد که مانع کودتای ارتش علیه شورشیان و بختيار بشود. بلکه مهمتر از آن نقش «مذهب» بود، که سگ های تربیت شده انگلستان، در عناوین «آیت الله» و «حجت الله» و «آخوند» از جانب آن کشور به جان رژیم سلطنتی ایران افتادند، و نتیجه چنانکه دیدید، ارتش در عین وفاداری به شاه، تحت الشعاع مذهب، راه «بیطرفی» یعنی خیانت به شاه و رژیم سلطنتی ایران را برگزید.

«تشیع» یک حزب سیاسی - مذهبی است، با مرانامه ای مبتنی بر تخصص حکومت به آخوند اعظم، ونیز رهبری مردم توسط «مراجع تقلید!». این حزب، با رهبری مشخص، با سازمانی شبه نظامی، با لباس متحدالشکل، با داشتن تشکیلات بسیار گسترده در تمام شهر ها و دهات، وحتا محلات، با حداقل ۱۰۰ هزار مبلغ، و سرباز تحت فرمان، و میلیون ها مردم ساده مقلد، وقتی در پناه حمایت خارجی در ماموریت ضدیت با رژیم سلطنتی ایران قرار گرفت، کار مملکت و رژیم آن ساخته است.

شاهنشاه ایران به این خطر عظیم توجه لازم مبذول نداشتند، و «دعا» و «تعظیم و تکریم» آخوند های شیعه را به فال نیک می گرفتند، در حالیکه واقعیت غیر آن بود، و «فلسفه تشیع» نمی توانست به ابراز وفاداری آخوند های شیعه به شاه، اصالت بدهد. ناگفته نگذاریم که متمم قانون اساسی، و سوگند سلطنت، دست شاه را در مقابله با این سازمان سیاسی- مذهبی (تشیع) بسته بود، و مانع از آن بود که یک پاکسازی اصولی و اساسی در جامعه ایران صورت گیرد. (پایان حاشیه) علم (ذیل همان یادداشت روزانه] اضافه می کند:

«... دستوراتش را موبه مو اجرا کردم. هردو سفیر آشکارا از حیرت خشکشان زده بود. به خصوص وقتی گفتم که شاه حاضر نیست یک سر سوزن از آنجه امشب در مجلس می گوید عقب نشینی کند. آنها بار دیگر تقاضای ۴۸ ساعت وقفه در مذاکرات را مطرح کردند، ولی گفتم دیگر برای هرگونه وقفه ای دیر شده است. طبعاً مایل بودند از جزییات سخنانی شاه مطلع شوند، هرچند از رئوس آن مطلع بودم ولی حرفی نزد. با حال نزاری رفتند.

تنها بارقه امیدشان اطمینان خاطر بود که من به آنها دادم مبنی بر اینکه هرچه شاه بگوید درکمال عزت نفس و نزاکت خواهد بود و بدون دوز و کلک و زبان بازیهایی که ناصر [جمال عبدالناصر] و مصدق ممکن بود بکار بگیرند. حق با ماست و مستحق پیروزی هستیم.

با عجله به کاخ نیاوران برگشتم، فقط پنج دقیقه پیش از میهمانان رسیدم. شاه از شنیدن عکس العمل سفر کیف کرد. ناهار با حضور نخست وزیر و وزیر دارانی (مغز متفکر پشت این مذاکرات) [مقصود جمشید آموزگار است] و دکتر اقبال که به اصرار من دعوت شده بود برگزار شد. من در عین حال پیشنهاد کردم که شاه، وزیر خارجه را هم دعوت کند تا به او نشان بدهم کینه ای از او در دل ندارم، ولی شاه اصرار داشت که نفت موضوع تجاری است، نه سیاسی. در نتیجه زاهدی [اردشیر] در این میان سرش بی کلاه ماند.

وقتی که میهمانان رفتند، شاه با نخست وزیر، وزیر دارانی و من نشست و یک بار دیگر سخنانی امشبش را مرور کرد. شاه معمولاً دوست ندارد که سخنانی هایش را از روی نوشته بخواند، ولی خوشحالم که در اینمورد استثنا قایل شد...

جلسه مشترک مجلسین ساعت ۶ بعد از ظهر تشکیل شد... این جلسه در نوع خود در تاریخ ایران بی سابقه بوده است. جلسه به ریاست وزیر دارانی که رئیس وزرای اوپک نیز هست گشوده شد، و از شاه خواست تا سخنرانش را بخواند. مسئولین تشریفات ما، در اصل، پیشنهاد کرده بودند که شاه باید بلافاصله بعد از پایان صحبتش مجلس را ترک کند. ولی شاه گفت: «چه مزخرفاتی! این یک جلسه اوپک است که در حضور اجلاس مشترک مجلسین برگزار می شود، و من تصمیم دارد در تمام مدت در کنار نخست وزیر و وزیر دارایی و سایر اعضای دولت بنشینم..»

تا کنون کسی به یاد نداشت که شاه ایران در سخنرانش پیش از مخاطب قرار دادن دیگر مخاطبانش به وزیر دارانی اش بگوید: «آقای رئیس جلسه» .

جلسه، در کُل، یک پیروزی بزرگ بود، و مقام ما را به عنوان رهبر بلامنازع تمام خلیج پارس تثبیت کرد. حتا دیگر عراقی ها هم قادر نیستند با ما به جدل پردازند. شاه به کشور های نفتی ۷ روز مهلت داد تا مذاکرات را از سر بگیرند، و در حین تحلیل استادانه اش از موقعیت کشور های تولید کننده نفت، از بوجود آوردن هر گونه مانع و رادعی در راه مذاکرات خودداری کرد، و از همه مهمتر، اعضای اوپک در خلیج پارس، اکنون همگی قدرتشان را به وزیر دارایی ما تفویض کرده اند تا از جانب تمام آنها با نمایندگان شرکت ها به مذاکره بنشینند.

(چهارشنبه ۱۴ بهمن ۱۳۴۹ - ۲۵۰۹)

حاشیه:

ملتی که چنین شخصیتی، بصیر و فداکار را با حیوانی جابجا می کند که آن حیوان می گوید «اقتصاد مال خر است» آیا بیت زیر وصف الحال ما مردم نیست؟؟

برای مردم این مملکت چه فرق کند کسی نجات دهد، یا کسی که غرق کند!

(پایان حاشیه)

«... امروز صبح زود سفرای آمریکا و انگلستان به من تلفن زدند، و از سخنرانی خردمندانه شاه تعریف و تمجید کردند... شرفیابی. گزارش دادم که سخنرانش در سراسر جهان با استقبال روبرو شده است. شاه گفت، من برای خودم چیزی نمی خواهم ولی بی تردید حق با ما است. یکبار دیگر سفرای انگلیس و آمریکا را فرا بخوان و خواسته های ما را برای آنها بازگو کن.

این کار را کردم، و به آنها گفتم می توانید به شاه اعتماد داشته باشید که عاقلانه عمل خواهد کرد. گفتم به عنوان مثال، [اگر] او عاقلانه پیشنهاد شما را برای تاخیر مذاکرات نفت نپذیرفته بود، در این فاصله نه تنها چیزی بدست نمی آمد بلکه اعتماد سایر دولت های اوپک را هم از دست میداد، در حال حاضر شرکت های نفتی به جای ۴۸ ساعت یک هفته وقت دارند تا نفس بکشند، و این وقفه را تمام اعضای اوپک به اتفاق تصویب کرده اند.

چهارشنبه پیش، سفیر انگلیس تمام تلاشش را کرد که به من بقبولاند محال است بتوانیم عراقی ها را باخودمان همراه کنیم. گفته بود، عراق مثل «ببر» است ممکن است فکر کنی می توانی سوار ببر بشوی، ولی عملاً ببر است که سوار تو می شود. امروز جوابش را دادم و گفتم ملاحظه می فرمایید شاه نه تنها سوار ببر، که [بلکه] سوار الاغ هم می شود. «سفیر انگلیس عجب الاغی بود که شاه را دست کم می گرفت»...

الاغ! سوار بر شد!**حاشیه:**

مقصود شاه از عبارت «من برای خودم شخصا چیزی نمی خواهم» بر میگردد به استقبال جهانی که علم به عرض شاه رسانده است، و در مفهوم، رساگر «افتخار» که شاه آنرا رد کرده است.^۳

«... به هردوی آنها گفتم که باید به شرکت های نفتی فشار بیاورند که معقول باشند. در پاسخ، هردو تکرار کردند که باید از هرگونه پرش قورباغه ای بپرهیزیم، که یک کشور بهای نفتش را بالا میبرد و دیگران را هم تشویق می کند که چنین کنند، و همین طور الی آخر. همچنین پیشنهاد کردند که عراق و عربستان سعودی باید بهای نفتشان را در ایستگاه های لوله شان در غرب مدیترانه و الجزائر پانین تر باشد.»

گفتم این حرف مفت است، نه دولت عراق و نه عربستان سعودی جرات چنین کاری را نمی کنند. سفیر آمریکا موافقت کرد، ولی سفیر انگلیس زیربار نرفت. چون دلم نمی خواست که سفیر انگلیس از بابت شوخی ام از من دلخور بشود، از او خواستم فردا صبح با من سواری بیاید...»

۱۵ بهمن ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)

برش قورباغه موقوف!**حاشیه:**

چنان که ملاحظه کردید، سفیران انگلستان و آمریکا با توصیف و مقایسه اقدامات شاه در جهت تامین حقوق ایران از نفت به پرش قورباغه ای، به طور ضمنی به ایران اولتیماتوم داده اند که هر اقدامی از ناحیه ایران که سبب تاسی کشور های دارنده نفت شود، با واکنش دولت های متبوعشان روبرو خواهد شد. جالب اینجاست که این اولتیماتوم در قبال علم به این که شرکت های نفتی باید معقول باشند، داده شده است.

آیا دشوار است، بین آخرین پرش قورباغه ای ایران در خلع ید کامل و اساسی از کنسرسیوم در سال ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)، و بالا رفتن درآمد ایران از نفت در حدود ۱۹ برابر، و واکنش دولت های متبوع کنسرسیوم به کیفیت تدارک شورش ۵۷ به وسیله آخوند های وابسته به انگلستان، و مصدقی ها و کنفدراسیونی های وابسته به آمریکا، رابطه لازم را یافت؟ (پایان حاشیه)

«... هفته پیش، گرفتار تر از آن بودم که به نوشتن خاطرات برسم. چه هفته ای بود! مذاکرات نفت با پیروزی شکوهمندی برای شاه به پایان رسید.»

درآمد سال جاری ما تا ۳۰ درصد افزایش پیدا می کند. بهای ثابت نفت خام به عوض بشکه ای ۳۰ سنت پیشنهادی شرکت ها ۳۳ سنت افزایش پیدا می کند. مخارج فوق العاده شرکت ها بابت ۶ سنت افزایش بها در هر بشکه نفت ما حذف می شود، و قرار است تا ۵ سال آینده، بهای ثابت سالی ۵ سنت جبران کاهش نرخ برابری دلار آمریکا افزایش پیدا کند. از

۳ - میزان افتادگی، خضوع و میهن پرستی را ببینید که همین افتادگی باعث می شود و سیستم تبلیغاتی و روابط عمومی در کشور سکوت می کند و بجای روشن کردن این حقیقت بسیار، بسیار مهم و ملی به مردم ایران به برخی از رسانه های بیگانه و کسانی مثل مظفر فیروز، اریک رولو، ادوارد سابلیه، پیتر جنینگ، ویا خبرنگار مشهور بی بی سی دویید فراست فرصت می دهد آنها افکار عمومی جهان و از جمله مردم ایران را مشوب کنند تا این عمل مهم و ملی را به یک ابزار سرنگونی ارزش های ملی ایران مبدل سازند. و شما میزان بی انصافی و نمک نشناسی مردم ایران را ببینید که بجای سپاس از شاه کشورشان در فردای خروج شاه در خیابان های ایران دست به شادی و خوشحالی و رقص می زند و بجای آن یک «حیوان» که هنگام بازگشت در هواپیما به خبرنگار آمریکائی (مایک والاس) می گوید «هیچ احساسی» ندارد. را جایگزین می کنند. ح-ک

همه مهمتر قرار شد قیمت ثابت درقبال گروهی از محصولات صنعتی غربی به شاخص تورم ارتباط داده شود. این نکته ای بود که شاه به خصوص اصرار داشت پذیرفته شود و حالا همه از آن به عنوان «شرط شاه» اشاره می کنند.

تمام این ماجرا، پیروزی بزرگی برای شاه بود که نه تنها به سرعت رهبری خلیج پارس بلکه تمام خاورمیانه و کشور های تولید کننده نفت را بدست آورد. ...»

ما، فاقد قوه تشخیصیم!

حاشیه: قدرت تشخیص، انصاف، قدرشناسی و امثال آنها، در رابطه با «فهم و شعور» و تربیت ناشی از «باور» ها است، که به وجود می آید و یا از بین میرود. تربیت مذهبی ما، که اساس باور های ما را تشکیل می دهد، قدرت تشخیص و انصاف و حقشناسی را از ما گرفته است. این تربیت که از نسل های گذشته، و پدرانمان به ما رسیده است و در عبارت صحیح ما را به آلوده ترین و کثیف ترین باورها پیوند داده است، امکان نمی دهد که قایل به فداکاری، کرامت، فتوت، و حتا انسانیت برای هیچ ایرانی گردیم.

درباورآلوده ما، فداکاری آن است که «حسین» تازی کرد. شجاعت و فتوت و مردانی خاص «علی» تازی است. قدرت نجات مردم از گرفتاری های روزمره، در اقتدار تازیان مرده و فنا شده است، و بالاخره نجات بشریت هم فقط و فقط در تخصص و صلاحیت یک تازی مفقود است.

آب می نوشیم، به «حسین» تازی سلام می کنیم. محال است، یک ایرانی، حتا یکبار هنگام نوشیدن آب گفته باشد یادش به خیر، که ما را از خوردن آب جوی خلاص کرد و آب لوله را به خانه ما آورد. ظاهر قضیه جای خوشحالی است که وقتی آب میخوریم، و به حسین سلام میکنیم، لعنت به «یزید» تازی دیگری می فرستیم، و به ایرانیاتی مانند «نادر»، «امیر کبیر» و سلاطین ایران ویا «فردوسی» لعنت نمی فرستیم! علت این امر را باید در بیگانگی کامل و مطلق تربیت ما با مسایل ایران، و استحلال، و پیوستگی عمیق با مسائل تازیان دانست، نه عرق ملی و ایرانی.^۴

بر سر درخانه هایمان یک پلاگ بزرگ دیده می شود که روی آن به خطی درشت نوشته شده «لا فتی الا علی...» یعنی در دنیا هیچ مردی، انسان، کریم، منصف، فداکاری نیست بجز «علی» تازی مفهوم مخالف آن این است که همه مردم دنیا، بخصوص ما ایرانیان «نامردیم» غیر از «علی» تازی!!

اگر از توده مردم و نفرات آن خواسته شود که نام یک نفر، و فقط یک نفر، را که به نظر آنان به ایران خدمت کرده است، ویا مظلوم واقع شده ویا یک مرد شجاع و جنگجو را ببرند [البته این پرسش در این سالها پاسخ معلومی دارد] محال است که نام یک «ایرانی» را در پاسخ بتوان شنید. همگی، تمام این صفات را مختص همان تازیان می دانستند، و در کمال تاسف، هنوز هم ایرانیان خارج از کشور می دانند که نمونه اش را با مطالعه «صبح ایران» [نام روزنامه ای در لس آنجلس] می توان یافت.

تصور نفرمانید که تجلیل از مصدق از تاثیرباور های ما، رها شده است، خیر! تجلیل از مصدق نیز به اعتبار دشمنی و مخالفت با شاهنشاه آریامهر است، و اگر این باب وجود نداشت، کوچکترین یادی هم از مصدق نمی شد، تجلیل از مصدق یک علامت احتیاطی برای دشمنی با شاه است.

مقصود از این اشارات، بحث در بدبختی عظیمی که گریبان ما ایرانیان را گرفته است، نیست. زیرا آن را همه میدانیم. مقصود، تانید این حقیقت است که هیچکس نفهمید که شاه ایران در مساله نفت، و احقاق حقوق ایران چه کرد. و اگر هم

۴ - شوربختانه این مورد بسیار ظریف را بیگانه ها متوجه هستند ولی ایرانیان به دلیل (خضوع و متانته) که در خوی ایرانی است هرگز توجه به مسائل ملی میهنی نکرده اند در همین راستا است که هنگام سرنگون کردن همه خیمه های ایران بر سر صاحبان ایرانی اش از ابزار مذهب در ایران استفاده می کنند، ولی در یک جایی مثل یوگسلاوی ویا اوکرایین مسائل میهنی بکار گرفته می شود. ح-ک

می فهمید یا فهمید ارج و قرب سیاسی برای آن خدمات قابل نبود، زیرا که باورهای مذهبی ما، انصاف، شعور، حقیقت‌شناسی و بطور کل «قدرت تشخیص» را از ما گرفته است.

همین که ما هنوز نمی فهمیم که جامعه ما به چه بدبختی و مصیبت عظیمی گرفتار است [تشبیح]، خود معتبرترین دلیل است که ما «قدرت تشخیص» نداریم، و لاجرم نمی توان متوقع بود که جامعه ای که قدرت تشخیص ندارد، از پادشاهش قدردان و سیاستگذار باشد.

اگر جامعه ما «قدرت تشخیص» داشت، محال بود یک «آخوند» قشری احمق عقب افتاده بنام «خمینی» را به مقام رهبری کشورش برگزیند. ریشه این پذیرفتن در تشخیص و انتخاب و امثال آنها نیست، بلکه - و بطور حتم- در همان گرایش های بی حد و حصر باور های ما نیست به تازیان دوازدهگانه و اسارت ناشی از «فلسفه تشیع» است (پایان حاشیه)

«... شرفیابی. درحالی که آخرین جزییات موافقتنامه در حال شکل گرفتن است، شاهنشاه همچنان «شنگول» و سرحال است. در ساعت ۴ بعدازظهر بیانیه ای منتشر شد، و در آن نتایج موفقیت آمیز مذاکرات اعلام شد. عجب موفقیتی. به دستور اعلیحضرت بلافاصله وزیر دارائی [جمشید آموزگار] را صدا کردم و از طرف شاه به او نشان درجه یک «تاج» دادم. بسیار متعجب شد، چون در مجموع بیشتر از ده نفر نیستند که صاحب چنین نشانی شده اند که معمولاً از میان نخست وزیران درگذشته، و حال بوده اند. آموزگار چنان به هیجان آمده بود که نتوانست جلوی اشکش را بگیرد. در این میان شاه زنگ زد و گفت فوراً نشان را به او بدهم. گفتم که دستوراتش اجرا شده است، و آموزگار در همین لحظه کنار دست من نشسته و از شادی اشک می ریزد. شاه با رضایت خاطر خندید...»

آموزگار دیروز و امروز:

حاشیه: در این سند، سجه انسانی و قدرشناسی شاهنشاه ایران با تفویض نشان درجه یک تاج به آقای آموزگار، و اعطای فوری آن، کاملاً نمایان است، اما آن طرف قضیه، یعنی آقای آموزگار چطور؟ آیا ذره ای قدرشناسی از آنچه که پادشاهش در حق ایران کرده است، داشت و یا دارد؟

پاسخ این پرسش را می توان در اقدامات ایام نخست ویزریش - بعد از هویدا - یافت، و بیشتر از آن، به دوران اقامت در خارج از کشورش نگاه کرد که اگر «چوب» هم بود، چنان نبود که او بامسایل ایران، و به خصوص رژیم سلطنتی ایران، بیگانه است. «اشک شوق، آن روز، و «بی تفاوتی» امروز، چه معنایی دارد به جز بی انصافی؟ حقیقتاً که شاه ایران، هیچکس را نداشت. (پایان حاشیه)

هو که در افتد، بر افتد!

«... با هواپیمای «چارتر» همراه شاه به «زوریخ» رفتم. درباره اوضاع بین المللی و انواع مختلف سلاح ها صحبت کردیم. گرفتاری های خانوادگی من شاه حسابی سرحال است. گفت:

- ببین اوضاع چگونه خود بخود جور شد. مشکل نفت ایران حل شد. باران در سراسر ایران بارید. رهبری ایران در سراسر خاورمیانه مورد قبول سراسر دنیا است. من بر اثر تجربه دریافته ام که هرکسی بامن «دریافتند» پایان غم انگیزی پیدا می کند. «ناصر! [جمال عبدالناصر] که دیگر وجود ندارند. «جان» و «رابرت» کندی، هر دو کشته شدند. برادرش «ادوارد» هم که آبرویش رفته. خروشچف از کار برکنار شده. این لیست پایان ندارد. همین فرجام در انتظار دشمنان داخلی من نیز هست. مصدق [محمد. مصدق السلطنه] را ببین، همینطور قوام [احمد قوام السلطنه]...»

سه شنبه ۲۷ بهم ۱۳۴۹ (۲۵۰۹)

بکشند که حقشان است!

حاشیه: در این قسمت از بیانات شاهنشاه ایران، نکته ای بسیار قابل اهمیت وجود دارد. و آن این است:

شاه «رهبری ایران» - دقت فرمائید! - رهبری ایران، نه رهبری خودش را، از افتخارات و دستاوردهای بزرگ و استثنائی برای ملت ایران می دانسته است.

آیا در «باور جامعه ایرانی» ما چنین موقعیت و موفقیتی «افتخار آفرین» شناخته می شد؟ به بیانی دیگر، در حالی که فلسفه حاکم بر جامعه ما، مقامی، و جای برای ایران و ایرانی بودن، با ملیت و قومیت و تاریخ ایرانی قایل نیست، آیا رهبری ایران بر منطقه می توانست در چنین جامعه ای «افتخار آفرین» تلقی شود؟

«افتخار» در باور جامعه ما، همین است که «تشیع» نه تنها رهبری کشور های خاورمیانه، بلکه دنیا را عهده دار شود! یعنی همان کاری که «رژیم اسلامی» در آرزوی تحقیق آن است.

برخی از ایرانیان داخل و خارج از کشور عقیده دارند مشقتی که ایرانیان می کشند، تقاص نا سپاسی آنان از شاه ایران است. این باور آنان، با اظهارات شاهنشاه ایران به علم، بسیار نزدیک است. عده ای هم می گویند، آنچه مردم می کشند حقتشان است، باید بکشند، چشمشان کور، که قدر عافیت کسی داند که به مصیبتی گرفتار آید!

اما در این اظهار نظر ها به یک حقیقت توجه نشده است، و آن این است:

به واسطه نفوذ باور های مذهبی و رابطه «تقلید» یک «حجر» فراگیری، حاکم بر مردم ایران شده است، که این حجر، مانع رشد فکری، و نیز قوه تشخیص و ادراک گردیده است.

«خمینی» در کتابش از این «حجر» به نام «صغارت» یاد کرده است. کاملاً درست است! حاکمیت تشیع در جامعه، چه در چهار چوب «حکومت» و چه در زمینه «دیانت» مردم را «محجور» و «صغیر» می سازد، و همانطور که نمی شود از محجور و صغیر و دیوانه تکلیف خواست، و اگر رعایت تکلیف نکرد، او را مجازات کرد، مردم جامعه «شیعه زده» ایران را هم نمی شود به مناسبت ناسپاسی نسبت به شاهنشاه ایران، مجازات کرد. این مردم، بر اثر بیماری موروثی تشیع، صغیر بار آمده اند و فاقد قدرت تشخیص و تفکرند. اگر غیر از این بودند، تصویر «الاغ» را در ماه نمی دیدند، و اگر غیر از این بودند پس از آنهمه مشقت ها که از آن «لگدپرانی» الاغ دیدند، برایش اشک نمی ریختند و به گنبد و بارگاهش به «زیارت» نمی رفتند.

این مردم را باید از حالت «حجر» بیرون کشید، و به بسیط انسان بودن، تفکر و قدرت تشخیص داشتن، دعوت کرد، و در مفهوم کلی تر، از «قیودات مرگبار و حیوان ساز تشیع» خارج ساخت، و آنگاه از آنها توقع حقتشناسی داشت، زیرا که به هر حال، بر صغیر و دیوانه و محجور، حرجی نیست.

فرق بین «صغارت حقوقی و سنی» با «صغارت» ناشی از «تشیع» در این است که در صغارت حقوقی و سنی، قیم صغیر را دادستان متصدی می سازد، و یا پدر، و جد پدری، قیم طفل صغیر و محجور می شوند، ولی در صغارت عمومی، یا «جامعه اهل تشیع»، مردم [صغار] این آزادی عمل را دارند که «قیم» و «ولی» خود را، خودشان فقط از میان «مراجع تقلید» انتخاب کنند، اما به هر حال بدون مرجع تقلید (قیم) نمی شود بود!

دروشته های برخی از به اصطلاح روشنفکران به کرات به عبارت «ملت صغیر نیست»، «ملت قیم نمی خواهد» و امثال آنها برخورد می شود. این شعار ها، فاقد اصالت در مقام حاکمیت تشیع بر جامعه است. زیرا از آنجائی که ملت، شیعه است، «صغیر» است، و اساس مذهب تشیع بر «اجتهاد» و «تقلید» و «مرجعیت» است، و ماهیت این روابط و آثاری که متوجه آن است، چیزی جز قیمومت «مراجع تقلید بر افراد جامعه تشیع» نیست. وانگهی، قید مردم ایران (تشیع، نه تسنن) به رعایت سنت ۱۲ تازی و تطبیق اعمال و افکار خودشان با سنت آن تازیان، نوعی قیمومت تازیان بر اهل تشیع است.

وقتی که ما صحبت از آزادی مردم می کنیم، صحبت از حق حاکمیت می کنیم، نفی ولایت فقیه می کنیم، و یا هنگامیکه مدعی می شویم ملت صغیری نیستیم، و در همان حال هم شیعه دوازده امامی هستیم و در انتظار ظهور آن «پسر مفقود»

بسر می بریم، موقعیت طفلی را پیدا می کنیم که بر تکه چوبی سوار شده و خیال میکند که بر اسب حقیقی سوار است. (پایان حاشیه)

«علم»، در اظهار نظر های شخصی خودش نوشته است: «چقدر جای تعجب است که ملت ما نمی داند که شاه برای حفظ شرافت این مملکت تا کجا پیش میرود، و جای تعجب بیشتر است که رفتار «دولت فعلی» فاصله بین شاه و ملت را بیشتر می کند»

«نمی داند ی» که علم به آن اشاره کرده است، ناشی از عدم آگاهی و یا اطلاع ملت نیست. پیشرفت های ایران و اقدامات شاه ایران جنبه عینی داشته است، و «عینیت» بالاتر از «دانستن» است. انسان از طریقت عینیت و لمس کردن، خیلی بیشتر از خواندن و شنیدن به حقیقت می رسد. گرفتاری قضیه در این بود که شاه برای حفظ شرافت مملکت تلاش می کرد، درحالیکه باور های مذهبی ما، مملکتی نمی شناخت که شرافتی برایش قایل باشد. به موجب این باور های مذهبی، شرافت، فقط برای مذهب تازیان است، نه برای مملکت. در باور اسلامی ما مردم، تنها خدمت و فداکاری در راه اسلام و تازیان خدمت محسوب می شود، و نه آنچه در راه ایران و وطن انجام شود. بزرگی و افتخار نیز برای اسلام و تشیع است، نه برای سرزمین و وطن.

روزی که خمینی گفت: [دیدار با اعضای طویله اسلامی در روز ۶ خرداد ماه ۱۳۶۰] «خدمت به اسلام، از طریق ایران» یعنی «ایران» نردبانی است برای «ترقی اسلام» یعنی ایران و ملت ایران، فدای اسلام!

خمینی، در آن روز حقیقت و ماهیت اسلام را در رابطه با مسایل میهنی و ناسونالیستی، به صراحت بیان داشت. به تعبیری دیگر، وقتی که آشکارا گفت: «ما ایرانی هستیم و باید برای ایران چه بکنیم، این حرف ها در اسلام نیست...» در واقع در کمال سادگی، پرده اسلام را بالا زد.

در یک گزارش سری که از سفارت آمریکا در ایران به وزارت خارجه آن کشور ارسال شده، آمده است:

«... ایران در سال ۱۹۷۸، دچار آشوب سیاسی و ناآرامی های داخلی جدی تری از هر زمان در دوران سلطنت ۳۷ ساله محمد رضا شاه پهلوی است. آنچه طنز به نظر می رسد این است که این نا آرامی که موقعیت شاه را تهدید می کند، به اندازه زیادی ناشی از موفقیت او در پیشبرد تغییرات اجتماعی و رشد اقتصادی در جامعه سنت گرای ایران بوده است...»

طنزی که به نظر آمریکایی ها آمده است، ابتدا «طنز» نیست بلکه یک «حقیقت» و «واقعیت تلخ» است. اسلام و تشیع با پیشرفت ها و تغییرات اجتماعی و رشد اقتصادی که شاه در جامعه ایران بوجود آورده بود، مخالف است و این مخالفت بایستی به صورتی نمایان گردد. عادی ترین نوع واکنش این است که پیروان اسلام و تشیع به رهبری رهبران خود در مقام مخالفت برآیند، و وقتی مخالفت خودشان را از قوه به فعل در آوردند، نتیجه آن هروقت، و هرجا باشد، می شود همان شورش ۱۳۵۷ (۱۹۷۹=۲۵۱۷).

«خمینی» بارها گفت - از جمله در همان جلسه ۶ خرداد ۱۳۶۰ (۲۵۲۰) - «ملت ایران، اسلام می خواهد» مفهوم این مطلب جز این نیست که هرچه مخالف با اسلام است، نمی خواهد. از جمله تمدن و پیشرفت نمی خواهد، و برعکس فقر، واپسگرزایی، و رجوع به قوانین ۱۴۰۰ سال گذشته، و عقب ماندگی می خواهد. می خواهد، «زندگی دنیوی» را «با آخرت مجهول» معاوضه کند.

«تمدن بزرگ» که شاه برای ما ملت می خواست، چه بود، و یعنی چه؟ «تمدن بزرگ» یعنی زندگی دنیوی خوب، رفاه بیشتر، آسایش و امکانات وسیع تر، و در نتیجه دلبستگی ما مردم به زندگی.

«قرآن» مزایای زندگی را که موجب دلبستگی مردم به زندگی می شود، و در مجموع شامل ثروت و زندگی مرفه است [آیه ۱۲ سوره عمران] منع کرده است، و علاقمندان به آنها را از رحمت خدا محروم، و به آتش جهنم و شکنجه های بسیار خوفناکی وعده داده است، و در تطبیق چنین موردی «تمدن بزرگی» که شاه برای ما مردم می خواست، محروم کردن ما از رحمت خدا و گسیل ما به آتش دوزخ بوده است.

در آیه ۲۳ سوره یونس، تمتع از زندگی [تمدن بزرگ] به ستم تعبیر شده، و در تطبیق مورد «تمدن بزرگ» یعنی ستمی بسیار بزرگ که شاه به ملت ایران تحمیل کرد (!)

در آیه دیگری [آیه ۱۶ سوره الشوری] زندگی آخرت از کسانی که زندگی دنیوی را بخواهند گرفته شده است، و بهمین گرفتن هم اکتفا نشده، و پدر آن موجود علاقمند به زندگی دنیوی، با آتش دوزخ در آورده می شود.

آن زمانی که خمینی ویران او پلاکی با نوشته «تمدن بزرگ» برگردن سگی آویختند، و در خیابان ها گرداندند، مقصودشان برابر ساختن تمدن بزرگ با نفرت اسلامی و مسلمان از سگ بود.

□□□□□□□□

□□□□□□

□□□□□□

□□□□

□□□

□□

□

اولتیماتوم ما

قصد شاهنشاه ایران آشکار می شود:

حدود ۹ ماه از موفقیت بزرگ شاهنشاه ایران در تامین حقوق ملت ایران از نفت خود نگذشته بود که شاه قصد خود را برای خلع ید کامل از نفت و استقرار حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود با علم در میان می گذارند، و می فرمایند:

«... قصد درام فرمولی ارانه کنم که ضمن آن ایران فروشنده نفت بشود و کنسرسیوم خریدار آن، و به این ترتیب، مسئولیت سطح تولید و سایر قضایا، دیگر در دست آنها نخواهد بود...» یکشنبه هفتم آبان ماه ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

خاطرات علم نشان میدهد که قصد شاه، بطور غیر مستقیم، از همان تاریخ در مذاکرات با نمایندگان کنسرسیوم مطرح می شود که سبب نگرانی کنسرسیوم و انگلستان و آمریکا می گردد. به اتفاق مسیر تحقیق را ادامه میدهم:

«... تلگرافی از خسرو افشار، سفیرمان در لندن رسیده بدین مضمون که نمایندگان کمپانی های نفتی قصد دارند پیشنهاد مشارکت ایران را در کنسرسیوم با شرایط بهتری از شرایط پیشنهادی به عرب ها بدهند. ساعت یک بعد از نیمه شب تلفنم زنگ زد و به من دستور داده شد فردا صبح در فرودگاه حاضر نشوم و مستقیماً به کاخ بروم...»

بر خور شاهنشاه با پیشنهاد کنسرسیوم:

حاشیه: اسناد مورد استفاده نشان می دهد که ظاهراً کنسرسیوم برای رهایی از زیاده خواهی های ایران، تصمیم میگیرد که ایران را در کنسرسیوم شریک کند. اکنون ببینیم که شاه ایران با این پیشنهاد، چگونه برخوردی داشته اند.

تلفن نیمه شب: شاه، در ساعت یک بعد از نیمه شب به علم تکلیف می کند که فردا صبح به دربار بیاید. یک بعد از نیمه شب! او یک لحظه از فکر مردم و کشور غافل نبود. شب و روز واستراحت برایش معنی نداشت، ولی افسوس که آن طرف قضیه که ما باشیم، برایمان «دوغ» و «دوشاب» یکی بود.

«... شرفیابی، شاه به رخم برف عالی، کج خلق بود.

پرسید، تلگراف افشار را دیده اید؟ باید فوراً سفیر انگلیس را احضار کنید و از او پرسید این جنگولک بازی ها چیست؟ نمی توان عرب هارا با مامقایسه کرد. تسولید نفت، مدتها پیش ملی شده، و ما روی فرمول خرید-فروشی که پیشنهاد کرده ایم به عنوان تنها اساس ممکن برای توافق پافشاری خواهیم کرد.

ضمناً دستور داد به سفیر آمریکا تلفن کنم و او را در جریان بگذارم...

سفیر انگلیس به دیدنم آمد.

گفت با این که از جزییات دقیق، بی اطلاع است ولی به گمان او پیشنهاد های کنسرسیوم منطقی است. سفیر آمریکا هم تقریباً همین را گفت.

این گفتگو ها را سر شام به شاه گزارش دادم. طبق گفته سفیر انگلیس، شاه خود طی سفر به لندن در ژوئن گذشته، به امکان مشارکت اشاره کرده بود.

شاه گفت به او بگویید که ما انتظار داشتیم به عرب ها حداکثر ۲۵ درصد سهام پیشنهاد شود، ولی گویا بعد توافق شد که این سهام به ۵۱ درصد در سال ۱۹۸۱ افزایش یابد. حالا که شرایط با این وضع بکلی تغییر کرده، من دیگر نمی توانم سر نظریات خودم باشم. با وجود این، به او بگویید، با این که ما در مورد اصول اساسی مان کوتاه نخواهیم آمد، هر پیشنهادی را به نوبه خود مورد بررسی قرار خواهیم داد.

سفیر ضمنا خاطر نشان کرده بود که شرکت ها طبق قرارداد، حق و حقوق دارند، و این به رغم آن است که نفت ما ملی شده است. شاه گفت: این عقیده او است. در مورد خرید و فروش، شاه اعتراض سفیر را مبنی بر این که این امر به مفهوم تصاحب کامل است، رد کرد، و گفت، که ایران از سال ۱۹۵۴ به بعد صاحب ۱۰۰ درصد نفت خود بوده است.

شنبه ۲۳ دیماه ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

بها نه ها برای کوتاه کردن دست کنسرسیوم:

حاشیه:

۱- چنان که ملاحظه می کنید، شاهنشاه ایران دایم در فکر بهانه، ویا موقعیتی بوده که دست کنسرسیوم را از نفت ایران کوتاه سازد. در این باب است که حتی از نظری که در لندن دایر به امکان مشارکت ایران در سهام کنسرسیوم مطرح کرده بودند، با بهانه ای نه چندان محکم عدول می فرمایند.

۲- در این مذاکرات، شاهنشاه ایران به «ملی شدن نفت ایران» در سال ۱۹۵۴ (۲۴۹۳) استناد کرده اند. مفهوم چنین نظری، احترام شاهنشاه به قانون ملی شدن نفت ایران است که حتی قرارداد کنسرسیوم در سال ۱۹۵۴ را نیز در بر می گیرد.

۳- سفیر انگلیس به خوبی تشخیص می دهد که زیر بنای خواسته های شاه، بر مدار خلع ید از کنسرسیوم و ملی کردن حقیقی نفت ایران قرار گرفته است. (پایان حاشیه)

«... امروز بعد از ظهر نمایندگان شرکت های نفتی به حضور شاه شرفیاب شدند، و پیشنهاد های مشابه پیشنهاد های ارانه شده به عرب ها را ارانه دادند، با یک تفاوت که ما ۵۱ درصدمان را به محض امضا دریافت می کنیم. یکشنبه ۲۴ دیماه.»

«... شرفیابی دوم. برای نمایندگان، مذاکرات چندین ساعت به درازا کشید.

شاه سرحال بیرون آمد. گفت که نظرات خود را با صراحت تمام بیان کرده بود.

«یا پیشنهاد مرا قبول کنید که به شما در ۲۵ سال آینده با تخفیف معقول نفت بفروشیم، یا این که قرارداد فعلی را در سال ۱۹۷۹ خاتمه می دهیم. آن وقت آزاد خواهیم بود که هرکاری دلم می خواهد بکنم.»

شاهنشاه ادامه می دهد:

«تعجب کردم که با اولتیماتم من اینقدر آرام برخورد کردند!»

اولتیماتوم شاهنشاه و برخورد آرام کنسرسیوم با آن:

حاشیه: نکته بسیار حساسی در سخن شاهنشاه ایران وجود دارد، و آن، اعجاب از برخورد آرام کنسرسیوم با نظرات شاه است.

تعجب هم داشت! کنسرسیومی که برای ۱۰۰ میلیون دلار در آمد اضافی و یا چند درصد اضافه تولید، آنقدر سخت گیری و سماجت نشان میداد که ملاحظه کردید، چطور ممکن است با چنین نظری (نظر شاه) که دلالت بر قطع ید کنسرسیوم از نفت ایران دارد، آرام برخورد کند؟

این برخورد آرام، مقدمه همان توفان ساختگی شورش ۵۷ است، که از تصمیمات زیر پرده کنسرسیوم و دولت های انگلستان و آمریکا، در برخورد قطعی با شاه ایران، و رژیم سلطنت پدید آمد.

خاطرات علم نشان می دهد که به موازات اقدامات شاهنشاه برای تامین حقوق ایران از نفت، نا آرمی ها و مخالفت آخوند ها و کنفدراسیونی ها با شاه دامن می گسترده است، و حتی سفیر آمریکا بطور غیر مستقیم، مخالفت آخوند ها را به عنوان ابزاری که می تواند رژیم سلطنتی ایران را به خطر بیندازد، به رخ شاه می کشد. به این سند توجه فرمائید:

«... سفیر آمریکا، در عین حال از طرز فکر روحانیون اظهار نگرانی می کرد.

به او گفتم جای نگرانی نیست. زمان آنها بسر آمده، و از نظر شاه دیگر هیچگونه قدرتی ندارند، و سپس برایش تعریف کردم که چگونه در دوران نخست ویزی خودم، آنها را سرکوب کرده بودیم، و چنان سرشان را به سنگ زده بودیم که دیگر هرگز امکان ابراز قدرت نخواهند یافت. گله و شکایت یکی دو آخوند نباید این واقعیت را خدشه دار کند که این بیچاره ها تازمانی که شاه بر سر قدرت است، اهمیتی پیدا نخواهند کرد. تنها راه به قدرت رسیدن آنها این است که قدرت شاه از او سلب شود، و شما ها و انگلیس ها از آنها برای مقابله با کومونیست ها حمایت کنید. خدا آنروز را نیاورد، ولی اگر چنین اتفاقی رخ داد، باز جای تردید است که روحانیت بتواند از این فرصت استفاده کند...»

سفیر گفت که وظیفه اوبازگو کردن شایعاتی است که شنیده است... ° (۲۵۱۱) ۱۳۵۱ آبن ۲۰ شنبه

از سند دیگری:

«... نگرانی سفیر آمریکا را در مورد روحانیون شرح دادم، و آن که، طبق گزارش های محرمانه ای که به او رسیده خیال دارند تقاضا کنند شعار «خدا. شاه. میهن» به «خدا. میهن. شاه» تغییر کند.

به او گفتم که این دقیقاً نظر شخص شاه است که میهن قبل از شاه بیاید، چه تا میهن وجود نداشته باشد، نیازی به شاه نیست، و اگر تاکنون به اینکار دست نزده ایم، علتش احترام به پدر فقید شاه است که این شعار در زمان او درست شد. شاه گفت: «این مردحرف مهمتر دیگری ندارد که مطرح بکند...»^۶

° - غرور بیش از حد و پاسخ بیمورد به سفیر آمریکا، علم می توانست راه فراری برای شرکت های نفتی را نمایان سازد که به گمان من این ندا با پاسخ مغرورانه مسدود شده است. درحالیکه خردمندانه بود فقط شنونده باشد و مراقبت های شدید امنیتی در مورد ملایان پیش بینی و سفارش می شد. ح-ک

۶ - توضیحات اضافی علم در مقابل سفیر آمریکا راه هائی را که بنظر آنها نمی رسید را به آنها القا کرده است. و شاهنشاه ایران بطور غیر مستقیم خواسته اند به علم یاد آوری کنند زیادی حرف می زنی... درحالیکه سفیر آمریکا یا با حسن نیت و یا از باب تهدید نکته مهمی را اشاره کرده است که مورد توجه علم قرار نگرفته است. نه تنها مورد توجه قرار نگرفته بلکه آنرا در نظر شاهنشاه هم بی اهمیت جلوه گر ساخته است، درحالیکه در یک مشاورت صادقاته می توانست اعلام خطری را مطرح و همه جور مراقبت های امنیتی فراهم شودو جلوی هرگونه تحریکات بعدی را بگیرد. همان موقع اگر چند تن از آخوند های مزاحم را گوشمالی میدادند هوشیار بودن دولت به آمریکا و انگلیس القا می شد. ح-ک

البته از نظر شاهنشاه ایران حرف سفیر چیز مهمی نبوده است، ولی مهمتر از این بهانه گیری مزورانه، آنهم از سوی آخوند جماعتی که اساسا در نزدش مساله وطن و ملیت و قومیت، مطرود است، این است که حامل چنین پیام و بهانه ای به دربار ایران، سفیر آمریکا بوده است (پایان حاشیه)

«... شاه کمی از ظهر گذشته [از سفر پاکستان] بازگشت.

فورا پرسید که از مذاکرات نفت خبری هست؟

چواب دادم که با نمایندگان اینتلجنس سرویس، وسیا در تهران ملاقات کرده ام، و هردویشان به خصوص نماینده انگلیس عقیده داشت که شاه به رغم پیش بینی مایوس کننده سفیر انگلیس، حرفش را به کرسی خواهد نشاند...»

پنجشنبه ۲۸ دیماه ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

اولتیماتوم آمریکا به شاهنشاه ایران:

نامه فوری نیکسون،

«... گزارش دادم که سفیر آمریکا، امروز صبح به دیدنم آمد و نامه فوری ای از طرف نیکسون (ریچار ام . رئیس جمهوری آمریکا] برای شاه به من داد. ضمنا از جانب دولت خود ابراز نگرانی کرد که مبادا شاه از فرصت برگزاری قریب الوقوع کنگره ملی، بمناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید، برای بازگو کردن نظراتش در مورد مذاکرات نفت، استفاده کند، و در نتیجه ادامه مذاکرات فعلی را کلا به خطر بیندازد.

به شاه گفتم صراحتا باید عرض کنم که از نامه رئیس جمهوری آمریکا تکان خوردم. با همه رعایت ادب ظاهری اش، کمتر از یک دستور نیست.

متن نامه پرزیدنت نیکسون به شاه به تاریخ ۱۹ ژانویه ۱۹۷۳ چنین است:

((علیحضرتا:

همانطور که اعلیحضرت اطلاع دارند، من با علاقه زیاد، مذاکرات بین دولت اعلیحضرت و کنسرسیوم نفت را دنبال کرده ام. گزارش های اخیر در مورد وضع فعلی مذاکرات، شدیداً مرا نگران کرده است، و اینک این نامه را به خاطر دوستی دراز مدتمان، و نگرانی دوجانبه مان برای امنیت وثبات منطقه شما می نویسم.

نگرانی من از این جهت است که آخرین پیشنهاد های دولت اعلیحضرت می تواند به طور جدی بر همه منطقه وکل مسیر روابط دوجانبه ما تاثیر بگذارد.

چنان که اطلاع دارید، من در حال حاضر عمیقاً در گیر فعالیت هایی در ارتباط با مذاکرات صلح در آسیای جنوب شرقی، تجدید سازمان دولت خویش، و مراسم تحلیفم [ادای سوگند] می باشم، و در وضعی نیستم که بتوانم وضع فعلی را با دقت بررسی کنم. لیکن چون اقدام یک جانبه ایکه منافع مشروع طرفین را برآورده نسازد، می تواند عواقب جدی برای اهدافی که ما به اتفاق آنها را دنبال می کنیم، داشته باشد، مايلم ابراز امیدواری کنم که شما هرگونه اقدام یکجانبه را تا زمانیکه من بتوانم موضوع را مطالعه کرده، و نظرات خود را با اطلاع شما برسانم به تعویق بیندازید.)) پایان نامه

تحلیلی بر اولتیماتوم آمریکا:

حاشیه: تا قبل از انتشار خاطرات علم، از متن این نامه اطلاعی در دست نبود، و تصور هم نمی کنم که در جایی منتشر شده باشد. مطلب این نامه، بیش از هر قدر که تصور شود، مهم است. و اگر آروز ها می توانست یک «نامه سیاسی» تلقی

گردد، بعد از شهریور ۱۳۵۷ (۲۵۱۷)، به راحتی میتوان بین تهدیدات مندرج در آن، اتفاق های بعدی که منجر به شورش ۵۷ گردید، ارتباط و پیوند لازم را دریافت.

نخست برای اهمیت این نامه، به یاد بیاوریم که نامه را «نیکسون» رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا نوشته است که برای «شاهنشاه ایران» و روابطش با ایران احترام خاصی قائل بوده است. چنان که در جریان مراسم رسمی خاکسپاری ژنرال آیزنهاور، به مدت یکساعت و پانزده دقیقه با شاه ایران، مذاکره کرد، و این درحالی بود که با ژنرال شارل دوگل، رئیس جمهوری فرانسه، به مدت یک ساعت، و سایر روسای جمهوری کشورها، بین ۵ تا ۱۵ دقیقه گفتگو داشت.

باری، عبارات تهدید آمیزی که در این نامه به کار رفته است، نشانگر «جدی» بودن قضیه و نیز اشتراک منافع شرکت های نفتی و شرکت های آمریکا است.

در این نامه، بطور صریح گفته شده است که آنچه شاه ایران می کند، یک اقدام یکجانبه است. یعنی آمریکا، پیشنهاد شاه را به «اقدام یکجانبه که منافع آمریکا را به خطر می اندازد» تعبیر کرده است، و متقابلاً شاه را به «بروز عواقب جدی» برای اهداف آمریکا و ایران تهدید کرده است. معلوم است که برداشت مفهومی از این نامه، جز این نیست که آمریکا تحمل آنچه را که شاه ایران در باره نفت ایران می کند، نخواهد کرد.

عبارت «آخرین پیشنهاد های دولت اعلیحضرت می تواند، بطور جدی، بر همه منطقه و کل مسیر روابط دوجانبه ما تاثیر بگذارد» خیلی معنی دارد. درست همان چیزی است که با انجام آخرین پیشنهاد شاه، یعنی «ملی شدن حقیقی نفت» از قوه به فعل درآمد. البته نه در زمان ریاست جمهوری نیکسون، بلکه رئیس جمهوری بعدی.

واکنش شاه به اولتیماتوم:

«... شاه لحظه ای تامل کرد، و بعد پاسخی به من دیکته کرد که یادداشت کردم.

درخاتمه عرض کردم که نامه خودشان، همانقدر مرا خوشحال کرد که نامه نیکسون عصبانی کرده بود...»

دقت فرمائید:

موسسه «طرح نو» وابسته به رژیم غاصب جمهوری اسلامی، که دومجلد کتاب اسد الله علم را از متن انگلیسی به فارسی «ترجمه» و انتشار داده است، قبل از درج «متن نامه شاه» به «نیکسون» چنین اظهار نظر کرده است:

«نامه شاه به تاریخ ۲۰ ژانویه ۱۹۷۳، به عبارات گرمی نوشته شده، لیکن در مورد سیاستی اصولی در قبال شرکت های نفتی، محکم می ایستد... مهمترین بند ها...»

این انصاف یک فرد، یا موسسه وابسته به رژیم غاصب را در نظر بگیرید و با اظهارات آقای فواد روحانی، چه در مصاحبه اخیرشان بارادیو صدای ایران [لس آنجلس] و چه در مقالاتی که در زمان حیات بختیار [دکتر شاپور] راجع به ملی شدن نفت، و خوشایند آن آدم بی سرو پای «ایران بریاد ده» مقایسه کنید.

نامه شاهنشاه به نیکسون چنین است:

«... ما فکر می کنیم که شرکت های نفتی فرصت کافی داشته اند که با ما به توافق برسند، اما آنها وقت خود را صرف کارهای دیگر کرده اند.

من معتقدم که پس از اعلام شدن سیاست های ما که بهترین تضمین برای صدور بی دردرس ذخیره های نفتی است، هنوز هم برای طرف های ذینفع، فرصت وجود دارد تا حقوق مشروع و خواست های معقول ما را برآورده سازند...»

شاه با قاطعیت اولتیماتوم آمریکا را رد می کند:

حاشیه: در این نامه، شاه ایران در پاسخ به نیکسون که پیشنهاد های ایران را اقدامات یکجانبه و غیر مشروع خوانده بود، از پیشنهادات ایران با عنوان «حقوق مشروع» و «خواست های معقول» نام می برد و هیچ اشاره ای هم به قبول درخواست نیکسون، دایر به تعویق انداختن اعلام پیشنهاد خود نمی کند.

نامه شاه ایران و همچنین نامه نیکسون نشان می دهد که رهبران کشور ها، منافع کشور را غالباً به روابط خصوصی و دوستی بین خود، مخلوط نمی کنند، و آنجا که منافع کشورشان در میان باشد، هیچ اهمیتی به روابط خصوصی و دوستی فیما بین نمی دهند.

بنابراین، اگر آمریکا علیرغم روابط بسیار دوستانه و محترمانه ای که با ایران و شاه ایران داشت، و ایران را متفق راستین خود در مشکلات جهانی میدانست، در جریان شورش ۵۷ خط فراموشی بر همه این واضحات کشید، و به سرنگونی رژیم سلطنتی ایران مصمم شد، دلایلش همان برخورد منافع کشورش با روابط دوستانه با ایران و شاه ایران بود.

«نیکسون» هم در نامه اش، همین مطلب را تائید کرده است، در آنجایی که می گوید: «آخرین پیشنهاد های دولت اعلیحضرت می تواند بطور جدی بر همه منطقه، و کل مسیر روابط دوجانبه ما تاثیر بگذارد» همین معنا را دارد که آمریکا تمام روابط دوجانبه و احترامی را که برای شاه ایران قائل است، بخاطر حفظ منافع شرکت های نفتی، حاضر است از دست بدهد که داد. (پایان حاشیه)^۷

دنباله ماجرا:

علم می نویسد:

«... سر شام. شاه گفت: سفیر آمریکا را احضار کنید، و از او بپرسید وقتی روابط ما باکشور شما، می تواند صرفاً با شکایت یک شرکت نفتی، به مخاطره بیافتند، چه چیزی آنرا ممتاز و ویژه می سازد؟ تا به امروز موضع کشورش این بود که نمی تواند به شرکت ها که مستقل از کنترل دولت هستند، توصیه کند. شما باید از طرف خودتان به سفیر آمریکا بگویند که چقدر از لحن نامه نیکسون تعجب و ناراحت شدید...»

علم اضافه کرده است:

«... روحیه ای که شاه از خود نشان داد، شگفت آور است. متاسفم که خیلی کسان دیگر حضور داشتند، وگرنه ممکن بود سوسه شوم پایش را ببوسم...»

عدم دخالت آمریکا در امور کشور های دیگر، و بطور کلی، اصل عدم دخالت کشور ها در امور کشور های دیگر، از مراتب حقوق بین المللی است. در حقوق کشور آمریکا، این واقعیت، تحت عنوان نظریه «مونرویه» پنجمین رئیس جمهوری آمریکا، به صورت قانون در آمده است.

۷ - به گمانی اگر هنگام ارائه نامه نیکسون از سوی علم به شاهنشاه ایران صادقانه هشدار و تهدید سفیر آمریکا و اشاره او به ملایان و مذهب به میان کشیده شده بود و عواقب آن یاد آوری و چاره جوئی می شد، و این نامه را بجای یک تهدید، هشدار از سوی یک دوست قلمداد کرده بود می توانست ضمن حفظ لحن نامه پاسخ شاهنشاه، راهگشای تصمیمات جدی که بتواند اقدام های دیگر را خنثی کند، باشد. به این ترتیب ممکن بود هم به درخواست یک دوست که شاید خواسته بود احساسات دوستانه و منافع مشترک را یادآوری کند پاسخ مستدل داده شده بود هم راه تجدید نظر برای کنسرسیوم باز مانده بود و احیاناً با بکار گیری تاکتیک دیگری شرکت های نفتی توجیهشان بیشتر به تمکین به خواست های ایران جلب می شد نه تحبیب ملایان، و هم سیاست دفاعی در مقابل خطر احتمالی بکار گرفته میشد، تا بجای بهره گیری شرکت ها نفتی از عامل سرنگونی رژیم پادشاهی. ولی نظر مغرورانه علم در دادن جنبه تهدیدآمیز دوستوری به نامه نیکسون در لحن و تصمیم پادشاه مسملاً بی تاثیر نبوده است. ح-ک

با وجود این، آمریکا بطور آشکارا، وانگلستان به صورت پنهانی در امور کشورها مداخله کرده، و می‌کنند. پس از فرو پاشی اتحاد جماهیر شوروی، دخالت ایالات متحده آمریکا در امور کشورهای دیگر، بصورت طرز کار «قیم انحصاری» در آمده است.

بهانه آمریکا «حقوق بشر، آزادی و دموکراسی است» ولی همین که کشوری تحت سلطه و سیطره آمریکا در آمد، دیگر این بهانه تراشی‌ها موقوف می‌شود، نمونه اش عربستان، پاناما، مصر، آفریقای جنوبی و امثال آنها است.^۸

«... دیروز، شاه سفیر انگلیس را پذیرفت تا به پیامی که او از جاتب وزیر خارجه اش تحویل داده بود پاسخ بدهد. من هم، متعاقبا متن این پیام را دریافت کردم. و شاه، پس از این که درباره آن با من صحبت کرد، امروز پاسخ کتبی [آن] را دیکته کرد. پیام «هیوم» [سر الک داگلاس] و پاسخ شاه هردو بسیار مودبانه بودند. کاملا متفاوت با پاسخی که به نامه نیکسون فرستادیم. شاه گفت: «به سفیر انگلیس بگویید که من باید اصول سیاستم درباره نفت را در یک سخنرانی برای مردم تشریح کنم. وارد جزئیات نمی‌شوم و برای شرکت‌ها جای مانور دادن باقی می‌گذارم...»^۹

ای کاش این تلاش‌ها صرف آدم‌سازی می‌شد!

حاشیه: فدای شاهنشاهم! کدام مردم؟ مردم علیل و صغیر؟ مردمی که در آموزش‌های مذهبی و باورهایشان، خدمت به دولت «حرام»، پرداخت مالیات به دولت «حرام»، و دولت و شاه، «طاغوت» و حکومت آنان «نامشروع» است؟

ای کاش یک‌هزارم تلاش شاهنشاهان برای رفاه ما ملت، ترقی کشور، رسیدن ایران به تمدن جهانی، صرف مردم‌سازی و نجات ایران و ایرانی از آفت فراگیر «تشیع» می‌گردید. گرچه قانون اساسی، مانع این تلاش بود، ولی ممانعت آن در حد موانع تامین حقوق ایران از نفت، نبود.

در جامعه ای که «آفت طاعون» افتاده است، تزئین خیابان و گلکاری، و ایجاد موجبات تفریح، موخر است بر نجات مردم از بیماری طاعون. تشیع هزار مرتبه از بیماری طاعون بدتر است. طاعون، یک نسل را از میان می‌برد، اما تشیع نسل بعد از نسل را از اعتلای آدم بودن به حضيض حیوان مقلد تبدیل می‌کند.

برای حیوان، [آدم مقلد] چه سود که نفتش ملی باشد، یا نباشد؟ چه سود که کسی خراب کند، یا آباد سازد؟ دیدیم که همان مردم در شورش ۵۷ چه‌ها کردند، و چگونه از سازندگی‌ها و تلاش‌های شاهنشاه برای تامین حقوق ملت و رفاه مردم، استقبال و تشکر کردند (پایان حاشیه)

دنباله یادداشت علم:

«... بعد شاه پرسید، آیا سخنرانی نیکسون را در مراسم تحلیف خوانده‌ام؟

من آنرا از رادیو شنیده بودم، اما نخوانده بودم.

شاه گفت: "یادت می‌آید که در جانی مشخصا از عدم مداخله در امور داخلی کشورهای دیگر دفاع کرده بود؟ و آن وقت این مردک لعنتی، جرات می‌کند که چنین نامه ای به من بنویسد..."

ادعای عدم دخالت در امور کشورها:

^۸ - هنگام تدوین این کتاب موضوع دخالت آمریکا در امور کویت، عراق، افغانستان مطرح نبود ولی امروز که این موارد به روشنی دیده شده است می‌بینیم با استفاده از قدرتی که سازمان ملل با تصویبنامه‌های خود در شورای امنیت به آمریکا داده است به این دخالت‌ها دست زده است. ح-ک

^۹ - همین نکته است که در زیر نویس پیشین اشاره شد شایسته می‌بود جای مانور برای شرکت‌های نفتی می‌بود، ولی با برخورد علم و جنبه دشمنی دادن به نامه نیکسون، رئیس جمهوری بعدی آمریکا را در تصمیم‌گیری‌های خود به راه دیگری سوق داده است. ح-ک

حاشیه: عدم مداخله کشورها در امور کشور های دیگر، از مراتب محکم «حقوق بین الملل» است. این امر به تائید ۱۹ کشور اروپائی و آمریکا در «هلسینکی» رسیده است. در آمریکا، بموجب اعلامیه «مونروئه» - پنجمین رئیس جمهوری ایالات متحده - به صورت «قانون» در آمده است. اما، علیرغم این «قانون» که اعتبار آن برابر «قانون استقلال آمریکا» است، آن کشور و نیز انگلستان، بطور پنهانی در امور سایر کشورها، مداخله کرده و می کنند.

آشکارترین نمونه مداخله آمریکا در امور کشورها، تا پیش از تبدیل شدن ابر قدرت شوروی به «روسیه» امروزی، مداخله زشت و تبهکارانه آمریکا، در امور ایران شاهنشاهی است. بعد از فروپاشی شوروی نیز، آمریکا همواره به مثابه «قیم عمومی کشور های جهان» عمل کرده است، و «سازمان ملل متحد» نیز متأسفانه به صورت «پارلمانی» دست پرورده «رئیس جمهوری آمریکا» بر این مداخلات مهر تائید می زند. (پایان حاشیه) ۱۰

«... سفیر انگلیس را پذیرفتم، که در باره پاسخ شاه به هیوم وزیر خارجه، سوال کرد.

با موافقت قبلی شاه، نسخه ای را به او نشان دادم.

آنوقت، می خواست درباره نامه شاه به نیکسون بداند.

اورادست به سر کردم. او گفت، سفیر آمریکا متن نامه نیکسون را به او نشان داده است. گفتم، در این صورت می توانید نوع پاسخی را که سزاوارش بوده، دریافت کرده است، حدس بزنید...

به او گفتم که چه خوشش بیاید چه نیاید، پیشنهاد های شاه در نهایت پذیرفته می شود. آن پیشنهادها، باید به عنوان بهترین راه حل برای مشکلات کلیه کشور های تولید کننده نفت تلقی شود.

سفیر، حرف مرا قطع کرد، و اعتراف کرد که در شرفیابی دیروز، استدلال شاه را در مورد وضع ایران، پذیرفته است. گفت به عنوان مثال، من به ایشان یاد آوری کردم که عراق تقریباً ۳۰۰ میلیون دلار در نتیجه ملی کردن نفتش از دست داده بود. شاه پاسخ داد که ایران این ضربه را سالها پیش خورده است. عراق در دراز مدت جبران خسارتش را خواهد کرد. بعد من اظهار نظر کردم که سیاست هایی که ایشان دنبال می کنند، می تواند تأثیر بدی روی سرمایه گذاری خارجی داشته باشد. اما شاه اشاره کرد که کشور به اندازه کافی از خود سرمایه دارد، و هیچگونه واژه ای نخواهد داشت. بعد من اظهار داشتیم که ایران فاقد پرسنل واجد صلاحیت کافی برای اداره صنایعش است، اما شاه پاسخ داد که بیشتر خارجیانی که در حال حاضر در صنعت نفت کار می کنند، در هر صورت باقی می مانند، و حتی اگر بروند جانشینانی را می توان پیدا کرد.

او [سفیر] در خاتمه اظهار داشت که امکان دارد آمریکائی ها، فرمول معتدل تر شاه را بپذیرند که براساس آن قرارداد فعلی در ۱۹۷۹ خاتمه می یابد.

من به او اطمینان دادم که این دقیقاً چیزی است که خواست های ما را بیش از حد برآورده می کند.»

یکشنبه اول بهمن ۱۳۵۱ - (۲۵۱۱)

۱۰ - نباید نقش انگلستان در مداخله مستقیم و غیر مستقیم در امور کشورها به ویژه کشور ما ایران را نادیده گرفت، در بیشتر مواقع دخالت آمریکا ویا روسیه بدنبال نیرنگ های سیاسی انگلستان صورت گرفته است. شاید اگر نیرنگ های انگلستان نبود هرگز آمریکا حتا در دو جنگ های بین الملل هم دخالت نمی کرد و هرگز نظری به دخالت در امور داخلی کشور های دیگر نداشت، چرا که این مورد در قانون اساسی آمریکا آمده است. نمونه های زیادی وجود دارد که مثنوی هفتاد من کاغذ شود. به شاه و به مملکت ما ایرانیان بدجوری خیانت شده است و همه اش را هم همین «بی انصاف» های جبهه ملی و توده ای دامن زده اند اگر این «بی خردان پشت به میهن کرده» نبودند آخوند را به تنهائی نمی توانستند بر علیه ارزش های ملی تشویق کنند. شر بزرگ کشور همانطور که شاهنشاه ایران گفته اند «توده ای های بی وطن» و «مرتجعین سرخ و سیاه» بوده اند. شر آنها آنقدر بزرگ بود که دولت و شاه و همه و همه در کشور از شر آخوند غافل شده اند. یک شر با سرو صدا براه بود تا خیزش «افعی» احساس نشود. ح-ک

واکنش کنسر سوم

در فصل های گذشته، گوشه هایی از نگرانی شدید ایالات متحده آمریکا و انگلستان از سیاست اتخاذی شاه در مورد نفت ایران را ملاحظه کردید. نگرانی سفیر ایالات متحده آمریکا را از این که شاهنشاه، اصول سیاست ایران را درباره نفت، در سالگرد انقلاب سفید - شاه و ملت- اعلام کند، بازگو شد.

«اساس این نگرانی» از آن جهت بود که با اعلام رسمی آن دیگر «تجدید نظر» و یا «عقب نشینی» در سیاست اعلام شده، از سوی شاهنشاه امکان پذیر نبود. «اولتیماتوم» نیکسون نیز به این جهت بود که پادشاه را از «بیان رسمی» این مواضع برحذر دارد.

اینک ببینیم شاهنشاه ایران، علیرغم در خواستها و تهدید های آمریکا و انگلستان، چگونه در تامین منافع ایران از «نفت»، قیام کرده و با اعلام «سیاست نفتی ایران»، در سالگرد انقلاب شاه و ملت، قاطعانه به آمریکا و انگلستان «نه» گفته است. اما، پیش از پرداختن به آن، ضروری است که توضیحات بیشتری در باره موضوعی که پیش از این تحت عنوان «ما فاقد قوه تشخیصیم» آمده، داده شود تا تحلیل نهائی مسائل آسانتر شود.

در بحث «ما فاقد قوه تشخیصیم» گفته شد که در «جامعه تشیع»، مرکز ثقل تشخیص، «مجتهد اعظم» است، و این تشخیص، هرچه باشد، بدون نیاز به دلیل، عینا بر مردم منتقل می شود. در آن بحث، نمونه ای ارائه نشده، و لاجرم اثبات مطلب، از توانائی لازم برخوردار نبود، اکنون با ارائه نمونه، این ضعف جبران می شود.

خمینی [روح الله] در مصاحبه با تلویزیون فرانسه در تاریخ ۵ آبانماه ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ = ۲۵۱۷) گفت:

«... اگر محمد رضا شاه در سلطنت باقی باشد، تا چند سال دیگر، مملکت ما رو به فقر و نیستی خواهد رفت. بنابراین تا ایشان نرفته است، مملکت ما نمی تواند روی آزادی و ترقی ببیند، و باید برود...»

این «تشخیص» خمینی در مقام «مرجع تقلید»، «مجتهد اعظم» و «ولی امر» - صرفنظر از ماهیت آن - عینا به جامعه تشیع ایرانی منتقل شد، و «جامعه تشیع ایرانی» بدون نیاز به دلیل و برهان، آنرا به صورت «یقین» و «باور» ی بدون خدشه پذیرفت، و تفاوتی هم در عامی و بیسواد، یا روشنفکر و تحصیلکرده، و یا کاسب و اداری نبود

از باب نمونه، و برای اصالت بحث، می توان به گفته «سید احمد مدنی» - سرهنگ دکترا - که هرچه باشد بالاخره تحصیلاتی دارد، و علی القاعده باید قوه تشخیص هم داشته باشد. استناد کرد.

او، پس از اظهارات خمینی، در مصاحبه ای با روزنامه اطلاعات، چنین گفت:

«... کارهایی در دوره استبداد شده که کمتر از حمله مغول نیست. چنانچه در مملکت، این انقلاب انجام نمی شد، و با همان آهنگ پیش می رفتیم، ایران در سال ۲۰۰۰ فقیرترین کشور دنیا می شد، و حتا نه یکی از فقیرترین...»

اطلاعات دوشنبه ۷ اسفند ۱۳۵۷ (۲۵۱۷)

با کمی دقت در مفهوم و حتا منطق اظهارات سید احمد مدنی (کارگزار و یارجان برکف امام خمینی) متوجه می شویم که مشابه مفهومی مشخصی، میان این دو اظهار نظر وجود داد، و این خود نشانه آن است که «مدنی» تشخیص خود را نسبت به مساله مزبور، از «خمینی» گرفته است، و خود او شخصا قوه تشخیصی نداشته است.

خمینی، در بخش پایانی یک سخنرانی اش در تاریخ ۱۶ آبان‌مان ۱۳۵۷ (۲۵۱۷) در فرانسه، که در مقابله با «پیام شاه به ملت» ایراد کرد، پس از حملات بسیار شدید و موهن، گفت:

«... در هر صورت، مسیر همین است. هر که غیر این فکر کند، خائن به ملت است. خائن به مملکت است. که غیر این فکر کند، خائن به اسلام است. اگر «این» [مقصودش شاه ایران بود] را مهلت بدهید، فردا نه اسلام برای شما می ماند، نه مملکت برای شما می ماند، و نه خاندان برای شما می ماند...»

ملاحظه می کنید که در «جامعه تشیع» مردم حق فکر کردن، و تشخیص دادن ندارند. «فکر» همان است که «مرجع تقلید» دارد. «تشخیص» همان است که مرجع تقلید می دهد، و ضمانت اجرای آنرا هم که ملاحظه کردید، تهدید خیانت به اسلام است. که می دانید «تعارف بردار» نیست.

فقط یک رای:

در راستای اظهارات خمینی، و موقعیت فکر و تشخیص در جامعه تشیع ایران، این برداشت حقوقی می تواند اصالت قطعی داشته باشد:

در به اصطلاح «رفراندوم فروردین ۱۳۵۸ = ۲۵۱۸» تنها یک رای به برقرار جمهوری اسلامی داده شد، و این رای هم «رای خمینی» بود، که تشخیص و فکر او، بنابر روابط مذهب تشیع به جامعه و توده ایرانی منتقل شده، و توده فاقد تشخیص و تفکر، به تبعیت و پیروی از تشخیص «مرجع تقلید» - خمینی - بصورت آلت بدون اراده و فکر، رای مرجع تقلید را رای خود دانستند، و آن را به «صندوق آرا» انداختند، زیرا رابطه «مقلد» و «مرجع تقلید» و تهدید «خیانت به اسلام» و کيفر مجازات شرعی آن، سبب شد که توده های وسیع مردم در اجرای مراتب «تشخیص» و «فکر» مرجع تقلید، لحظه ای به خود تردید راه ندهند، و به راه طفره نروند.

«سنگر» پیشنهاد می کند کسانی که برای رفراندوم ۱۳۵۸ (۲۵۱۸) قایل به اصالت و مشروعیت هستند - از جمله آقای پرویز قاضی سعید- اظهارات خمینی، و برداشت حقوقی فوق را بخوانند.

در مسیر تحقیق:

در تحقیقی که در فصل پیش عرضه شد، از متن نامه «آمرانه» ریچارد نیکسون رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا، با شاهنشاه ایران، و نیز پاسخ شاهنشاه آگاه شدیم. اکنون به علت اینکه چرا تا پیش از انتشار یادداشت های روزانه اسدالله علم، وزیر دربار شاهنشاهی، هیچکس از متن آن نامه و پاسخ شاه آگاه نبوده است، می پردازیم و سپس به اتفاق در مسیر تحقیق، بحث را دنبال میکنیم.

«... نخست وزیر، پیش از شرفیابیم، به من تلفن کرد که بگوید شاه به اودستور داده است پاسخ هایی را که به «هیوم» و «نیکسون» فرستاده ایم بخواند.

اولین سؤال شاه این بود که آیا نامه های درخواستی نخست وزیر را فرستاده ام؟ پاسخ دادم که جواب های اعلیحضرت را فرستاده ام. اما، او تویبخم کرد که چرا نسخه های نامه هایی را که دریافت کرده بودیم، نفرستاده ام. توضیح دادم که نخست وزیر، این هارا از من نخواسته بود، ضمناً صحیح نبود که پیام آمرانه نیکسون به شاه علنی شود.

شاه پس از این که کمی فکر کرد، پاسخ داد که هر دوسری نامه ها باید باهم خوانده شود، تا بتوان تندی پاسخ آنها را درک کرد. معاونتان (بهادری) می تواند نامه ها را برای نخست وزیر ببرد، و بعد هم بازگرداند. ...»^{۱۱}

علت نا آگاهی از نامه نیکسون:

حاشیه: این قسمت از گفتگو های علم و شاهنشاه، نشان می دهد که نامه نیکسون به شاه، و نیز پاسخ شاهنشاه به نیکسون، و همچنین نامه های متبادله بین وزارت خارجه انگلستان و شاه، در بایگانی محرمانه دربار نگهداری میشد، و اطلاع از آن تا انتشار کتاب علم ممکن نبوده، و بدون تردید اصل این نامه ها پس از غصب دربار توسط شورشیان در اختیار آنان قرار گرفته است.

اهمیت این نامه ها در این است که در واقع ارزیابی موانع استقرار حاکمیت ایران را برنفت و بیشتر درایت و موقع شناسی و بصیرت و قاطعیت شاهنشاه ایران در ملی کردن اساسی نفت نشان می دهد. (پایان حاشیه)

علم [امیر اسد الله] اضافه می کند:

«... مدتی درباره حدود دخالت خارجی در امورمان بحث کردیم، و این که چطور آمریکائی ها به عبارت دیگر «کندی» [جان اف.] به امینی [دکتر علی] کمک کردند تا به قدرت برسند.

خاطرنشان کردم که هر نوع توطئه حمایت شده توسط خارجی ها را می توان عقیم گذارد، به شرطی که تعدادی افراد مصمم در جا های درست قرار داشته باشند...»

نگرانی شاه از توطئه بیگانه:

حاشیه: ماهیت این گفتگو ها، به موازات دریافت نامه آمرانه نیکسون نشان می دهد که شاهنشاه از دخالت خارجیان در امور ایران و تدارک توطئه ای علیه ایران، و شاهنشاهی ایران نگران بوده اند که علم کیفیت مقابله با آن توطئه های حمایت شده را تشریح کرده است.

نظریه علم کاملا درست و اصولی است. اصرار «لرد جورج براون» - وزیر اسبق وزارت خارجه انگلستان - به شاه برای نخست وزیری بختیار، و نیز تصدی ارتشبد عباس قره باغی بر «ستاد بزرگ ارتشاران» و نخست وزیری مهندس جعفر شریف امامی، اجرای همان طرحی بود که اسد الله علم در صورت تحقق آن، امکان موفقیت توطئه بیگانه را پیش بینی کرده بود.

در شماره ای از نشریه «سنگر» نوشته بودم که اگر به جای «شاپور بختیار» یک گروهبان، یا یک فرد عادی ولی، وطنپرست و شاهدوست و مصمم به نخست وزیری رسیده بود، شورشیان پیروز نمی شدند. از درس های عبرت آموز تاریخ است که وقتی افراد بی اراده، غیر مصمم، سازشکار، ترسو، و بی اعتقاد در مقام های پر مسئولیت یک کشور، به ویژه به هنگام بحران قرار گیرند، کار مملکت تمام است. (پایان حاشیه)

علم اضافه می کند:

^{۱۱} - تشخیص شاهنشاه در این مورد قابل ستایش است. هم محرمانه بودن را رعایت میکند و هم دولت را از مسئله آگاه می کند. درحالیکه علم با برخی زیاده گوئی ها و پنهان کاری ها مسئله را پیچیده تر کرده است. در برخی موارد حتی لازم است مردم از دستاورد برخی مطالب آگاه شوند تا بتوانند به موقع صاحب تشخیص بشوند تا بتوانند پشتیبانی لازم را انجام بدهند. اگر اشاره ای در اخبار روزانه به یک چنین اولتیماتومی رفته بود، مردم آگاه شده بودند احساسات ملی برانگیخته شده بود، شاید آب سردی به هیجان کسانی مثل نیکسون و نماینده نفتی ها ریخته شده بود. ح-ک

«... یادآوری کردم که چطور آخوند ها وسایر دشمنان را در زمان نخست وزیری خود من از میدان به در کردیم. چه کسی غیر از اعلیحضرت شجاعت این را داشت که از من حمایت کند.»

او اعتراف کرد که هیچکس، وقایع ۱۳۴۲ را که به ناآرامی های خشونت آمیز ۱۵ خرداد در پی دستگیری آیت الله خمینی منجر شده بود، و شاه به من تلفن کرده بود تا بپرسد، قصد دارم چه اقدامی بکنیم را یکبار دیگر یادآوری کردم، و گفتم به خاطر دارید که به اعلیحضرت عرض کردم که به نقطه حساسشان خواهیم زد، وقتی گفتم دمار از روزگارشان درخواهم آورد، شما خندیدید.

چاره دیگری نبود، اگر ما عقب نشینی کرده بودیم، ناآرامی ها به چهار گوشه ایران سرایت می کرد، و رژیم ما با تسلیم ننگ آوری سقوط می کرد. در این موقع حتی این را به شما عرض کردم که اگر خود من هم از مسند قدرت به زیر کشانده شوم، شما همیشه می توانید با محکوم کردن، و اعدام من به عنوان مسبب آنچه واقع شده، خود را نجات دهید. از سوی دیگر، اگر من موفق شوم، ما برای همیشه از دست این جنگولک بازی های روحانیون، و دخالت های خارجی خلاص می شویم.

شاه گفت، بله یادم هست. هرگز خدمات شمارا فراموش نمی کنم...»

عقب نشینی دیروز و امروز:

حاشیه: ناگفته پیداست که در سال ۱۳۵۷، (۲۵۱۷) عامل موثر در پیروزی شورشیان، عقب نشینی گام به گام، صحبت آشتی ملی، تشکیل دولت ائتلافی با مخالفان، تصمیمات نا بجا در جهت ترضیه خاطر مخالفان، و بالاخره تشکیل دولت یکی از افراد جبهه ملی مخالف سلطنت بوده است.

بازرگان [مهندس مهدی] در کتابش می نویسد:

«... با خروج شاه از کشور، همه جور احتمال مقاومت و توطئه و ترور و یا درگیری خونین از ناحیه آنان می رفت، و در صورت تصمیم می توانستند به سهولت انقلابیون را دستگیر، یا سر به نیست کنند، ولی این کار را نکردند، بلکه به میل و رضا، و یا از ترس اعتصاب و اعتراض کارمندان تسلیم ما شدند...»

انقلاب ایران در دو حرکت- نوشته مهندس مهدی بازرگان- چاپ سوم صفحه ۷۳

یکی از محققین می نویسد: در هر انقلابی، اگر دولت قاطعانه در مقابل انقلابیون بایستد، انقلاب شکست خواهد خورد. بازرگان از قول خمینی می نویسد: اگر اکنون صحبت از آشتی کنیم، تمام موفقیتی را که بدست آورده ایم، از دست خواهیم داد.

نباید ناگفته گذاشت که اگر در جریان شورش ۵۷، توسل به طرح هایی نظیر «آشتی ملی» و «همبستگی» و نظایر آن، و نیز فرارگرفتن افراد بی شخصیت، سازشکار، ترسو و بی اعتقاد در راس امور، عامل قطعی برای پیروزی انقلابیون شد، امروز هم تکرار همان سخنان درمورد «آشتی ملی» و «همبستگی» آنهم از سوی اشخاص مشابه، با همان افراد بی شخصیت، سازشکار و بی اعتقاد، و القای آن به رضا شاه دوم، عامل ناکامیاری در پیکار، و بازدارندگی از یک حرکت سرنوشت ساز ملی و میهنی محسوب می شود.

«... مراسم عید غدیر در بارش برف مداوم، تعدادی کودک را در باغ گلستان [کاخ] جمع کرده بودند تا به مناسبت دهمین سالگرد انقلاب سفید ابراز احساسات کنند.»

شاه از این که کودکان را در چنین هوایی بیرون نگه داشته اند، عصبانی شده و دستور داد به داخل دعوت شوند، و به آنها چای داده شود. چطور می توانستیم ترتیبی بدهیم که به ۲۰۰۰ بچه مدرسه چای داده شود؟

در عوض یک کوه شیرینی چیدیم و کودکان دویند توی سالن های تازه تزیین شده و با جیب های پر از شیرینی، از اتاقی به اتاق دیگر رفتند. دوتا دختر بچه از ترک محل خودداری کردند تا اینکه عکسشان در کنار اعلیحضرت گرفته شد.

بعد از ظهر، شاه در کنگره ویژه ای به مناسبت سالروز انقلاب ۱۲ شرکت کرد، وسخرانی با شکوهی ایراد کرد که در آن تاکید نمود با عزمی راسخ به اعمال سیاست خود در باره نفت خواهد پرداخت، و آنگاه این سیاست را تشریح

کرد...» سه شنبه سوم بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

اعلام سیاست نفتی ایران:

حاشیه: علیرغم تهدید، درخواست وتلاش ایالات متحده آمریکا، وانگلستان برای خودداری شاه از اعلام سیاست نفتی ایران در کنگره دهمین سالگرد انقلاب شاه و ملت، شاهنشاه ایران اصول سیاست نفتی ایران را در این کنگره اعلام فرمود.

علم در کتابش به متن سخرانی اشاره ای نکرده است، و فقط یاد آور شده که بعدا در اخبار بی بی سی شنیدیم که سهام شرکت های نفتی در «بورس لندن» سقوط کرده است. متن سخرانی شاهنشاه ایران، و کم و کیف اعلام سیاست نفتی ایران، چنین است که از کتاب «صنعت نفت بعد از بیست سال» تالیف آقای فواد روحانی بی انصاف، گرفته شده است»

«... مدت هاست ما در موضوع نفت با شرکت های عامل نفتی کنسرسیوم نفتی که در ایران کار می کند، مشغول مذاکره بودیم، مذاکرات نه قطع شده است، نه به جایی رسیده است. این است که امروز بدون ورود به جزئیات، خطوط کلی آنرا باید برای شما بگویم.

موقعی که در ۱۹۵۴، ما قرارداد نفت را امضا کردیم (که شاید در آن روز بیشتر از آن هم نمی توانستیم به دست بیاوریم) یکی از مواد قرارداد این بود که شرکت های عامل، منافع ایران را به بهترین وجهی حفظ کنند.

ما دلایلی در دست داریم که این کار نشده است. در قرارداد ۵۴، سه دوره تمدید پنج ساله در نظر گرفته بودند که ضمنا شرط شده بود که منافع ایران حفظ بشود. ما دلایل کافی داریم که مطابق حتما همین قرارداد ۵۴ قرارداد نفت خود را با کنسرسیوم در سال ۱۹۷۹ دیگر به هیچ وجه تمدید نکنیم.

البته می دانید که اصول منشور ملل متحد، وقطعنامه های بخصوصی در این مورد تصریح دارد که ثروت هر مملکتی مال اوست و قرارداد هایی که با کمپانی های خارجی برای بهره برداری واستخراج بسته می شود، نمی تواند بدون صلاحدید مملکت صاحب ثروت مورد بهره برداری قرار بگیرد.

صنعت نفت، صنعت پیچیده ای است. یک چاهی را اگر بیش از مقدار معینی استخراج بکنید، در واقع آن چاه را می کشید. اگر بازیافت مجدد نکنند، این حفظ منافع مملکت نیست. اگر گاز هایی را که لازم است دو مرتبه در چاه برگردانند و به اصطلاح فنی انژکسیون بکنند، نکنند این حفظ منافع ومزایای مملکت نیست، واین کار ها برای مملکت مانشده است.

راهی که برای ما میماند، دوتا است. چون مردمانی هستیم که به امضای خودمان پایبند هستیم، می گوییم یک امکان این است که تا سال ۱۹۷۹، یعنی شش سال دیگر، کمپانی های موجود به کارشان ادامه بدهند، به شرطی که درآمد هر بشکه نفتی که بما می رسد از درآمد ممالک هم حوزه ما کمتر نباشد. در این صورت وقتی در ۱۹۷۹ قرارداد خاتمه پیدا کند، شرکت های فعلی مشتری نفت ایران خواهند بود، بدون هیچ مزایایی، وباید مثل دیگران بیایند و صف

۱۲ - منظور انقلاب (سفید) شاه و مردم است. ح-ک

بکشند. و اما، امکان دیگر این است که از موقع امضای قرارداد جدید، تمام مسئولیت ها و هرچه که امروز در دست ما نیست، تمام برگردد به ایران و شرکت های فعلی مشتری طویل المدت ما باشند، و ما نفت را به آنها برای مدت طولانی به قیمت خوب (با تخفیفی که هرکسی به یک مشتری خوب می دهد) خواهیم فروخت که تا هر موقعی که قرارداد طول می کشد (۲۰ سال، ۲۵ سال) نفت به آنها می رسد.

این مطلب باید به زودی برای ما روشن بشود. شق اول ادامه کار تا ۷۹، شق دوم مشتری شدن و مطمئن بودن به این که نفت برای مدت طولانی با شرایط مناسب در اختیار خواهد بود. ولی برای اینکه شق دوم را ما بتوانیم انجام بدهیم، لازم است بخصوص که صنعت ما توسعه پیدا کند، و بهترین متخصصین خارجی را به طور دسته جمعی و متشکل، یا بطور انفرادی در استخدام خود بیاوریم تا برای ما کار بکنند، و ما باید در مورد حفظ و نگهداری و تفحص و تجسس بیش از گذشته دقت کنیم...» «صنعت نفت ایران: بیست سال پس از ملی شدن» نوشته فواد روحانی شرکت سهامی کتاب های جیبی - تهران ۲۳۵۶ (فایل آوای این گفتار را در اینجا بشنوید <http://1400years.org/Shahoi-1973.asp> شوربختانه متن فواد روحانی با اصل گفتار شاهنشاه برابر نیست و نگارنده کتاب حاضر نیز به نقل از کتاب روحانی مطلب را آورده است. ح-ک)

حاشیه: ملاحظه می فرمایید که «۶ سال دیگر» هرگز نیامد، و درست ۵ سال بعد کار ایران را خارجیان ساختند!

شاهنشاه ایران در کتاب «پاسخ به تاریخ» می نویسد:

«... می خواستم پیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایران را به سرمنزل مقصود برسانم. البته در این رهگذر مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مرا از پای در آورند. در این شمار، باید بیش از همه از دارو دسته شرکت های بزرگ نفتی نام برد که نمی خواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه، از حیثه تسلط آنان خارج باشد. آنها نمی خواستند به فداکاری های لازم در جهت توزیع مجدد ثروت ها، میان کشور های صنعتی، و جوامع رو به توسعه تن در دهند.

به همین جهت بود که برای نمونه و برای عبرت دیگران، ایران را بعنوان قربانی انتخاب کردند، و به ویرانی آن برخاستند و نه کشوری چون لیبی را.

درسال ۱۹۷۶ دو تن از شخصیت های مهم نفتی آمریکا گفته بودند که تا دوسال دیگر کار شاه تمام است...»

پاسخ به تاریخ آخرین کتاب شاهنشاه آریامهر متن فارسی چاپ اول صفحه ۲۹۲

چقدر احمقند، و چه غافلند آنهایی که به «شورش نفتی-مذهبی» سال ۱۳۵۷ (۱۹۷۹=۲۵۱۷) عنوان «انقلاب ملت» می دهند. آیا کسی می داند که نفت ایران با روی کار آمدن این رژیم منحوس چگونه اداره می شود (پایان حاشیه)

«... معاون رئیس کنسرسیوم نفت به دیدنم آمد، و نامه ای از «ج.ک. جیمسون»، رئیس هیات مدیره شرکت «اکسون» را برای شاه آورد. نامه به تاریخ ۲۶ ژانویه ۱۹۷۳ به شرح زیر است:

«... شرکت های عضو کنسرسیوم با نگرانی فرمایشات اعلیحضرت را در سخنرانی درکنگره ملی در ۲۳ ژانویه ۱۹۷۳ خوانده اند. چنان که در آخرین شرفیابی بحث شد، به نفع طرفین است که مذاکرات با نگرشی برای دستیابی به راه حل رضایت بخش ادامه یابد. چنین تمایلی همچنان باقی است، به همین جهت، ما طالب شرفیابی دیگری به حضور اعلیحضرت در آینده نزدیک می باشیم.

شرکت ها از من خواسته اند که تذکر دهم چنان که خاطر مبارک اعلیحضرت مستحضر است، سخنرانی مزبور بعضی مسائل را برانگیخت که به مواد مربوط به شرکت ها و دولت ایران تحت قرارداد ۲۹ اکتبر ۱۹۵۴ ارتباط پیدا می کند که باید رسماً به وزیر دارائی ایران که مقام تعیین شده در قرارداد ۱۹۵۴ است نامه ای بنویسند تا از موقعیت قانونی خود در قرارداد دفاع کنند. چنین نامه ارسال خواهد شد...»

واکنش کنسرسیوم نفت:

حاشیه: در کتاب هایی که راجع به نفت ایران نوشته شده است - و باز هم یادآوری می شود که جامع ترین آنها کتاب همین آقای فواد روحانی است - هیچ اشاره ای به واکنش کنسرسیوم نفت، در قبال اعلام سیاست نفتی ایران، توسط شاهنشاه، در کنگره بزرگداشت دهمین سالگرد انقلاب شاه و ملت، نشده است.

آقای فواد روحانی در کتاب «صنعت نفت ایران: بیست سال پس از ملی شدن» نوشته است:

«... درست یک ماه بعد از تاریخ بیانات شاه در کنگره سالگرد انقلاب سفید، شرکت های نفت «شق دوم» را پذیرفتند..» (صنعت نفت ایران: بیست سال پس از ملی شدن» نوشته فواد روحانی شرکت سهامی کتابهای جیبی - تهران ۲۳۵۶)

وقتی خواننده کتاب آقای فواد روحانی، به این «تصریح» می رسد، چنین برداشت می کند که گویا کنسرسیوم منتظر ویی تاب و بی قرار بوده است که چنین تصمیمی از سوی شاه ایران اتخاذ شود، و آنها بی درنگ، و به راه استقبال از آن ظرف یک ماه به موافقت با نظر شاه ایران بپردازند (پایان حاشیه)

خفه شوید، دزدان متجاوز!

«... شاه به محض خواندن نامه کنسرسیوم به من تلفن کرد، و گفت: «بهشان بگویند که یک مشت دزدند. سعی کردند طلب مارا در زمانی که ارزش لیره استرلینک کاهش یافته بود به لیره استرلینک بپردازند. فقط هوشیاری و قدرت مجاب کردن خودمان بود که مارا از ضرر چندین میلیون لیره ای نجات داد. از آن گذشته، فقط تحت فشار بود که به پرداخت مالیات در بنادر ما تن دادند. سالها است که از این کار شانه خالی کرده اند. حتی هنوز هم از پرداخت خسارت برای ذخایر گاز طبیعی که در تولید نفت می سوزانند، خودداری می کنند. فقط این اواخر است که بدون کمک از شرکت ها و با وجود موانع بسیار، ما توانسته ایم مقدار کمی از این گاز را از طریق لوله به روسیه شوری صادر کنیم. به آنها یادآوری کنید که منشور ملل متحد، به وضوح تاکید می کند که کلیه کشور ها دارای حق حاکمیت بر منابع طبیعی خود می باشند، و می توانند بهر نحوی که مناسب بدانند به مصرف برسانند. ضمنا باید به آنها یادآوری کنید که پیشنهاد هایی را که من در سخنرانی هفته پیش در اجلاس مشترک مجلسین ارایه دادم، دوزخ بعد به صورت قانون غیر قابل تغییر درآمده است. شرکت ها باید ممنون باشند که من کاستی هایشان را علنی نساختم ..»

دوشنبه نهم بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)



«... شاه گفت: سفیر آمریکا منتظر شرفیابی است، وقتی بیرون می روید با او احوالپرسی کنید، و بطور تصادفی به او بگویید که پیشنهاد های من به اجلاس مشترک مجلسین به صورت قانون در آمده و دیگر قابل بحث نیست...»

۱۱ بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

حاشیه: در پاسخ شاهنشاه به نامه رئیس هیات مدیره کنسرسیوم دقت کنیم. نه تنها قاطعانه ادعای کنسرسیوم را دایر به «تجاوز ایران به حقوق حقه! خود» رد کرده است، بلکه متعاقبا کنسرسیوم متهم به «تجاوز به حقوق حقه ایران، از باب کلاهبرداری و دزدی» شده است، آن هم با ذکر دلیل و نمونه ها و دست آخر هم برای آن که آب پاکی روی دست سفیر ایالات متحده آمریکا، انگلستان، و کنسرسیوم ریخته شود، به آنان قانونی شدن پیشنهاد شاهنشاه ایران، یاد آوری گردیده است. یعنی انجام شدن همان چیزی که سفیران انگلستان و آمریکا و شخص پرزیدنت ریچارد نیکسون، رییس جمهوری ایالات متحده، از به تحقق پیوستن آن هراس وواهمه داشتند، و می کوشیدند با دفع الوقت جلوی انجام آنرا بگیرند.

استناد شاهنشاه به منشور سازمان ملل متحد، مفهومی جز این ندارد که «کنرسیوم» باید «کشک» اش را بساید، زیرا که منشور سازمان ملل متحد، مدافع اقدامات ایران در تامین حقوق خود از منابع نفتی است.

از این پاسخ قاطع میهنی شاهنشاه ایران به نامه کنرسیوم، هیچ اطلاعی در دست نبود، و چنانچه یادداشت های اسدالله علم انتشار نمی یافت، این جریان بسیار با اهمیت، همچنان مکتوم می ماند.

از سوی دیگر، برنامه کنرسیوم به شاهنشاه ایران به خوبی دیده می شود که کنرسیوم از بیانات شاه در کنگره بزرگداشت انقلاب شاه و ملت ناراضی بوده، و این سخنان را «تجاوز به حقوق» خود تلقی کرده، و به همین سبب هم «درمقام دفاع از خود» به عبارت حقوقی «موقعیت قانونی» توسل جسته است.

مفهوم اعتراض کنرسیوم را می توان چنین خلاصه کرد که: کنرسیوم بیانات شاه را در جهت اعلام سیاست نفتی ایران مغایر با حقوق خود در قرارداد ۱۹۵۴ دانسته است، و به «دفاع» و مقابله با آن برخواهد خاست.

خوب، پرسش اینجاست که این «مقابله» و «دفاع» چگونه می توانست باشد؟

پاسخ این پرسش را باید در فعالیت های وسیع کنفدراسیونی ها، در مخالفت ها و تظاهرات سازمان یافته دانشگاه های ایران و بالاخره در «ساختار توطئه» شورش ۱۳۵۷، و همکاری و حمایت همه جانبه و تمام عیار آمریکا، انگلستان و ایادی دست نشاندهگان آنان یافت، که متأسفانه کردند آن کاری را که می خواستند!

در یادداشت های روزانه اسدالله علم، مسایل بسیار مهمی درباره ناآرامی ها و ارتباط آن با اقدامات شاهنشاه ایران نسبت به تامین حقوق ایران از نفت وجود دارد که خود بحث مفصل و مستقلی را می پذیرد، ولی در ارتباط با این تحقیق، و به منظور نشان دادن «دخالتهای پنهانی انگلستان» در ناآرامی های ایران، به این نمونه توجه فرمائید:

نمونه آشکار دخالت!

در یادداشت های امیر اسدالله علم آمده است:

«... سفیر انگلیس به من تلفن کرد تا مرا در جریان جنجالی که بر سر یک جوانک انگلیسی در گرفته بود بگذارد. او استادیار بخش زبان انگلیسی دانشگاه تهران است. تابستان گذشته هم معلم موقتی «ولیعهد» بود، و اکنون فعالانه در تظاهرات ضد دولتی در دانشگاه شرکت جسته است. تصمیم گرفته شده که اخراج شود. دولت در عین حال می خواست از او به عنوان نمونه ای برای دسیسه بازی های انگلیس در جریان مذاکرات نفت استفاده کند. من خبر را به اطلاع شاه رساندم و به او یادآوری کردم که او آنقدر قدرت دارد که مجبور نباشد به چنین دستاویز هایی متوسل شود. این نوع کارها، یعنی انتشار شایعات کذب و غیره در زمان نخست وزیری مصدق متداول بود. با دشواری زیاد او را مجاب کردم که تصمیمش را عوض کند. خدا را شکر سرانجام تسلیم شد، وگرنه همه رسانه های خبری دنیا روی سرما خراب می شدند و ما را متهم می کردند که حکومت پلیسی خودکامه ای هستیم...»

سه شنبه سوم بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)



«... سفیر انگلیس امروز عصر در منزل، به من تلفن کرد تا شدیداً علیه بازداشت آن جوانک انگلیسی لعنتی که درگیر تظاهرات دانشگاهی شده بود، اعتراض کند. ۱۳ از قلدز بازی سفیر، اصلاً خوشم نیامد، و این را با صراحت به او گفتم.

۱۲ - حق بود مسئله ملغی بودن و بی اثر بودن قانون کاپیتولاسیون و عدم دخالت در امور کشور به سفیر انگلیس یادآوری می شد. یک بنیاد بین المللی است که هرکس جرمی مرتکب بشود طبق قانون مجازات می شود، جرم جوانک انگلیسی ایجاد هرج و مرج و آشوب، و دخالت سفیر انگلیس در یک امر داخلی بوده است. همان حرفی که خود اینها در اینگونه موارد به ما می زنند و به رخ ما می کشند که دادگستری مستقل است. ح-ک

به او گفتم که کلا بخاصر شاه، برای ایجاد روابط نزدیکتر با غرب بود که به او اجازه دادم به این نحو به من تلفن کند. درستش این بود که به وزارت امور خارجه خودمان تماس بگیرد و حتی آن وقت هم قرار نبود با کسی بالاتر از رئیس بخش انگلیس تماس بگیرد. به او گفتم در آینده دیگر اجازه نخواهد داشت به دیدن من بیاید.

البته برخورد، شکل دیگری به گفتگوی ما داد، و آخر سرش به معذرت خواهی کشید.

گزارش این برخورد را سر شام به شاه دادم. گفتم: «خوب کردید، اما باید حتی جلوتر می رفتید.»

شنبه ۷ بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

«... به رغم حرفهای تندم، سفیر انگلیس به دفترم آمد تا شخصا معذرت خواهی کند. تقریباً یک ساعت اورا منتظر گذاشتم، کاری که از آن منجر بودم، اما در این مورد حس کردم که چاره دیگری ندارم. سفیر سراپا ندامت بود، باوجود این من حرف خودم را پیش بردم و اورا وادار کردم اذعان کند که دانشجوی انگلیسی درگیر در این ماجرا باید برای همیشه ایران را ترک کند. وقتی سفیر اعتراض کرد که جوانک پولی ندارد، من قول دادم که ما هزینه بازگشت اورا خواهیم پرداخت...»

دو شنبه ۹ بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)^{۱۴}

برداشت از این نمونه:

ملاحظه می فرمایید که دولت وقت ایران هم میدانسته است که فعالیت آن «جوانک انگلیسی» در رابطه با نفت است. آخر برای یک انگلیسی مقیم ایران، درحالیکه تبعه انگلستان هم هست، فعالیت شدید و شرکت در تظاهرات علیه «دولت میزبان»، آنهم کسی که به عنوان «معلم» نان و نمک ولیعهد و سلطنت را خورده است، چه معنایی جز انجام ماموریت از جانب کشورش می تواند داشته باشد؟

حتا اگر فرض کنیم که احساسات و روابط، و صمیمیت و رفاقت با دانشجویان معترض ایرانی، اورا در چنین جهتی قرار داده باشد، به سفیر انگلستان چه که تا این حد اصرار و سماجت برای ادامه حضور او در ایران، و شرکت در اعتراض ها و خرابکاری ها داشته باشد، تا جانی که «انگلیس از دماغ فیل افتاده» از «اوج غرور ملی» به «حضیض گدانی»، به بهانه «بی پولی» برای جلوگیری از «اخراج جوانک» متوسل شود؟

خود پرسى کنیم. خودمان را بجای سفیر ایالات متحده آمریکا، و بریتانیای کبیر، و رئیس هیات مدیره کنسرسیوم نفت بگذاریم، و آنگاه بیاندیشیم که با چنان پاسخ قاطعی که از شاهنشاه ایران دریافت داشته اند، و مفهوم ساده آن «خفه شوید» است، چه باید می کردند؟

آیا جز این است که در ظاهر با پیشنهاد پادشاه ایران موافقت کنند، و در باطن تیشه به ریشه «سلطنت» و «شاه» بزنند – که زدند-، و آیا جز این می توانست باشد که این «تیشه» را به دست ایرانیان بزنند، و نه با قوای نظامی و «کشتی توپدار!»؟ و آیا جز «تیشه مذهب» که «دسته اش» به ظاهر به دست آخوند، و بازوی اصلی آن در اختیار «انگلستان» بود، تیشه کارآمد دیگری در اختیارشان بود؟

^{۱۴} - اگر جوانک ولی و قیمش سفیر انگلستان و مورد پشتیبانی انگلستان بود پس می بایست دولت انگلستان و یا خود سفیر تقبل هر هزینه ای را پس از رسیدگی به پرونده او طبق موازین حقوقی کشور متقبل می شد. ح-ک

حیرت شاهانه

درپاسخ شاهنشاه ایران به نامه کنسرسیوم نفت، اشاره ای به گاز طبیعی ایران وجود دارد دایر بر آنکه:

«هنوز هم از پرداخت خسارت برای ذخائر گاز طبیعی که در تولید نفت می سوزانند، خودداری می کنند. فقط این اواخر است که بدون کمک از شرکتهای و باوجود موانع بسیار، ما توانسته ایم مقدار کمی از این گاز را از طریق لوله به روسیه صادر کنیم.»

گرچه مساله گاز طبیعی ایران، واقدامات شاهنشاه در جهت تامین حقوق ایران از این منبع سرشار، خود بحث تطبیقی دیگری است، ولی به نظر می رسد که اشاره شاهنشاه ایجاب میکند که این تحقیق نیز بی تفاوت از کنار موضوع رد نشود.

درباره سوختن و به هدر رفتن گاز نفت ایران در طول ۶۰ سال، نوشته های بسیاری وجود دارد.

یک تجسم تطبیقی در کنار آن نوشته ها، گویایی بیشتری دارد و در واقع حق مطلب را به صورت عینی به جا آورده است. آنرا با هم می خوانیم:

«... در این شصت سال اخیر، مقدار حیرت انگیزی گاز طبیعی در کشور ما تلف شده است. طی تمام دوره تولید نفت خام، گاز طبیعی همراه با نفت از منابع زیر زمینی کشور ما بیرون آمده است، ولی نه شرکت سابق «نفت انگلیس و ایران» و نه «کنسرسیوم» اقدامی برای ایجاد «صنعت گاز» در ایران بعمل نیاوردند، و احتساب گازی که در این مدت به هدر رفته است، سر به ارقام نجومی می زند. برای کمک به تجسم مقدار این ضایعه، به تعبیر جالبی بر می خوریم که از این قرار است:

اگر هم ارز حرارتی گاز هدر رفته را به صور هت نفت کوره در نظر بگیریم، برای حمل نفت کوره برای با ارزش حرارتی مزبور، هفت میلیون کشتی نفتکش بیست هزار تن لازم خواهد بود که اگر پشت سر هم قطار شوند، دوبار زمین را دور خواهند زد. تا کنون اقلاً ۲۰۰ میلیارد مترمکعب گاز از نظر نیروی حرارتی برابر با ۲۰۰ میلیون تن نفت خام، و از لحاظ ارزش پولی برابر با ۳۵۰ میلیارد ریال می گردد که به هدر رفته است...»

سخنرانی منصور فروزان صنعت گاز و توسعه

حاشیه: اشاره شاهنشاه ایران به این که «فقط این اواخر است که بدون کمک شرکت ها، و باوجود موانع بسیار، ما توانسته ایم مقدار کمی از این گازها را از طریق لوله به شوروی صادر کنیم» بر می گردد به فرمان شاهنشاه به شرکت ملی نفت، به این عبارت:

«شعله هایی که ثروت ملی ما را می سوزانند، بایستی هرچه زودتر خاموش شوند»

.... و متعاقب آن قراردادی با شوروی امضا شد، و ارسال گاز به وسیله لوله صورت گفت (پایان حاشیه)

ادامه تحقیق:

«... دکتر فلاح [رضا] امروز تلفن کرد تا در باره مذاکرات موفقیت آمیزش با اعضای کنسرسیوم گزارش دهد. قرارداد امضا شده در ۱۹۵۴ از درجه اعتبار ساقط است، و یک قرارداد ۲۰ ساله برای تامین نفت با کنسرسیوم از طریق شرکت ملی نفت ایران جایگزین آن می شود.»

سرناهار تلگرافی دریافت شد که اعلام میداشت قرارداد نفت بطور غیر رسمی امضا شده است... شاه اظهار داشت که قرارداد ما کلیه کشور های تولید کننده دیگر روادار به پیروی می کند. اما ابراز شگفتی کرد که قرارداد جدید تا بحال شور و شوق زیادی برنیانگیخته است، و ادامه داد: «شاید باید انتظارش هم می رفت، ما خیلی سعی نکردیم که مردم را آگاه نگه داریم، و به آنها این احساس را القا کنیم که در امر مبارزه با شرکت ها سهیم و شریکند...»

علم در اینجا اظهار نظر کرده است که:

«... من که عاقلم به جایی قد نمی دهد که بفهمم چرا پادشاه تا بحال این نکته خطیر رانیده گرفته است...»

پنجشنبه ۳ خرداد ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) = ۱۹۷۳

شاهنشاه ایران، در کتاب «پاسخ به تاریخ» به این که چرا «قرارداد جدید» شوق و ذوقی در مردم ایجاد نکرده است، و همچنین پرسش اسد الله علم، چنین جواب می دهند:

«... من خیال میکردم که تراژنامه درخشان کوشش های ۱۵ ساله ملت ایران برای روشن شدن اذهان و بیداری همگان کافی است، و از ارانه و تبلیغ دستاورد های تلاش ملی غافل ماندم. حال آنکه دشمنان با قدرت و امکانات مالی بسیار به براندازی مشغول بودند. کوشش کردند همه کامیابی ما را دگرگون و انمود سازند. دانشگاه ها، مدارس و ورزشگاه ها، بنیاد ها، برنامه خانه سازی، مراکز فرهنگی، موسسات آموزشی، رهانی و آزادی زنان، همه اینها را تخطئه کردند. احترام من به دیانت و روحانیت، مانع آن شد که در مقابل دروغپردازان، شدت عمل نشان دهم، زیرا باور نمی کردم که کسی به این همه دروغ و ناسزا گوش فرا دهد...» پاسخ به تاریخ (متن پارسی) نوشته شاهنشاه آریامهر - چاپ اول پاریس.

حیرت شاهنشاه ایران:

حاشیه: باور تحقیقی این سرباز براین است که چه مردم در جریان لحظات رویداد ها و مذاکرات و اقدامات شاهنشاه ایران در جهت تامین حقوق ایران از نفت قرار می گرفتند و چه قرار نمی گرفتند، تفاوتی نمی کرد و شور و ذوقی از ناحیه مردم به وجود نمی آمد و اگر هم می آمد ظاهری بود و «باطنی» نداشت.

اگر مساله «ملی کردن نفت» در زمان مصدق، یک ذوق و شوق بسیار محدودی به وجود آورد، علتش حضور و وجود کاشانی [سید ابوالقاسم] بود، نه اقدامات مصدق، و کشاندن مردم به کوچه و خیابان.

مردم مملکت مابه واسطه حاکمیت تشیع، و آموزش ها و تاکیدات مداوم مذهب، به مسائل مملکتی علاقه ای ندارند. «روضه» حسین فرزندعلی را هزار بار حاضرند بشنوند، ولی حتی یک لحظه حوصله شنیدن مسائل مملکتی، و یا مراجعه به تاریخ کشورشان را ندارند، و اگر هم برایشان بگویند، پاسخ خواهید شنید که «تکراری» است، ولی محال است یکنفر، حتی یکبار، گفته باشد که «روضه حسن و حسین» هم تکراری است! مردم ما، به مناسبت حاکمیت تشیع، و نیز تربیت مذهبی ناشی از آن، به کیفیتی در ایران زندگی می کنند که گویی در کشور اشغال شده ای روزگار می گذرانند.

این چنین روحیه ای، اجازه نمی دهد که انسان به سرنوشت زادگاهش، یا به آنچه در کشورش می گذرد، و یا به اقدامات دولت و پادشاه و مسنولان مملکتش، علاقه و توجه داشته باشد.

از آن گذشته، در هیچ نقطه دنیا، مردم عادی در جریان لحظات و دقائق مسائل مهم مملکتی با سیاست های خارجی و کشورهای دیگر سروکار دارد قرار نمی گیرند. زیرا اگر بجز این بود ابراز احساسات عمومی، مانع حل و فصل عاقلانه

مشکلات و معضلات می شد. بهترین نمونه همان کاری است که مصدق در مساله مبارزات نفت در سالهای اول دهه ۳۰ انجام داد. و بهمین اعتبار است که «رژیس دوبره» میگوید: «رهبر واقعی آن کس نیست که احساسات عمومی را بر می انگیزد، کسی است که «آینده» را با موفقیت تدارک می بیند»

بطور اصولی، کارهای مملکتی باید به وسیله متخصصین و نمایندگان مردم، و دولت حل و فصل گردد، نه با مردم کوچه و بازار که برانگیختنشان کار زیاد مشکلی نیست. و درست به همین جهت است که به موجب سنت و عقل و علم، دولت ها، تنها دستاورد فعالیت ها را باید به آگاهی مردم، و در معرض داوری آنها بگذارند، نه چگونگی دقایق و لحظات آنرا. یعنی همان شیوه ای که شاهنشاه ایران در جریان سخنرانی خود در کنگره بزرگداشت دهمین سالگر انقلاب شاه و ملت انجام داد، و طی آن از قصد جازم خود، دایر به «خلع ید» کامل از کنسرسیوم نفت، و نیز استقرار کامل حاکمیت ایران بر صنایع و منابع نفتی، همگان را آگاه کرد. بنا براین، اگر جامعه تشیع زده ما، اهل شور و شوق و ذوق بود، همان موقع باید به وجد و سرور در می آمد، و اراده پادشاهش را با پشتوانه احساسات ملی خود، گرامی میداشت.

برای شناخت بیشتر «مذهب زدگی» یک «جامعه مقلد» گفتنی است که: مگر استرداد جزائر سگانه [تنب بزرگ، تنب کوچک و ابوموسی] درخلیج پارس، شور و ذوقی در مردم بوجود آورد؟ مگر نه اینکه در برابر چنین افتخار بزرگی که شاه ایران، نصیب مملکت کرد، «جامعه مذهب زده» گفت: «این جزایر شور و بی آب و علف، چه امتیازی دارد که بازپس گرفته شود، یا نشود؟!»

مگر پایان بخشیدن به غائله تجزیه طلبانه آذربایجان (۱۳۲۵ = ۲۴۸۵ = ۱۹۴۶) و خوزستان [شیخ خزعل] و جنگل [میرزا کوچک] ذوق و شوقی پدید آورد؟ مگر ایجاد راه آهن سراسری در زمان رضا شاه بزرگ، شوق و شوری برای مردم آورد؟ مگر پایان دادن مساله اختلاف «شط العرب = اروند رود» ذوقی برای مردم ایجاد کرد، که حاکمیت بلامنازع ایران بر منابع زیر زمینی نفت ایجاد کند؟

... وازین نمونه ها حتا در موضوع هایی که بطور روزانه با فرد فرد «جامع تشیع زده» ارتباط دارد، بسیار میتوان ارایه داد که «لمس» می شد، به کار گرفته می شد، تاثیرات آن قابل مشاهده بود، اما نه تنها شوق و ذوقی پدید نمی آورد، بلکه نادیده هم به نظر می آمد.

مگر ایجاد شبکه آبرسانی و لوله کشی، و برق سراسری و نظائر آن، مردم را خوشحال کرد؟ خوشحال که نکرد هیچ، نفرین هم در پی داشت! یک بار نگفته ایم و نشنیده ایم که کسی پس از نوشیدن «آب» تصفیه شده زلالی که از طریق لوله به دستش رسیده بود، بگوید «خدا پدرش را بیامردز که ما را از نوشیدن آب آلوده جوی نجات داد»، ولی در مقابل، هرروز، هزاران بار پس از نوشیدن همان آب تصفیه شده، شنیده ایم و یا گفته ایم «سلام بر حسین، لعنت بر یزید!» یعنی شعار سیاسی تشیع را تکرار کرده ایم.

ناگفته نماند که در مذهب تشیع، «یزید» مظهر «حکومت غاصبانه» و «حسین» نماد «حکومت حق» است، وبنابراین شعار «سلام برحسین، لعنت بریزید!» وقتی به زبان اهل جامعه تشیع می آید، هرگاه اصحاب حکومت از «بطن علی و فاطمه» نباشند، لعنت و نفرینی است بر اصحاب حکومت! ودرایران «تشیع زده» ما، معنایی به جز همان «مرگ بر شاه» معروف نداشت.

آن روز که خمینی [روح الله] و شریعتمداری (سید کاظم)، شاهنشاه ایران را «یزید تاریخ» خواندند، و بختیار [دکتر شاپور] هم برای نزدیکی و رضایت آن احمق های مثل خودش، مجلس شورای ملی را «مجلس یزیدی» نامید، همه و همه سخنی می گفتند که در واقع تکرار همان «شعار سیاسی» بود.

شوق و ذوق زمینه می خواهد:

ناگفته پیداست که ذوق و شوق، وقتی ایجاد می شود که زمینه های لازم نمو و نموداری آن وجود داشته باشد. از باب مثال: وقتی کسی را دوست داریم [دوستی در حکم زمینه لازم است]، و پس از مدتها دوری، او را می بینیم، ذوق می کنیم واین خوشحالی و مسرت خاطر، بطور طبیعی در ما بوجود می آید. ولی اگر کسی را دوست نداشته باشیم، ویا اصلا وی را

شناسیم، طبیعتاً به فکرش هم نیستیم - چه رسد که از او بدمان هم بیاید- بنابراین هر قدر از چنین کسی دورباشیم، وقتی خبری از او می‌رسد یا خودش را می‌بینیم، هیچ تغییر حالتی در خود احساس نمی‌کنیم، وشور و ذوقی، وشوق و رغبتی هم در ما بوجود نمی‌آید.

ذوق و شوق، در باورهای مذهبی حاکم بر ملت‌ها، «زیارت قبر حسین» است «عزاداری خامس آل عبا» و «تاسف از درگذشت تازیان» است.

دردرازای ۱۴۰۰ سال سلطه مذهب بر میهن ما، که دستورات آن به صورت زیربنای فکری و روحی ما در آمده، حتی یک کلمه درس و تئوریستی، لزوم توجه به مسائل مملکتی، تلاش در جهت پیشرفت کشور، و حتا لزوم حفظ استقلال میهن، به گوش نسلها خوانده نشده است. این عدم تدریس اصول و وطنخواهی، آنقدر دردناک نیست که بجای آن، و درست در مواضعی متغایر، تا دلناتان بخواهد تشویق به گریه و زاری برای تازیان، بی اعتنائی به مظاهر زندگی و آماده شدن برای مرگ و امثال آن آموزش داده شده است.

به این ترتیب، بر مبنای فلسفه ای مذهبی که به موجب آن خدمت به دولت «حرام» است، و حقوق دریافتی از دولت تنها وقتی «حلال» می‌شود که توسط آخوندی دست به دست گردد، کجا و چگونه می‌توان مردمی را پیدا کرد که نسبت به مسائل کشور خود علاقمند باشند، و نیز از آنها توقع داشت که در برابر خدمات و اقداماتی مملکت ساز، نظیر تحولاتی که توسط شاهنشاه در مورد نفت ایران روی داد، وشور و ذوق نشان دهند؟^{۱۰}

پیش از این، گویا، در «سنگر» نوشته شده است که اگر از توده مردم همه پرسى شود که آیا موافقت «خوزستان» را به عراق بدهیم، و در عوض «کربلا و نجف» را بگیریم، یقین بدانید که خوزستان از دست رفته است، و در این معامله است که ذوق و وشور مردم نمایان می‌شود.

مردم از پرداخت مالیات به دولت که صرف تامین امنیت و رفاه آنان می‌شود، به عناوین مختلف فرار می‌کنند، ولی همین مردم، با طیب خاطر، به محضر آخوند اعظم می‌شتابند و دوزانو روی زمین می‌نشینند و چمدان پول نقد را تقدیم می‌کنند، و دست آخر هم پای آخوند را می‌بوسند و از در خارج می‌گردند. بدون این که بدانند آن پولها به چه مصرفی می‌رسد، که البته به هر مصرفی برسد، صرف امور مملکتی نخواهد شد.

از چنین مردمی چگونه می‌توان انتظار مشارکت در مسایل مملکتی را داشت و یا متوقع بود از دستاوردی که نصیب کشورشان شده است، ذوق و وشور نشان بدهند. چنین انتظاری، در مفهوم مشارکت مردم در «کفر» و «همکاری باطاغوت» است، که منع اندر منع دارد.

درکمال تاسف، و به واسطه عدم مشروعیتی که مذهب تشیع برای دولت غیر آخوند قایل است، شخصیت های دولتی با آن که خودشان هم متشیع هستند، در قطب نفرت مردم قراردارند، و چه خدمتی بکنند و یا نکنند، مردم از آنان به فراخور موقعیتی که دارند، دوری می‌کنند، تا جایی که در گذشته حتا دخترانشان را به ازدواج «افسران» و «نظامیان» نمی‌دادند، مگر آن که آخوند اعظم اجازه داده باشد!

^{۱۰} - این نکته قابل ذکر است که وقتی شناسنامه در زمان رضا شاه بزرگ مرسوم شد، بسیاری از خانواده ها که برخی افراد فامیلشان چون برای ارتش و یا دولت کار می‌کردند اجازه نیافتند نام فامیل خانواده خود را داشته باشند و برخی از آنان مجبور به گرفتن نام فامیل دیگری شده اند. اینست که در برخی فامیل ها کارمندان ارتشی یا دولتی نام فامیل دیگری انتخاب کردند. هنگامیکه رضا شاه محل دانشگاه تهران را مشخص کردند، بسیاری از ملایان شایع کردند که این زمین ها غصبی است و عبور از آن ها «حرام» است و «معصیت دارد» لذا مردمی که بصورت یک «صغیر» از «ولی و قیمشان» یعنی «آخوند» پیروی می‌کردند خیابان های اطراف دانشگاه را دور میزدند. امروز همان آخوند دانشگاه را مرکز نماز جمعه خودش کرده است. آیا این نا سپاسی و بی اعتنائی به مسائل ملی و میهنی نیست؟ ح-ک

منتبع همین باور، هیچ اصالتی برای اقوال و اعمال شخصیت های دولتی قایل نبودند. هرچه آنها می گفتند، از نظر توده مردم «دروغ» بود و برعکس، اصالت، بزرگی، صداقت، شعور، کرامت؛ مشروعیت، و دانش و هوشیار، و صفاتی از این دست را بدوا برای تازیان دوازده گانه و سپس برای «آخوند اعظم» می دانستند.

به این نمونه توجه فرمائید:

دکتر کریم سنجابی را همه می شناسیم. تحصیل کرده «فرنگ» بود، استاد دانشگاه بود، و به هر حال در میان روشنفکران – چه رسد به عوام - شاخصیت داشته است.

حالا ببینید، چنین کسی درباره «خمینی» یعنی همان حیوانی که «اقتصاد را مال خر می دانست» چه قضاوتی کرده است:

«... در زمانی، دکتر مصدق، پرچمدار بود، اینک پرچمداری ایران با حضرت آیت الله العظمی امام خمینی است که بر دوش دارند... ما امیدواریم که ایشان علاوه بر «مردسال» مرد قرن، و حتا برای افتخار ملت ایران، ایشان «هزاره» باشند. از زمان غیبت امام زمان عجل الله تعالی فرجه تا کنون مقتدایی به این بزرگی در عالم تشیع و شاید در عالم اسلام بوجود نیامده است...»

کیهان - چاپ تهران دوم اسفند ۱۳۵۹ (۲۵۱۸)

مقصود از واژه «بزرگی» که سنجابی بکار برده بزرگی جسمانی نیست، بلکه بزرگی شخصیت است که ناشی از دانش و شعور و امثال آنهاست. [!!]

در هر جامعه ای، به غیر از تشیع - حتا عقب مانده ترین اقوام وحشی - اگر کسی گفت «اقتصاد مال خراست»، چنین موجودی بی درنگ در جایگاهی از باور عمومی قرار میگیرد که هیچکس حاضر نیست حتا «پهین» بار او بکند. اما متاسفانه می بینید که «روح الله خمینی» نه تنها چنین «یاوه» ای به زبان آورده بلکه انواع و اقسام لاطاعات دیگری از این قبیل دارد، با این همه دکتر کریم سنجابی ها که هرچه ندانند، دست کم می دانند «اقتصاد» مال «خر» نیست، چه مراتبی از شخصیت و «بزرگی» برای او قایل شده اند.

شعور و دانش، و در مفهومی گسترده تر، «جهان بینی» خمینی تنها در مسایل و زمینه های اقتصادی به گونه ای که ملاحظه کردید نبود بلکه در علم حساب و جغرافیا، و دیگر شئون اجتماعی هم نمونه های فراوانی از وی به یادگار مانده است.

در کتاب «کشف الاسرار» خمینی که از افتخاراتش محسوب می شود، می نویسد:

«... نظامیان اسلام، ۶۰ نفرشان به ۶۰ هزار لشکر رومی حمله کردند و آنها را در هم شکستند، و چند هزار نفر از آنها ۷۰۰ هزار نفر از آنها را از پا در آوردند...»

تصور نکنید که چنین عبارتی از زبانش پریده است. خیر، ده بار این کتاب او با همین عبارت تجدید چاپ شده است. با توجه به این نوشته او [خمینی] معلوم می شود که چیزی از ارقام و ارزش آن نمی دانسته، و فرقی میان چند هزار نفر با ۶۰ نفر نمی گذاشته است!

با این همه، او در نزد مردم متشیع، و امثال دکتر سنجابی ها، و نیز عوام، «زعیم عالیقدر» است، «اولوالامر» است، «ولی فقیه» است.

این چنین باورهایی که نمونه بزرگش ملاحظه تصور «حیوان» در ماه است، ناشی از تربیت مذهبی و تاثیر باور های تشیع است، نه مسایل سیاسی و یا اجتماعی و غیره. در همین اظهار نظر سنجابی ملاحظه کنید که یک فرد تحصیل کرده فرنگ دیده منتظر ظهور یک تازی است. (!)

این باور ها در همین نقطه متوقف نمی شود، بلکه تاثیرات بسیاری روی انسان می گذارد که در مجموع ما را از انسان واقعی بودن، خارج می سازد - که متاسفانه ساخته است-

با این نمونه هم توجه فرمایید:

میدانید که در سال ۱۳۵۷ (۲۵۱۷)، حدود ۵ سال از استقرار کامل حاکمیت ایران بر منابع و صنایع نفتی اش می گذشت. اکنون ببینیم که «خمینی» در باره نفت ایران چه اندیشه ای داشت.

او در تاریخ ۱۶ آبان ماه در پاریس در باره نفت ایران چنین گفت:

«... ما، که نمی خواهیم به اینها نفت ندهیم تا دست و پا بزنند، که یک ملت هایی را از سرما خواهیم شکست. نخیر، ما می خواهیم نفت ما در اختیار خودمان باشد، هر مقدار دلمان می خواهد بفروشیم...»

تصور نکنید که خمینی از اقدامات شاهنشاه ایران در خلع ید از کنسرسیوم آگاه نبوده که چنین اظهار نظری کرده است. خیر، آگاه بوده است، اما از آنجا که «خمینی» در عبارت کلی، و در مکتب تشیع، «شاه» را طاغوت و غاصب سلطنت می دانست - زیرا که شاه نه مجتهد مذهبی بود نه از بطن علی وفاطمه - لذا نمی توانست هیچیک از اقدامات شاهنشاه را تایید کند، اگر چه آن اقدامات به نفع مملکت و مردم بود.

آنجا که خمینی به مردم وعده می دهد که «ما می خواهیم نفت ما در اختیار خودمان باشد» برای توده مردم این طور تعبیر می شود که نفت ایران کماکان در اختیار خارجیان است، و آنچه که شاه ایران مدعی است که صورت گرفته، همه اش دروغ و واهی است.^{۱۶}

در بیانات شاهنشاه ایران، در کتاب «پاسخ به تاریخ» ملاحظه کردید که شاه باور نداشت که کسی به این همه دروغپردازی ها گوش فرا دهد. حال آنکه «تربیت مذهبی» توده مردم بر این پایه بود که «حرف راست» همانی است که آخوند و درراس آن ها مجتهد می زند، و نه «شاه» و «دولت»

دامنه این باور همگانی که ناشی از حاکمیت تشیع است، تا به آنجا کشیده شده بود که هرچه «شاه و دولت» می گویند «دروغ» است، مگر آن که «آخوند» حکم اصالت آنرا صادر کند.

در رساله های مراجع تقلید آمده است:

«کسانی که «مجتهد» نیستند، و نمی توانند به احتیاط عمل کنند، واجب است که از مجتهد تقلید کنند»

مفهوم این حکم تشیع این است که اگر در هر مساله ای حکم قاطع و روشنی از مجتهد وجود نداشته باشد، افراد باید با احتیاط با آن روبرو شوند یا از «مراجع» تقلید کنند. و در تطبیق مورد وقتی شاه اعلام داشت که از کنسرسیوم «خلع ید کامل» شده، و نفت و صنایع آن در حیطه اقتدار ملت در آمده است، مردم باید آن اعلامات را جدی و اصیل نگیرند، تا زمانی که «اصالت» آن توسط آخوند اعظم تایید شود.

در چنین جامعه ای با چنین باور هایی که اگر هم مردم عامی کم داشتند، از طریق مراجع به آنها تلقین می شد، چگونه انتظار بود که آنها از خلع ید از کنسرسیوم ذوق و شوقی نشان بدهند؟ آنها اصلاً چنین اقدامی را باور نداشتند، تا چه رسد به ذوق و شوق هم برسند!

آنچه را که می توان اشتباه بسیار بزرگ به حساب آورد، باور های شاهنشاه ایران نسبت به دیانت و روحانیت، و به ویژه تشیع بود. چنان که خود ایشان هم در کتاب «پاسخ به تاریخ» به آن اشاره مختصری فرموده اند.

۱۶ - «خمینی» از جانب شرکت های نفتی صحبت می کرد و از پشتوانه آنها بهر مند بود و حرف درستی می زد... نفت دیگر در زمان شاهنشاه به ویژه پس از سال ۱۹۷۰ در اختیار خودشان (شرکت های نفتی) نبود و خمینی می خواست نفت در اختیار «خودشان» باشد... که پس از شورش ۵۷ همینطور هم شد. از دست مردم ایران در آمد و در اختیار شرکت های نفتی قرار گرفت. علیرغم وعده یک قطره هم سر سفره مردم نیامده. در عوض چندین بار قیمت بنزین و فرآورده های نفتی در داخل گران شده است. ولی یک شرکت نفتی به قیمت قرارداد ۱۹۵۴ یا داری نفت میبرد. ح-ک

نمونه دیگر:

در تاریخ بیست و دوم آبان سال ۱۳۶۱ (۲۵۲۱) بانک مرکزی سنوالی از «خمینی» به این شرح کرد:

«... به دنبال فرمان جنابعالی در مورد لغو قوانین خلاف اسلام، و مطالعاتی که در بانک مرکزی بدین منظور، و جایگزین نمودن قوانین جدیدی که مخالف شرع مقدس اسلام نباشد، به عمل آمده، چون شبهه ای در مورد «مالکیت دولت» بر «ارز حاصل از فروش نفت» ایجاد گشته است، لذا از محضر آن مرجع عالیقدر تقاضا دارد که پاسخ سنوال زیر را بفرماید:

سنوال: آیا ارزی که از طریق فروش نفت که توسط دولت با هزینه و سرمایه گذاری دولت استخراج گشته، و توسط دولت نیز به فروش میرسد، متعلق به دولت و در مالکیت او هست یا نه؟ - محسن نوربخش»

پاسخ سنوال چنین داده شده است:

«متعلق به دولت و در مالکیت دولت اسلامی است که باید صرف در اداره کشور و مصالح ملت شود. روح الله خمینی ۱۳۶۱/۹/۱۷»

محسن نوربخش، آدم بی سواد و عامی نیست، ولی میبینید که وقتی پای مذهب پیش می آید در مساله ای به این سادگی هم قوه تشخیص و تصمیم ندارد، و به مرجع تقلیدش مراجعه میکند.

در چنین جامعه ای که افراد به اصطلاح نخبه اش فاقد این قوه تشخیص ساده هستند که منابع نفتی کشورشان متعلق به کشور است، نمی توان و نباید انتظار داشت که قدردان اقدامات شاه در باره نفت باشند و یا در برابر آنچه انجام شد، شور و شوقی نشان بدهند.

در جواب «خمینی» به سنوال «نوربخش» نکته باریکی وجود دارد که بسیار حایز اهمیت است، و آن تاکید بر اسلامی بودن دولت است. مفهوم مخالف آن این است که در آمد نفتی متعلق به «دولت غیراسلامی» یعنی دولتی که مسنولان آن از بطن «علی و فاطمه» نباشند، نمی تواند باشد.

چنین پاسخی از ناحیه خمینی، ناظر بر این مورد است که طبق فقه تشیع، معادن و آنچه که مالک خاصی ندارد، چه زمین باشد و یا اموال، و همچنین غنائمی که در جنگ با کفار بدست آمده است، در صورتی که آن جنگ بدون اذن امام = مجتهد اعظم صورت گرفته باشد، متعلق به «امام» است و تصرف غیر در آن اموال، حکم غصب را دارد.

(فقه طوسی- انتشارات دانشگاه - جلد اول صفحه ۱۳۲)

و در تطبیق مورد، معادن نفت و گاز ایران، و همچنین جواهرات سلطنتی که در جنگ نادرشاه افشار با هندوستان، نصیب ایران گردید، از آنجا که جنگ بدون اذن امام = مجتهد وقت صورت گرفت، ملک خاص مجتهد اعظم است، و از آنجا که «نوربخش» [محسن] از این تصریح فقه تشیع آگاه بوده و می دانسته که مطابق مدلول آن در آمد نفتی ایران، کلا، متعلق به شخص «خمینی» - در جایگاه مجتهد اعظم- است چنین سوالی را کرده است، و خمینی نیز اذن استفاده از درآمد نفتی را مشروط بر این قرار داده که «دولت» اسلامی باشد، و در غیر اینصورت، تصرف در منافع نفتی و درآمد آن از ناحیه دولت غیر اسلامی (دولت غیر آخوندی) تصرف غاصبانه قلمداد می شود.

خوب. شاهنشاه ایران چگونه انتظار داشته اند در جامعه ای که فلسفه مذهبی حاکم بر آن، معادن نفت ایران را متعلق به «مجتهد اعظم» می داند، دخالت شاه را در ازدیاد درآمد نفت، و یا خلع ید از کنسرسیوم، و یا هر اقدام دیگری را غاصبانه می شناسد مگر با اذن امام = مجتهد اعظم، از آنچه در باره نفت ایران کردند، و به خلع ید و استقرار کامل حق حاکمیت ملت بر منابع نفتی خود منجر گردید، شور و شوق نشان بدهند. مگر ممکن است از اقدامات غاصبانه غاصب، شور و شوق انتظار داشت.

امیدوارم با این مختصر متوج شویم که عمق بدبختی و اسارت ما تا چه حد است (پایان)

رابطه شوق و ذوق با دستاورد ها:

شوق و ذوق انسان، در ارتباط با دستاورد ها، رابطه معکوس دارد، یعنی هرچه تلاش انسان برای رسیدن به دستاوردی بیشتر و با صدمه و زحمت زیاد تری مواجه باشد، شوق رسیدن به آن دستاورد کمتر است. کسی که با کار شبانه روزی سخت، ذره، ذره پولی جمع کرده است، آنقدر خوشحال نمی شود که یکباره خبر دریافت پول بزرگی را می گیرد. بسیاری از شنیدن خبر رسیدن به دستاوردی که در تحصیل آن نقشی نداشته اند از شدت ذوق سگته کرده اند، ولی هیچکس از دستاوردی که با زحمات و محرومیت ها به آن رسیده سگته نکرده است. یعنی شوق و ذوق چندانای نداشته است.

برعکس رابطه میان «شوق و ذوق» با «دستاورد» در زمینه «حراست» از «دستاورد» ماجرا به گونه دیگری است، یعنی درست برعکس آن، حراست و حساسیت انسان نسبت به دستاورد ها، رابطه مستقیم با میزان تلاش و زحمتی دارد که برای تحصیل «دستاورد» انجام داده است. انسان از آنچه که با زحمت و مرارت بدست آورده است - از جمله پول- بیشتر حراست می کند، و در نگاهی آن همت و صرفه جویی و وسواس به خرج می دهد، تا دستاوردی تصادفی با پولی باد آورده. !

این مقدمه برای این مطرح شد تا فضای تحقیق برای طرح این مساله باز شود که دستاورد های مادی تلاش شاهنشاه ایران در جهت تامین درآمد ملت از نفت ایران، چه بود که با وجود این دستاورد های شگرف، مردم شوق و ذوقی نشان ندادند، و در نهایت از مسیر این برداشت برسیم به این واقعیت که:

قواعد اخلاقی، قواعد اجتماعی و روانکاو، قواعد اقتصادی، و حتی تاثیرات روحی در جوامع تشیع، به کلی شکل خاص خود را دارد، و تابع یک جریان کلی که در جوامع انسانی پا برجا، متداول و شناخته شده است، نیست.

به اتفاق به دستاوردها نگاه کنیم:

دستاورد های تلاش شاه ایران

الف - دستاورد های حقوقی:

۱- موافقتنامه ای با کنسرسیوم تنظیم شد که جایگزین قرارداد ۱۹۵۴ = ۱۳۳۳ گردید، و برپایه آن موافقتنامه، ایران مالک و عامل منحصر به فرد منابع و صنایع نفتی و گاز در ناحیه کنسرسیوم شد، و شرکت ملی نفت ایران، نفت خام را در سر چاه برای صادرات به کمپانی ها خواهد فروخت.

۲- موافقتنامه جدید برپایه قوانین ایران تنظیم گردید، و قوانین ایران حاکم بر اختلافات احتمالی خواهد بود

۳- شرکت ملی نفت ایران، دریدو امر، تا زمانی که لازم باشد یک پیمانکار اجرایی استخدام می کند تا عملیات را در بخش های مشخص منطقه نفت، تحت نظر شرکت ملی نفت ایران اداره کند. پیمانکار اجرایی، یک شرکت غیر انتفاعی خواهد بود که در ایران به ثبت می رسد، و تابعیت ایرانی خواهد داشت.

۴- اجازه صدور گاز طبیعی در صلاحیت محض ایران خواهد بود. مصرف داخلی، منجمله گاز مورد نیاز برای تزریق مجدد، حق اولویت خواهد داشت، صادرات گاز طبیعی به وسیله لوله توسط شرکت ملی نفت ایران از همان اولیوی که به مصرف داخلی داده شده بود، برخوردار خواهد بود. تنها در مورد گاز صادر شده به صورت مایع، با موافقت

قبلی ایران، کمپانی‌ها از این فرصت بهره‌مند خواهند شد که بتوانند براساس ۵۰-۵۰ و برپایه قیمت‌های رقابت‌آمیز درخلیج پارس، با شرکت ملی نفت ایران سرمایه‌گذاری کنند.

ب - دستاورد های ملی و سیاسی:

از لحاظ سیاسی و ملی، قرارداد ۱۳۳۳ (۲۴۹۳ = ۱۹۵۴) به کلی باطل و حق حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود، شامل ذخایر، اکتشاف و استخراج و تصفیه و فروش آن یعنی ملی شدن در مفهوم واقعی و تفسیر صحیح اقتصادی و ناسیونالیستی تامین گردید. وبا تعیین قیمت پایه برای نفت که از سوی شاهنشاه پیشنهاد و رهبری گردید، (اکتبر ۱۹۷۳) نظام هفتاد و چندساله نفتی که همواره قیمت نفت توسط شرکت‌های نفتی تعیین می‌شد، فرو ریخت و قیمت‌گذاری نفت در اختیار صاحبان نفت قرار گرفت.

یکی از کارشناسان اقتصادی و نفتی جهان در این زمینه می‌نویسد:

«... این امر، تصمیمی بود به منزله پایان حکومت هفتاد و چندساله کمپانی‌های نفتی، زیرا برای نخستین بار مهار کار و حق قیمت‌گذاری نفت از کف کمپانی‌ها، بیرون آمد و به دست صاحبان اصلی نفت رسید...»

پژوهش در مسائل نفتی ایران - صفحه ۱۱۸ چاپ اول - نوشته؛ فتح‌الله سعادت. انتشارات امیر کبیر ۲۵۱۵ - تهران
آیا دشوار است ارزش این خدمت بزرگ جهانی شاهنشاه ایران را به کشور های نفتی درک کرد؟

ج - دستاورد های اقتصادی و مالی:

۱- میزان درآمد نفت ایران در دوران ۷۲ ساله شرکت سابق و همچنین کنسرسیوم (قرارداد ۱۳۳۳ - ۱۹۵۴) مجموعاً حدود ۱۵ میلیارد دلار بوده است

ولی در دوساله حاکمیت ملی، در آمد نفت ایران به حدود ۳۹ میلیارد دلار رسید (مقصود از دوساله، از ۱۳۵۲ = ۲۵۱۲ = ۱۹۷۳ آغاز حاکمیت همه جانبه ملی تا دوسال پیش از شورش ۱۳۵۷ = ۲۵۱۷ است)

۲- درآمد نفتی ایران در سال ۱۳۵۲ = ۲۵۱۲ معادل ۴/۵ میلیارد دلار بوده، و این رقم در سال ۱۳۵۳ - ۲۵۱۳ (سال اول حاکمیت ملی ایران بر صنعت نفت خود) به حدود ۲۰ میلیارد دلار رسید.

۳- در طول ۵۰ سال (۱۹۵۱ - ۱۹۰۱) یعنی از آغاز قرارداد نفت تا زمان ملی شدن لفظی نفت [در زمان مصدق]، عایدات ایران حدود ۱۰۵ میلیون لیره انگلیسی بوده است، که در مقام مقایسه با درآمد نفتی ایران با اجرای حاکمیت ملی (فرمان سال ۱۳۵۲ شاهنشاه ایران) رقم مزبور کمتر از درآمد دوهفته ایران است.

۴- درآمد دولت ایران از هر بشکه نفت در امتیاز داری ۱۷ سنت و در قرارداد ۱۳۱۲ (۱۹۳۳) تا قبل از ملی شدن لفظی از هر بشکه نفت صادراتی ۲۳ سنت، و در قرارداد کنسرسیوم (۱۳۳۳) از ۹۰ سنت تا ۱/۵ دلار رسید. در دوران حاکمیت ملی از سه دلار شروع شد و در سال ۱۳۵۳ (دوسال قبل از شورش) به ۱۲ دلار رسید.

۵- در قرارداد داری، درآمد ایران ۱۶ درصد از منافع خالص شرکت نفت بود. در قرارداد ۱۹۳۳ که جایگزین قرارداد داری گردید، به علت تغییر سیستم محاسبه، درآمد ایران به چهار شیلینگ از هر تن نفت صادراتی به اضافه بیست درصد سود سهام افزایش یافت. در قرارداد ۱۳۳۳، سهم ایران به پنجاه درصد قیمت اعلان شده نفت، منهای هزینه تولید از هر بشکه نفت صادراتی بود، در تجدید نظر در قرارداد کنسرسیوم (به همت شاهنشاه ایران) در سال ۱۳۴۹ (۲۵۰۹) این رقم به ۵۵ درصد قیمت اعلان شده، منهای هزینه و به اضافه بهره مالکانه افزایش یافت، که مجموعاً به حدود ۶۱ درصد درآمد رسید. در قرارداد مشارکت (به شرحی که قبلاً آمد) در آمد ایران به ۵۷ درصد افزایش یافت (همت شاهنشاه) در قرارداد های عملیاتی مانند قرارداد «آراب» در آمد ایران تا ۹۱ درصد رسید.

بعد از احراز مالکیت و حاکمیت ایران، بر صنایع نفتی در سال ۱۳۵۲، و اقتدار ایران و سایر کشور های نفتی بر امر قیمت گذاری نفت (همت شاهنشاه ایران) در آمد ایران از هر بشکه نفت، از اول سال ۱۳۵۲ به حدود ۷ دلار و از اول سال ۱۳۵۳ به بیش از ۱۰ دلار افزایش یافت. (آمار تحقیقی فوق از کتاب «پژوهشی در مسائل نفتی ایران، نوشته فتح الله سعادت، از انتشارات امیرکبیر که به شماره ۸۳۵ مورخ ۲۵/۶/۱۰ = ۱۳۵۵ در کتابخانه ملی ایران به ثبت رسیده، استخراج شده است)

شاه، باز هم راضی نبود

آیا تصور میکنید با چنین دستاوردهای عظیمی که حاصل تلاش های شاه برای تامین حقوق ایران بود، شاهنشاه ایران راضی وقانع شدند؟ خیر ابداء، ابداء.

در فصل بعد، به این حقیقت نه چندان آشکار نیز آشنا خواهیم شد.

اولتیماتوم دوم

در یادداشت های اسد الله علم، وزیر دربار شاهنشاهی، از بهمن ۱۳۵۱ تا دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲-۲۵۱۱) -حدود یکسال- مطلب اساسی و مهمی نسبت به مسائل نفتی دیده نمی شود.

شاید این مدت صرف تنظیم قرارداد جدید باکنرسیوم و دیگر مسائل تابعه شده باشد. همین سکوت در یادداشت های علم این تصور را بوجود می آورد که شاهنشاه ایران با دستاوردی که از نفت ایران نصیب ایران و ملت ایران ساخت، قضیه را پایان یافته تلقی کرده اند، ولی با ادامه تحقیق، این تصور باطل می شود، و برعکس نشان می دهد که با استقرار حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود، تنها قسمتی از هدف مورد نظر شاه تامین شده است، و از آن پس است که تلاش و کوشش های شاهنشاه در سطح اوپک، و در زمینه قیمت گذاری نفت و تاثیر آن در سطح جهانی آغاز می شود.

البته، تجزیه و تحلیل چنین مساله ای عظیم، در حد «سنگر» نیست، ولی تصور می شود ارایه تحقیقی که شروع شده، این اجازه را بدهد که در حد امکان و با توجه به اسناد و اشاراتی که در اختیار تحقیق قرار گرفته است، ادای مطلب گردد.

در مسیر تحقیق:

«...شاه، ریاست جلسه اوپک را که دوساعت و نیم به درازا کشید، برعهده گرفت. من شرکت نکردم، اما بعدا اجازه یافتم برای صرف ناهار به آنها ملحق شوم. پیش از آنکه نمایندگان بروند، شاه سخنرانی کوتاهی کرد، و گفت:

"به خاطر داشته باشید که ما به این نتیجه رسیده ایم که سه راه حل وجود دارد. دوتای آن به پیشنهاد شماست، سومی پیشنهاد من است. اگر من با یکی از دو پیشنهاد شما موافقت کنم، مسئولیت موفقیت یا شکست آن، به گردن شماست. اگر فرمول مرا قبول کنید، من کاملا آمادگی دارم که عواقب آنرا بپذیرم. من در برابر تمام دنیا، از اقداماتمان دفاع خواهم کرد، و مطمئنم که ملت من از پشتیبانی خواهد کرد" «

شنبه اول دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

پشتیبانی ملت از شاه:

حاشیه: پشتیبانی ملت از شاه را نباید در رابطه با دستاورد های اقتصادی و اجتماعی که شاه برای ملتش فراهم می سازد، دانست. مهر مردم به شاه، یک باور و منش عمیق ایرانی است که جزیی از روح و خون او است. شاهدوستی ایرانیان، فصلی است که ابد ارتباطی به عملکرد شاه و رفتار او با ملتش ندارد. ملاحظه در سیر تاریخ سلاطین و به ویژه نظریات محققان ایرانی و پژوهشگران خارجی، و یادداشت های سیاحتی که در ادوار مختلف از ایران بازدید کرده اند، تایید کننده این حقیقت است.

اما این باور و منش ایرانی، در جانی که با «مذهب» و متولیان آن برخورد کند، حساسیت و عمومیت خود را از دست می دهد، و اگر «شاه» در موقعیت قدرت و اقتدار برتر از متولیان مذهب نباشد، حمایت مردم را از دست می دهد و چه بسا جای آن حمایت را مخالفت و دشمنی هم بگیرد.

اشاره شاهنشاه ایران به حمایت مردم، البته که در رابطه با اقدامات معظم له در تامین منافع کشور است، ولی به نظر می رسد که چنین برداشتی، درست نبوده است، و در واقع باید از آن به عنوان غفلتی یاد کرد که متاسفانه حقیقتی مسلط بر جامعه تشیع زده ما است.

اهمیت چنین برخورد، خیلی جدی تر از آن است که تصور شود، برای نمونه، حتی شخص شاهنشاه ایران هم در برخورد با آن حساسیت نشان می دادند، چه برسد به توده مردم!
در یادداشت های علم آمده است:

«... امام جمعه شکایت داشت که بازاری ها و روحانیون از برگزاری مراسم سالگرد تولد اعلیحضرت که مصادف با شب ضربت خوردن علی علیه السلام است، ناراحتند. وقتی این گزارش را دادم، شاه گفت: چه بهتر. این مراسم به قدری کسالت آور است که من ترجیح میدهم لغو بشود. گفتیم: اعلیحضرت نباید خود را بازیچه دست روحانیون قرار بدهند. شب ضربت خوردن ربطی به آنها ندارد. مراسم یک واقعه ملی است، و نمی تواند لغو بشود. پیشنهاد کردم طی بیانیه ای اعلام کنیم که مراسم سلام بدون جشن های معمول برگزار خواهد شد. موافقت کردند...»

دو شنبه اول آبان ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

ملاحظه می فرمایید که «ضربت خوردن» یک تازی، با آن سوابق و با آنچه که با ایران و ایرانی کرد، چنان حالتی را بر ملت ما و جامعه ماحاکم ساخته است که پادشاه کشور هم از آن مصون نیست، و تحت تاثیر برخورد با آن قرار می گرفته است، حال آن که حقیقتا باید روز ضربت خوردن این تازی، روز ابراز شادمانی و سالگردی در ردیف اعیاد ملی باشد.

این چنین برخوردی، هرگاه و در هر شرایطی بوجود می آمد، مسایل ملی و میهنی، و ایران و ایرانی بودن را تحت الشعاع باورهای مذهبی قرار میداد، و چنانچه فکر اساسی برای نجات ملت از استحمار مذهب و تازی گرایی نشود، در آینده نیز بی تردید اتفاق خواهد افتاد.

ارتشبد فریدون جم، در مقاله ای در «نیمروز» چاپ لندن نوشته است:

«... بزرگترین نقطه ضعف، بین کادر درجه داری بوده است که نه عشق به حرفه، نه دانش حرفه ای، نه پای بندی به الزامات خدمات سربازی داشتند، و نود درصد گرفتار عایله و مشکلات زندگی بودند و نمی توانستند آن رهبری شایسته و نزدیک رانسبت به سربازان ایفا کنند. بیشتر سربازان بی سواد، بی اطلاع از تاریخ، سنن، عرق ملی و شرافت سربازی بودند...»

نظریه تیمسار جم، درماهیت درست است، ولی در بیان علت آن کوتاه آمده اند.^{۱۷}

بی علاقگی سربازان و درجه داران، و پای بند نبودن آنان به الزامات سربازی که تیمسار مدعی است در ارتش ایران حاکم بوده است ناشی از باوری است که به تحمیلی بودن خدمت سربازی [نظام اجباری] داشتند. این باور نیز از ناحیه «مراجع تقلید» و به اعتبار «فقه شیعه» به آنها القا شده بود.

مخالفت گسترده «آخوند» ها با خدمت سربازی، فصلی است فراموش ناشدنی در تاریخ ایران، و وقتی به یاد بیاوریم که آن مخالفت ها، جنبه شخصی نداشت، و براساس اصول فقهی و مذهبی استوار بود، آنگاه متوجه می شویم که تصویب قانون خدمت نظام نه تنها نمی توانسته تاثیر در روحیه و باور مردم داشته باشد، بلکه جنبه تحمیلی بودن آن را هم جدی تر ساخته است.

۱۷ - در سالهایی که دانشجویان وظیفه در ارتش پذیرفته شدند داوطلب به خدمت نظام رفته ام. در ۱۱ ماه دوره خدمت پس از دریافت درجه در پادگان مرکز توپخانه اصفهان باز هم بصورت داوطلب کلاس آموزش پارسی سربازان وظیفه را بنیاد نهادم. ۴۶ سرباز در کلاس من بودند، سه سرباز پس از اتمام دوره سربازی به روستای خود برگشته بودند که با دست خود نامه های سپاسگزاری از بابت اینکه می توانند بخوانند و بنویسند به من نوشتند، هنوز آنها را نگاه داشته ام درحالیکه قطرات اشکی که در آن زمان هنگام خواندن به این کاغذ ها چکیده است رنگ برخی خط هارا مخدوش کرده است. لذتی که در نتیجه آموزش زبان پارسی بر دیگر بخش های دوران شیرین خدمت نظام من دست داده می چربد. ح-ک

گرفتاری های مربوط به «عایله» و «مشکلات زندگی» را که تیمسار جم، به عنوان دلیل آورده اند، از امور حتمی و نسبی است، و هیچ انسانی از آن مصون و درامان نیست، اما باید بیاد آورد که همین سربازان و درجه داران و حتا افسران با همه گرفتاری های «عایله» و «مشکلات زندگی» که تیمسار جم مدعی آن است، نه شرکت در مراسم عزاداری برای مرگ تازیان را از یاد می برند، و نه سایر مراسم و آیین های مذهبی از خاطرشان فراموش می شد. اگر متأسفانه چیزی از سنت های ملی و نیز تاریخ کشورشان نمی دانستند، اما در عوض به واقعه «کربلا» و تاریخ زندگانی تازیان دوازده گانه، تسلط کامل داشتند.

ارتشبد جم، در همان مقاله، فرار سربازان را از خدمت، و ترک سوگند، و نیز تیراندازی به افسران مافوق را، به عنوان نمونه و دلیل «بی شرافتی» سربازی می دانند، ولی جالب اینجاست با آن که خودشان می دانند که فرار سربازان و ترک سوگند آنان، ناشی از روابط مذهبی آنان و احترام به فتاوی آخوند جماعت بوده است، اما از طرح آن در مقاله خود اجتناب میکنند.

می دانید چرا؟ زیرا ارتشبد جم، هم، هنوز در سن هشتاد سالگی، نتوانسته از پاورهایی که مذهب تشیع در روح و فکر او بوجود آورده است، خلاص شود. این است که به جای اعلام و بیان حقیقت که عواقب آن دامان مذهب و مراجع تقلید را می گرفت «گرفتاری عایله» و «سختی معیشت» را دستاویز و عامل آنچه که بر سر سربازان و ارتش رفت، قرار داده است.

تیمسار جم در لایحه دفاعی خود شان نوشته اند:

«... همه می دانند که خمینی، شخصی را به لندن فرستاد که وزارت جنگ را قبول کنم، نکردم...»

همین که «خمینی» از میان آن همه امیر ارتش به ایشان رجوع کرده که وزارت جنگ را قبول کند، این خود دلیلی به تزلزل شرافت سربازی ایشان است، آن هم در حدی که «خمینی» نه تنها از آن اطلاع داشته، و نه تنها به آن مطمئن بوده، بلکه به سراغش آدم هم فرستاده است.

نوشته ای بنام «سرهنگ زند» در پاسخ به ارتشبد جم، در ماهنامه «سزا» دیده شد که نوشته است:

«... در نیمه های روز، نیمساعت راحت باش داده شد. سربازان برای رفع خستگی، خود را با پرتاب سنگ به اطراف سرگرم می کردند. ناگهان متوجه شدم که سربازی با سرعت بسیار، سرازیری کوه را پیمود، از خط مرزی عبور کرد، چند متر وارد خاک عراق شد، چیزی را از روی زمین برداشت، و با همان سرعت برگشت و داخل مرز کشور شاهنشاهی گردید، و بی درنگ آن چیزی را که از خاک عراق برداشته بود، در خاک کشور خودمان به زمین انداخت.

فوری او را احضار کردم، و علت را پرسیدم... سرباز ساده دل درحالی که به شدت احساساتی شده بود، پاسخ داد: "پایم به سنگ خورد و تکه سنگی از خاک وطنم وارد خاک عراق شد، رفتم آنرا بخاک خودمان برگردانم.."

این داستان، چه ساختگی باشد چه حقیقی، داستان شیرینی است، ولی واقعیت آنچنان تلخ است که جایی برای شنیدن آن باقی نمی گذارد.

ما ایرانیان که سربازان و وظیفه و درجه داران و افسران هم جزئی از کل آن هستند، روزانه ۵ بار و مجموعاً ۱۷ مرتبه، خاک عراق [مهر نماز!] را سجده می کردیم و حال هم می کنیم، از خاک عراق «سرمه چشم» می ساختیم و هنوز هم می سازیم، خاک عراق را «تربت» می نامیم و ذره ای از آن را درمان همه درد ها می دانستیم و هنوز هم میدانیم، چند نخود از آن خاک را در کفنمان می گذاشتیم و هنوز هم می گذاریم، که به اعتبار آن از آتش دوزخ مصون بمانیم، بزرگترین آرزوی ما زیارت و بوسیدن خاک عراق بوده و هست، زیرا که چند تازی که همه مان هم میدانیم با وطنمان، با مادران و خواهران

و برادرانمان چه ها کرده اند در آنجا چال شده اند!^{۱۸}

و به این ترتیب در مقابل چنین ننگ بزرگ و حقیقت دردناکی که جامعه ما به آن گرفتار است، آن داستان سنگ و سرباز چه جانی از توجه دارد. کوتاه سخن آن که:

احساسات و ظنپرستی، سوگند سربازی، شعار هایی «چو ایران نباشد، تن من مباد!» و همه اینها در مقابل برخورد «مذهب» و «متولیان» آن رنگ می بازد. و تحت تاثیر و افول قرار می گیرد. نام این رنگ باختگی را خیلی چیز ها می توان گذاشت که یکی هم شاید «بی شرافتی» باشد. زیرا شرافت، غیرت، حمیت و امثال آنها در برخورد «باورها» و یا «رویداد ها» ظاهر می گردد، و به خودی خود نمایشی از وجود ندارد. البته که جای این «بی شرافتی» را شرافت اسلامی، غیرت اسلامی، و وفاداری به اسلام و تشیع پر میکنند.

در پایان این حاشیه، اشاره به این مختصر به جاست که صحبت هایی از قبیل جدانی مذهب و دین از سیاست و دولت، درمان این درد مهلک اجتماعی نیست. این چنین نظریات و راه حل ها، طریقی برای نجات مذهب و آخوند از ورشکستگی است که گریبانش را گرفته است. (پایان حاشیه)

تلاش های تازه:

«... سرشام، شاه اعلام کرد که قصد دارد ساعت ده ونیم فردا صبح خبرنگاران داخلی و خارجی را به حضور بپذیرد. من پرسیدم که آیا جلسه اوپک منجر به صدور قطعنامه مشترک نشده است؟ پاسخ داد که نه، اما او علاقه دارد که دیدگاه های خودش را تشریح کند...»
اول دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

حال سفیر احمق را بجا بیاورید:

«... امروز صبح با دکتر فلاح [رضا] ملاقات کردم تا در جریان مذاکرات نفت دیروز قرار بگیرم. گفت جلسه بعد از ظهر را به تجزیه و تحلیل موضع شاه پرداخته، حالا می خواهد نسخه ای از نتیجه گیری هایش را بین نمایندگان پخش کند. قیمت اعلام شده به بشکه ای ۱۲ دلار افزایش می یابد که ۷ دلار آن سهم ما است...»

مصاحبه خیلی خوب انجام شد (مصاحبه شاه با خبرنگاران داخلی و خارجی) بیش از مصاحبه نامه سفیر [پیتر رمز باتم] را دریافت کردم که در مورد نتیجه اجلاس اوپک، ابراز نگرانی می کرد. ظاهرا گزارش های امروز صبح روزنامه ها که ادعا می کردند قرار است اوپک بهای اعلام شده نفت خام خلیج فارس را به شدت افزایش دهد، موجب نوشتن نامه او شده است.

نامه را پس از ملاقات با خبرنگاران به شاه نشان دادم، خیلی عصبانی شد. گفت "به آن احمق یادآوری کنید که نخست وزیرش و کابینه اش چند روز پیش فلاح را در لندن پذیرفتند و تاییدکردند که پیشنهاد های من کاملا منصفانه است. من خودم چند روز پیش به سفیر گفتم ما انتظار داشتیم از هر بشکه نفت فروخته شده ۸ دلار درآمد داشته باشیم با وجود این حالا آنرا تا وقتی به نتیجه گیری های در مورد منابع سوختی و غیر نفتی دست بیابیم به ۷ دلار کاهش داده ایم. این همه جار و جنجال برای چیست؟ اورا احضار کنید و حالش را بیاورید..."

^{۱۸} - در ظاهر در آنجا چال شده اند- در اصل نه محل گور علی و نه محل چال شدن حسین مشخص است. اجساد بی سر حسین و خانواده اش چند روز پس از آفتاب خوردن و تقریبا متلاشی شدن توسط چوپانان یافت شده و بدون این که بتوان آنها را تشخیص داد از سوی کشاورزان چال شده است و جسد علی هم از قرار در راه عربستان دزدیده شده است. حتا به آن حد که افغان های شیعه متعصب مدعی هستند در «مزار شریف» دفن شده است. بارها به اطراف کریلا ونجف آب بسته شده و شخم شده است و یا سیل آمده است و هرآنچه بود را شسته و برده است. معهذرا هنوز آنجا را مقدس میدانند و خاک کثیف و پر از میکرب و ویروس آنرا به چشم می مالند. ح-ک

من هم حال سفیر را حسابی جا آوردم. به شدت خجلت زده شد و پشت سرهم عذرخواهی می کرد، و می گفت که موضع شاه را بد فهمیده بوده است. هیچوقت او را در چنین وضعیتی اسفباری ندیده بودم.» یکشنبه دوم دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

اولتیماتم دوم نیکسون:

«... سفیر آمریکا نامه مهمی را از طرف نیکسون به شاه به من داد. مهمترین قسمت این نامه به شرح زیر است:

«دولت ایالات متحده آمریکا نسبت به اثرات متزلزل کننده ای که افزایش بهای توافق شده در تهران برای نفت خام خلیج فارس بر اقتصاد دنیا خواهد داشت، و نیز مشکلات فاجعه آمیزی که این امر میتواند بر نظام پولی بین المللی داشته باشد، شدیداً نگران است. این افزایش قیمت نه تنها منجر به افزایش قیمت تولیدات صنعتی می شود بلکه ضمناً اثرات جدی بازدارنده ای بر اقتصاد مصرف کنندگان نفت خواهد داشت که احتمالاً موجب رکود جهانی می شود و در نهایت به نفع هیچکس از جمله صادرکنندگان نفت نخواهد بود.

ایالات متحده اندیشه مشورت و تفاهم دو جنبه بیشتر بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان نفت را تصدیق می کند. این امر اخیراً نیز در طرح کسینجر وزیر خارجه در مورد یک گروه عملیاتی انرژی مورد تایید مجدد قرار گرفته است.

ما قویا خواهان آن هستیم که:

۱- تصمیمات اتخاذ شده اخیر در تهران مورد تجدید نظر قرار گیرد.

۲- اقداماتی صورت گیرد تا آن نوع مشورت هایی که به عقیده ما مورد تایید بیشتر کشورهای

تولید کننده و مصرف کننده است انجام شود...» یکشنبه نهم دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

بحثی در ماهیت اولتیماتم دوم نیکسون:

حاشیه: اولتیماتم نیکسون به شاهنشاه ایران در رابطه با بالا بردن قیمت نفت، به مراتب شدیدتر از اولتیماتم اول نیکسون به شاه ایران است که متن آن را در فصل های گذشته ملاحظه فرمودید. زیرا که در این اولتیماتوم، اثر اقدامات شاه در تجدید نظر در قیمت نفت خام متوجه اقتصاد و نظام پولی جهان شده است، و «نیکسون» از آن اثرات به نام فاجعه و اقدامات جدی بازدارنده برای اقتصاد جهان یاد کرده است، و در واقع اگر در اولتیماتوم اول نیکسون، مساله کنسرسیوم مطرح بود، در این نامه آمرانه و گستاخانه نیکسون، مساله اقتصاد جهان مطرح شده است و به عبارت دیگر امریکا اقدامات شاه ایران را حمل بر جنگ و خصومت بانظام و اقتصاد جهانی دانسته است.

عبارت «ما قویا خواستار آن هستیم» که در نامه نیکسون آمده است، عبارت آمرانه ای است که مفهوم آن برخورد دو قدرت و ایجاد «واکنش» است.

به کار بردن چنین عبارتی در نامه رئیس جمهوری یک کشور، آنهم رئیس کشوری نظیر ایالات متحده آمریکا، امر حساب شده ای است. «بلوف» نیست. در چنین مواردی، و برای ارسال چنین پیامی، علی الاصول، واکنش احتمالی از جانب ایران، مورد ارزیابی قرار می گیرد، «مقاومت» ایران بررسی می شود، آنچه را که آمریکا باید برای حفظ پرستیژ بین المللی خود بکار گیرد، مطالعه دقیق میکنند، و بعد دست به «قلم» می برند.

مساله بسیار، بسیار قابل توجه در نامه ریچارد نیکسون به شاهنشاه ایران، این است که افزایش قیمت نفت، اگر چه پیشنهاد و طرح شاهنشاه ایران بوده است، ولی تصمیمی بود که اجلاس اوپک در تهران اتخاذ کرده بود. در اینصورت چرا اولتیماتوم آمریکا به تمام کشور های نفتی شرکت کننده در اجلاس اوپک فرستاده نشد، و فقط به شاهنشاه ایران داده شد،

و چرا در فراز یکم این اولتیماتوم از شاه ایران خواسته شده است که تصمیمات اتخاذ شده در تهران مورد تجدید نظر قرار گیرد؟

پاسخ این پرسش های حساس را در بند دوم اولتیماتوم نیکسون، و همچنین اظهارات سفیر ایالات متحده آمریکا خواهید یافت. ابتدا به بند دوم اولتیماتوم نیکسون مراجعه می کنیم:

در بند دوم اولتیماتوم آقای ریچارد ام. نیکسون رئیس جمهوری آمریکا آمده است:

«... اقداماتی صورت گیرد تا آن نوع مشورت هایی که به عقیده ما مورد تائید بیشتر کشور های تولید کننده نفت و مصرف کننده است انجام شود...»

مفهوم و توجه این بند از اولتیماتوم نیکسون کاملاً متوجه شاهنشاه ایران است، و بدان معنی است که کشور های تولیدکننده نفت با افزایش قیمت نفت موافق نبوده اند، و این شاه ایران بوده است که نظر خود را بر آنها تحمیل کرده است و در واقع اولتیماتوم شاه ایران را مقصر این ماجرا - یا بقول نیکسون فاجعه - دانسته است.

اکنون به اظهارات سفیر آمریکا که تایید کننده همین مطلب است، توجه فرمائید:

اسد الله علم می نویسد:

«... سفیر آمریکا پرسید که آیا می تواند سنوال نسبتاً جسورانه ای بکند. در پاسخ گفتم که ما آنقدر یکدیگر را خوب می شناسیم که رودرپایستی را کنار بگذاریم. گفت: "بسیار خوب، بیشتر نمایندگان عرب در کنفرانس، بخصوص زکی یمانی [نماینده عربستان سعودی] به ما گفته اند که آنها می خواستند بهای پائین تری را تعیین کنند، و فقط به احترام شاه با بهای فعلی موافقت کردند. من هم که مسئول حفظ روابط حسنه بین تهران و واشنگتن هستم باید حقیقت مطلب را بدانم."

در پاسخ گفتم: که از جلسات مذاکرات اوپک غایب بوده ام، اما یک چیز قطعاً مسلم است. نمایندگان بعد از ناهار شاه را ترک کردند. او در جلسه ای که بشکه ای ۱۲ دلار تعیین شد، حضور نداشت. باوجود این اگر عرب ها حقیقت را می گویند، ما دلیلی برای شرمساری نداریم. افزایش بها حکم عقل سلیم است...»

اظهارات سفیر آمریکا نشان می دهد که اولتیماتوم نیکسون پس از تماس آمریکا با کشور های نفتی و احراز و اطمینان از این که آن کشور ها نقش موثری در بالا بردن قیمت نفت نداشته اند، تنظیم و برای شاه ایران ارسال شده است، و این خود رساگر اهمیت و قاطعیت اولتیماتوم است که جایی برای لوٹ آن باقی نمی گذاشت.

پاسخ شاهنشاه به اولتیماتوم دوم نیکسون:

موسسه طرح نو [وابسته به رژیم جمهوری اسلامی = غاصب ایران] که کتاب دو جلدی علم را از متن انگلیسی ترجمه کرده است، در رابطه با پاسخ شاه به اولتیماتوم نیکسون در «گیومه» ای چنین اظهار نظر کرده است: «اظهار نظر های دست نوشته شاه در حاشیه پیام نیکسون به چشم می خورد» این اظهار نظر موسسه مزبور دلیل آن است که آن موسسه به اولتیماتوم نیکسون دسترسی داشته است که دست نویس شاهنشاه ایران را دیده است، و به عبارت روشن این سند تاریخی که از اسناد مهم نفت ایران است، در زمان انتشار این کتاب (سال ۱۳۷۱ = ۲۵۳۱) موجود بوده است.

«طرح نو»، همچنین، در «گیومه» دیگری نوشته است: «درحاشیه نامه علم مورخ ۹ دیماه که ملاقاتش را با سفیر آمریکا به شاه گزارش می دهد، شاه نوشته» این تصریح موسسه «طرح نو» نیز موید آن است که سند تاریخی مزبور هم از بین نرفته و موجود است.

دستنویس شاهنشاه به اولتیماتوم نیکسون:

دست نویس شاهنشاه ایران در حاشیه پیام نیکسون چنین است:

«اول ونزولا و نیجریه و اندونزی و لیبی و الجزایر را مجاب کنید که قیمت هایشان را پائین بیاورند، آنوقت ما می نشینیم و صحبت می کنیم.»

پاسخ شاهنشاه ایران به اولتیماتوم نیکسون با توجه به قاطعیتی که در اولتیماتوم ملاحظه شد، بسیار با اهمیت و متهورانه، و در عین حال به مفهوم فرستادن آمریکا به دنبال «نخود سیاه» است.

قاطعیت پیام شاه در این است که حتا صحبت با آمریکا را موکول به مجاب شدن کشور های نفتی الجزایر و لیبی و اندونزی و سایرین کرده اند. مفهوم مخالف آن چنین می شود که در پاسخ به اولتیماتوم آمریکا، شاهنشاه ایران حتا حاضر به مذاکره نیست، چه رسد به اجرا و انجام آنچه که اولتیماتوم برای انجام آن اصرار ورزیده، و قایل به فوریت آن شده است.

پاسخ دستنویس شاهنشاه به اولتیماتوم نیکسون، گویای این مطلب است که اگرهم کشورهای نفتی با پائین آوردن قیمت نفت موافقت کنند، موافقت آنها تاثیری در خط مشی ایران ندارد، و موجب نمی شود که ایران هم به عمل آنها اقتدا وتاسی کند، بلکه تنها، شاه ایران حاضر است با آمریکا صحبت کند.

پر واضح است که صحبت کردن با تسلیم به اولتیماتوم، ویا مجاب شدن برای پائین آوردن قیمت نفت، تفاوت بسیار دارد. فرستادن آمریکا به دنبال «نخود سیاه» نیز از این بابت است که بالا رفتن قیمت نفت به وسیله قطعنامه و در اجلاس اوپک در تهران صورت گرفته بود، و الجزایر و لیبی و سایر کشور های نفتی نمی توانستند برخلاف قطعنامه اوپک، خودسرانه بهای نفت را پائین بیاورند.

البته نباید فراموش کرد که «اوپک» در آن سالها تحت رهبری شاهنشاه ایران موقعیتی به غیر از اوپک بعد از شورش ۵۷ داشت.

پاسخ شاهنشاه ایران به سفر آمریکا:

درحاشیه نامه علم مورخ نهم دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲) که طی آن ملاقاتش را با سفیر ایالات متحده آمریکا گزارش می دهد، شاه نوشت:

«به سفیر بگوئید. در صورت لزوم به او بنویسید که نماینده عراق گفت بشکه ای ۱۲ دلار خیلی پائین است، زکی یمانی گفت خیلی بالا است. مابقی با ما موافق بودند، با این که وزیر نفت کویت وقتی روز بعد به کشورش رسید اظهار داشت که ۱۲ دلار خیلی پائین بود. حتا اگر کلیه نمایندگان عرب گفته بودند که قیمت تعیین شده خیلی بالا است، ما روی همان ۱۲ دلار می ایستادیم.»

مفهوم پاسخ شاهنشاه ایران به سفیر آمریکا که در واقع پاسخ به آمریکا و اولتیماتوم نیکسون محسوب می شود چنین است:

۱- بالا بردن قیمت هر بشکه نفت، طرح شاهنشاه ایران بوده است، و سایر کشور های نفتی با آن موافقت کرده اند. به عبارت دیگر، شاهنشاه ایران متهورانه خود را سپر بلای این اولتیماتوم و منافع سایر کشور های نفتی از نفت خودشان ساخت.

۲- طرح شاهنشاه ایران در بالا بردن بهای نفت از چنان ضوابط و اصولی برخوردار بود که اگر هم کشور های نفتی در موافقت با آن تردید و یا تسامح داشتند، ایران حاضر به تاسی از آن نبود، و در قبولاندن قیمت ۱۲ دلار برای هربشکه اصرار و ایستادگی می کرد.

۳- تعیین ۱۲ دلار برای هربشکه، بر پایه بهای فراورده های تولیدی صنعتی جهان بوده، و امری نظری و دلخواه نبوده است که قابل «چانه زدن» و یا تجدید نظر، بنا به درخواست آمریکا و دیگر کشور های صنعتی باشد.

در یادداشته های علم در رابطه با پاسخ شاهنشاه به سفیر آمریکا چنین آمده است:

«... از سفیر آمریکا پرسیدم؛ آیا به عقیده او معقول بود که از نیمی از تولید کنندگان نفت خواسته شود که قیمت هایشان را پایین بیاورند. او پاسخ داد حقیقتش این است، البته بین خودمان بماند که باید بگویم معقول نیست، اما آخر نیکسون چه کاری می تواند بکند. خودتان را جای او بگذارید. او با یک مشکل جدی روبرو است و می خواهد سعی کند آنرا حل نماید...»
چهارشنبه ۱۲ دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

مشکل جدی چه، و کدام بوده است؟

این مشکل چه بوده است که سفیر ایالات متحده آمریکا از آن بعنوان مشکل جدی آمریکا یاد کرده است؟

منافع اقتصادی غرب صنعتی و درراس آنها آمریکا بود که اساس آن را تصمیمات شاه ایران در رابطه با نفت ایران متزلزل ساخت.

اهمیت این تزلزل را از آنجا می توان یافت که «نیکسون» خود رامکلف به دخالت در آن می بیند و اولتیماتوم به «شاه ایران» می دهد، والا مساله نفت و تعیین بهای آن یک عمل تجاری است، نه سیاسی، که دخالت رئیس جمهوری آمریکا را ایجاب کند.

سیستم اقتصاد آزاد، اجازه دخالت دولت را در تعیین قیمت ها نمی دهد. مگر دولت آمریکا در قیمت گذاری کالاهای صنعتی و یا مواد اولیه دخالتی دارد که همان دولت به خود اجازه بدهد در قیمت گذاری نفت توسط کشور های صاحب نفت، دخالت کند؟ آن هم بطور مستقیم و با چنین صراحتی!؟

خوب، آمریکا این مشکل را چگونه حل کرد، و پس ازواکنش متهورانه شاهنشاه ایران به اولتیماتوم نیکسون چه کرد؟

قبل از این که به تحقیق دراینباره بپردازیم، به این نکته بسیار جالب توجه فرمایید.

نکته خواندنی و فکر کردنی!

موسسه «طرح نو» وابسته به رژیم غاصب ایران که کتاب علم را به فارسی ترجمه و انتشار داده است، در صفحه ۵۵۹ جلد دوم و قبل از اینکه شروع به یادداشت های علم، مربوط به دیماه سال ۵۲ تا دیماه ۵۳ (۲۵۱۲-۲۵۱۳) بنماید چنین نوشته است:

«... درواکش به افزایش شدید بهای نفت، کشور های صنعتی جبهه واحدی را اتخاذ و آژانس بین المللی انرژی را تاسیس



کردند، و همزمان به تبلیغ در باره لزوم حفظ انرژی و گسترش منابع انرژی غیر نفتی پرداختند. ایران، الجزایر، و ونزولا به عنوان تندرترین تولید کنندگان نفت شناخته شدند، و برای کاهش یا حداقل تثبیت بهای نفت تحت فشار قرار گرفتند.

واکش شاه، طرفداری از موازنه بین افزایش بهای نفت و کالا های صنعتی وارداتی از جهان غرب بود...» (گفتگوهای من با شاه - خاطرات محرمانه امیر اسدالله علم- انتشارات طرح نو - تهران)

کنفرانس فوق العاده اوپک مارچ ۱۶-۱۷ سال ۱۹۷۳ وین

تشکیل آژانس بین المللی نفت:

آژانس بین المللی نفت، رهبر سازمان دهنده فعالیت های جهانی چه در داخل و یا خارج از کشور علیه شاهنشاه ایران شد. هزینه این برنامه وسیع را تامین، و عوامل وابسته به کشور های آمریکا و انگلستان را علیه شاهنشاه ایران بسیج کرد.

از سویی نا آرامی های دانشگاه های تهران را برنامه ریزی کرد، و از سوی دیگر کنفدراسیون را در خارج کشور، به ماموریت ویران کردن ایران گماشت.

آژانس بین المللی نفت، کار خود را با سازمان عفو بین المللی که همه میدانند از موسسات وابسته به دستگاه اطلاعاتی انگلستان است، آغاز کرد و در گزارش خود به سال ۱۹۷۶ شاه را به خاطر سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) محکوم کرد.

هدف این سازمان از انتشار گزارش مزبور این بود که رژیم سلطنتی ایران و شاهنشاه ایران را یک رژیم وحشی و خونخوار به دنیا معرفی کند که تصاویر متعددی از قطع اعضای بدن، شوک الکتریکی افراد مخالف رژیم در روزنامه های تایمز لندن و واشینگتن پست و سایر رسانه های خبری در معرض دید و اطلاع عموم قرار گرفت، و دفاع از زندانیان سیاسی دستاویز گروه های وابسته به خارجیان قرار گرفت.

مختصر اینکه تمام قدرت آژانس بین المللی نفت، که در واقع کل قدرت کشور های صنعتی را هم یدک می کشید، علیه شاهنشاه ایران بسیج گردید. و در این بسیج عمومی، آن که نقش اساسی و کلی داشت، و بدون حضور آن تمام تلاش ها و سرمایه گذاری های آژانس بین المللی انرژی به هدر می رفت، همان «تشیع» و سگهای تربیت شده انگلستان، یعنی آخوند و مراجع تقلید بود.

در کنار فعالیت های آژانس بین المللی انرژی، می توان از اعتصابات کارگران نفت یاد کرد که در نتیجه آن، محصول نفت ایران که حربه بزرگی در مذاکرات و موقعیت ایران بود، به میزان زیادی تنزل کرد:

«... بر اساس گزارشات رسیده، اعتصاب و اعتشاشات کارکنان نفت خوزستان به وسیله اعزام گروهی رادیکال از سوی "بنیاد انگلیسی صلح برتراند راسل" به آن منطقه پایه ریزی شد...» (کتاب «گروگان خمینی» نوشته «رابرت دریفوس»

صفحه ۵۶ از انتشارات (New Benjamin Franklin House. New York)

البته در ظاهر فتوای خمینی اعتصابات کارکنان و کارگران نفت را تدارک دید، ولی باطن همان است که «دریفوس» نوشته است، و اساسا خمینی هم در مفهوم با وابستگان به «بنیاد صلح برتراند راسل» تفاوتی نداشت:

«... ورود خمینی به ایران در فوریه ۱۹۷۹، حاصل تبلیغات و فعالیت های یک سال گذشته دولت انگلستان برای از بین بردن ثبات و آرامش در این کشور بود. خمینی در دوران تبعیدش در عراق، دایما و لاینقطع در حال تماس با اربابان انگلیسی خود بود...» (کتاب «گروگان خمینی» نوشته «رابرت دریفوس» صفحه ۱۲۱ از انتشارات New Benjamin Franklin House. New York)

دنباله تحقیق:

از نقش و واکنش آمریکا نسبت به افزایش بهای نفت توسط شاهنشاه ایران آگاه شدیم، اکنون جا دارد ببینیم که انگلستان چه واکنشی نشان داد:

«... سفیر انگلستان به رغم تعطیل سال نو بدیدنم آمد. بدستور دولتش پرسید که آیا امکان دارد با شاه تماس گرفته و پیشنهاد کند که افزایش بهای نفت مرحله به مرحله به اجرا درآید. به گفته سفیر اینک این نگرانی واقعی وجود داد که در برابر کردن بهای نفت، پس از افزایش در اکتیر، می تواند سبب رکود جهانی شود. می خواست بداند نظر شاه در این مورد چیست.

به او اطمینان دادم که شاه علاقه ای به تضعیف اقتصاد کشور های صنعتی ندارد و این که ما افزایش بهارا طبیعی و اجتناب ناپذیر تلقی می کنیم... به او گفتم درخواست او مبنی بر افزایش مرحله ای، بدین معنی است که او در اصل از ما می خواهد به نفع کشور های پیشرفته ای چون کشور خودش فداکاری کنیم.

تردید دارم که شاه با این پیشنهاد موافقت کند، و در هر صورت می باید مورد موافقت کلیه اعضای اوپک قرار گیرد.

سفیر پاسخ داد او اطلاع دارد که بعضی از تولید کنندگان به عنوان مثال عربستان سعودی همین حالا هم موافق افزایش مرحله ای می باشند.

بعدا سفیر آمریکا را برای صرف ناهار ملاقات کردم. پرسیدم که آیا سفیر انگلیس با او در مورد پیشنهاد اقداماتی که مانع رکود شود تماس گرفته است؟ او پاسخ داد که با او تماس گرفته شده بود، اما در وضعی نیست که بتواند تا زمانی که از واکنش و اشنگتن مطلع نشده اظهار نظر کند...»
سه شنبه ۱۱ دیماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

نگرانی مشترک و تصمیم مشترک:

در این سند، آنچه قابل توجه است نگرانی مشترک دولتین انگلستان و آمریکا، از رکود اقتصادی جهانی در اثر تصمیم شاه ایران به افزایش بهای نفت است.

معلوم است که نگرانی مشترک، سبب همکاری مشترک و واکنش مشترک می شود. نگرانی مشترک انگلستان و آمریکا هم سبب همکاری مشترک و ایجاد واکنشی مشترک گردید که به صورت شورش ۵۷، هدف آمریکا و انگلستان و دیگر کشور های صنعتی جهان را تامین کرد.

درخواست سفیر انگلستان برای ملاقات با شاه و التماس به این که افزایش بهای نفت، مرحله به مرحله صورت گیرد، و پاسخ اسدالله علم به اینکه شاه با چنین درخواستی موافقت نخواهد کرد، در واقع «آب پایی» بود که روی دست کشور های آمریکا و انگلستان ریخته شد.

آنچه که سفیر انگلستان به علم می گوید «اطلاع دارم که بعضی از تولید کنندگان به عنوان مثال عربستان سعودی همین حالا موافق افزایش مرحله ای می باشند» در واقع منظورش تفهیم این نکته به علم است که این ایران و شاه ایران است که جلوی مطامع اقتصادی کشور های صنعتی ایستاده اند.

شاهنشاه آریامهر، در کتاب «پاسخ به تاریخ» در این مورد مطلبی قابل استناد دارند، و آن چنین است:

«... می خواستم پیش از پایان ذخائر نفتی کشور، کار سازندگی ایرانرا به سرمنزل مقصود برسانم. البته در این رهگذر مخالفان بسیار داشتم که کوشیدند مرا از پای در آورند. در این شمار باید بیش از همه از دارو دسته شرکت های نفتی نام برد که نمی خواستند سیاست فروش نفت به قیمت عادلانه از حیطة تصرف آنان خارج باشد. آنها نمی خواستند فداکاری های لازم در جهت توزیع مجدد ثروت ها میان کشور های صنعتی و جوامع رو به توسعه تن دهند.

بهمین جهت بود که برای نمونه و برای عبرت دیگران ایران را به عنوان قربانی انتخاب کردند و به ویرانی آن برخاستند، و نه کشوری چون لیبی را...»

(پاسخ به تاریخ نوشته شاهنشاه آریامهر صفحه ۲۹۲)

انتخاب درست:

انتخاب ایران به عنوان قربانی برای عبرت کشور های نفتی، یک انتخاب اتفاقی نبود. شاه ایران، رهبر واقعی جنبشی بود که کشور های تولید کننده نفت در راستای حاکمیت بر منابع نفتی خودشان درپیش گرفته بودند. و در این جنبش، تصمیمات اوپک به طور کلی الهام یافته از نظرات شاهنشاه ایران بود.

این واقعیت ها برسفیران ایالات متحده آمریکا و انگلستان مسلم شده بود. سفیر ایالات متحده از شاه ایران پاسخ گرفته بود که تصمیم ایران به افزایش بهای نفت قطعی است، و نظر مخالف دیگر اعضای اوپک، تغییری در این تصمیم نمی دهد. سفیر انگلستان به علم گفته بود، مامیدانیم که آنچه می گذرد و دارد پدر مطامع ما را دی می آورد، به رهبری شاه ایران صورت می گیرد.

بنابراین، انتخاب ایران به عنوان نمونه برای عبرت کشور های نفتی، دیگر یک انتخاب اتفاقی نبود. باید «سر» را کوبید تا تمامی اعضای بدن از کار بیافتند. با بودن شاه ایران، تعرض کشور های نفتی، حتا آمریکا و انگلستان، به هیچ یک از کشور های نفتی حتا همان لیبی هم ممکن نبود.

[گراور زیر از جانب تایپ کننده (پیراستار) اضافه شده است- ملاحظه کنید چطور قیمت نفت از سال ۱۸۷۸ تا سال ۱۹۷۱ تقریبا کنترل شده و بدون تغییر و در کنترل شرکت های نفتی می ماند. فراموش نکنیم که در سال ۱۹۷۳ اعراب به دلیل کمک آمریکا در جنگ یوم کیپور به اسرائیل دسته جمعی بدون شرکت ایران شیرهای نفت را بروی جهان بستند. و وحشت غریبی در جهان بوجود آوردند. ایران تنها کشوری بود که در این تحریم شرکت نکرد.

این تحریم از اکتبر ۱۹۷۳ تا مارچ ۱۹۷۴ بطول انجامید. سازمان کشورهای عرب صادرکننده نفت Organization of



Arab Petroleum Exporting Countries or the OAPEC به اضافه مصر، سوریه و تونس دست به این تحریم زدند. همین کار نابخردانه اعراب در همان زمانی که مذاکرات نفت ایران از سوی شاهنشاه در پی برگرداندن حاکمیت ملی و حفظ منافع ایران در جریان است به روند مذاکرات صدمه شدیدی می زند.

[در نمودار بالا به روشنی معلوم است بالا رفتن قیمت نفت نه به دلیل تلاش های شاهنشاه بلکه به دلیل در جریان بودن جنگ بین اعراب و ایران و پس از آن به حال عادی بر میگردد و پس از تصاحب چاه های نفت از سوی آمریکا و دیگرارانش قیمت نفت بازهم بالاتر از سال ۸۰- و ۱۹۸۱ می شود. -ح-ک]

اولتیماتوم سوم

در فصل های پیشین دو بار تکرار شد که مذهب تشیع، خدمت برای دولت و حقوق دولتی را حرام می داند، ولی مستند آن ارائه نشد. جا دارد که مستند این قول و یا اصل، که کاملاً مورد تایید تشیع است ارائه شود.

۱- مستند این قول از نظر فلسفه تشیع براین پایه قرار دارد که تشیع، حکومت و سلطنت وفرمانفرمایی بر مردم را حق و مختص به فقیهی می داند که از بطن «علی» و «فاطمه» باشد، و هرچه خارج از آن باشد، غصب و نامشروع میداند، ولذا تشیع خدمت کردن به غاصب و دریافت حقوق از عمل غصب، و نیز آنچه مربوط به غصب و غاصب می شود را «باطل و حرام» می داند.

صرفنظر از فلسفه تشیع، از آنجا که قول و عمل امامان شیعه - بخوانید ۱۲ تازی همچون میلیون های تازی دیگر- برای شیعیان سنت و حجت است، و تا دنیا، دنیا است، کردار و گفتار آنان سرمشق و دستورالعمل زندگی سیاسی واجتماعی و نیز تشکیل دهنده مبانی حقوق آنها است. لذا، قول یکی از همان تازیان به نام «موسی بن جعفر» از باب مستند ماخذ ارائه می شود:

«... زیاده سلمه گفت به خدمت موسی بن جعفر مشرف شدم فرمود: ای زیاد، تو در دستگاه سلطنتی مشغولی؟ گفتم؛ آری. فرمود: چرا؟ عرض کردم من مردی احسان گر هستم و درماندگان را دستگیری می کنم، و از طرفی هم عیالمندم، و وسیله ای که تامین مخارج کند، ندارم، فرمود: ای زیاد، اگر مرا از قله وهی بلند به زیر اندازند که پاره پاره شوم، مایلترم تا این که متصدی کارهای این اشخاص شوم، یا برفرش آنان قدم گذارم. ای زیاد، آسانترین معامله ای که با متصدیان شغل های دولتی می شود، آن است که سرپرده ای از آتش در روز رستاخیز [قیامت] می زنند در دوزخ، تا در آن حبس ابد باشند، تا خداوند از حساب مردم فارغ شود..»

(صفحه ۳۲۹ جلد اول قانون مجازات)

این تکلیف شرعی، یعنی خودداری از خدمت برای دولت، تنها درحد کارمندی و دریافت حقوق محدود نمی شود، بلکه تمام مسایلی که به نحوی از انحا با دولت و قانون ارتباط پیدا میکند، مشمول این طرز تلقی تشیع است. این تکلیف شرعی به دیگر شئون اجتماعی نه تنها تسری دارد، بلکه خودداری و مقاومت درمقابل قانون و قوای دولتی، حیف و میل اموال دولتی و حتا سرقت از آن، و نیز همکاری با هر نیرویی که علیه دولت و نهاد حاکم بر جامع بسیج شده باشد، و امثالهم توصیه شده است.

شادروان کسروی [احمد] نوشته است:

«... چند سال پیش، در قزوین بازپرسی را دیدم که آشکارا گفت این قانون را دولت جابری بر ما تحمیل کرده است. من تا بتوانم باید از اجرای آن خودداری کنم...»

این سخن، نقل قول از یک «بازپرس» است که شغلش اجرای قانون درمحدوده قضائی است، نه یک فرد عادی. این چنین روحیه ای در تمام مردم متشیع، کم و بیش وجود دارد و هنوز هم دارد.

فرار از خدمت سربازی، فرار از پرداخت مالیات، مقاومت در مقابل درخواست های مشروع و قانونی دولت ها، بی اعتنائی وحتا دشمنی با خدمات شخصیت های میهنی، حتا شاه کشور، همه و همه از همین جا ناشی می شود که فلسفه تشیع، حکومت را مختص طبقه آخوندی میداند که از نسل علی و فاطمه باشد.

کسبه و تجار، دو دفتر حساب و کتاب داشتند، یکی برای ارانه به دولت که همه اش مخدوش و زیان بود، و دیگری برای پرداخت سهم امام و خمس که ذره ای کاست نداشت.

ایرانیاری گرامی برای «سنگر» نوشته است که: «فتاوی حاکمی از این است دولت و دستوراتش مقدم بر مذهب است، وحتا مسجد را هم می توان به حکم دولت، از انجام فعالیت بازداشت، این چنین فتاوی که هنوز جوهرش خشک نشده، با آنچه که «سنگر» در رابطه با منع خدمت برای دولت نوشته است، نمی خواند»

پاسخ این ایرانیار گرامی این است که آری، همان طور که ایشان نوشته اند، و خمینی هم فتوا داده است، دستورات حاکم، مقدم بر همه چیز است، ولی مشروط براینکه آن حکم «حاکم اسلامی - تشیع» باشد، نه دولت درمفهوم حقوق سیاسی.

مستندفتوای خمینی، حدیثی است که منتسب به «امام مفقوده» است، و آن حدیث از این قرار است:

«و اما فی الحوادث الواقعة فارجوا فیها الی رواه احادیثنا فانهم حجت علیکو اناحجه الله علیم»

یعنی در رویداد ها و در برخورد مسایل به بازگو کنندگان (مراجع تقلید) مراجعه کنید که آنان حجت من به شمایند، و من حجت خدا به ایشان. یعنی هرچه که مراجع تقلید و مرجع اعظم می گوید، همان است که خدا می گوید با واسطه امام مفقود!

آنچه راکه خمینی در باب گوشت یخزده، سینما، موسیقی، ماهی بدون فلس، حاکمیت دولت و تعطیل مساجد و امثال آنها گفت، و برخی خوش خیال آن را به حساب انعطاف پذیری خمینی از اصول اسلامی و تشیع گرفتند، به استناد همان حدیثی است که عرض شد.

خمینی کوچکترین گامی برخلاف اسلام و تشیع برنداشت. می توان به جرات گفت که در اجرای احکام اسلام و تشیع گامهای محکمی برنداشت و بسیار «شُل» عمل کرد، کما اینکه خودش هم به شُل عمل کردن خودش اعترافی کرده است.

باری، اکنون باز فرصتی است که قدری خود پرسی کنیم بر ویژگیهای چنین جامعه ای، و چنین ملتی با چنین مذهب و باورهایی که دارد. جامعه ای که اساس باور ها و مذہبش براین مقوله است که قول و عمل ۱۲ تازی را که در ۱۴۰۰ سال قبل در سرزمین عربستان می زیسته اند، دستور العمل زندگی خود تا ابد بدانند، و هر غلطی که آنها کرده اند حجت بدانند. یکی از آن «غلط» ها ادعای حکومت بر جهان و عدم مشروعیت حکومت و قانون مردم است.

در راستای این خود پرسی، باید گفت: آخر، گفتار نیک، پندار نیک، کردار نیک، که نه محدود به زمان بود، نه سنت و مختص به شخص بخصوصی است، و کلی است که بر پایه خرد و عقل قرار گرفته، عیبش چه بود و یا چه است که باید گفتار و کردار یک مشت تازی بادیه گرد، سرمشق ملتی به آن عظمت فرهنگی و علو طبع و بزرگ منشی قرار گیرد، و دردناکتر آنکه تا ابدیت هم بیاید.

این اشارات بارها و به دفعات در «سنگر» آمده است و بازهم خواهد آمد، براین پایه و به این امید است که به گرفتاری واقعی و عفونتی که بر جامعه ایرانی مستولی است، توجه شود و بجای بزک کردن جامعه با شعار هایی نظیر حاکمیت ملی، آزادی، دموکراسی و جدای مذهب از سیاست و دولت، و نظایر آن، در راه و طریق صحیحی که می تواند ریشه این عفونت و علت اصلی این بیماری مهلک را بخشکاند، و در دراز مدت به طور کلی برکند، امروز جنبشی فکری، فرهنگی و قلمی کنیم و فردا آنرا از قوه به فعل در آوریم. طبیعی است که این جنبش، امید خود را به سرنوشت آیندگان بیدار شده

می بندد تا نجات واقعی جامعه ایرانی، نسلها را از مصیبت ها و فجایعی که نسل ما، و پیشینان به آن مبتلا بودند، درامان نگاه دارد.

دومسبر تحقیق:

مراحل تلاش های شاهنشاه ایران در جهت استقرار حاکمیت ایران برذخائر نفتی و تامین حقوق حقه ایران از منافع نفتی خود به چهار مرحله قابل تقسیم است:

- مرحله یکم: تلاش برای فقط ۱۰۰ میلیون دلار درآمد بیشتر از آنچه که کنسرسیوم نفت به ایران می پرداخت، که کم و کیف آن مرحله و پیروز و توفیق شاهنشاه بازگو شد.
- مرحله دوم: خلع ید از کنسرسیوم نفت و استقرار حاکمیت مطلق ایران برذخائر نفتی و صنایع نفتی است که لحظات ودقایی این مرحله مهم و حساس نیز ملاحظه شد.
- مرحله سوم: بالابردن قیمت نفت خام به بشکه ای ۱۲ دلار که به بخشی از آن تحقیق مربوط به آن در فصل گذشته به استحضار رسید.

اکنون پیش از آنکه به مرحله چهارم تلاش های شاهنشاه ایران برسیم، اجازه فرمایید گفتنی های مهمی که در رابطه با مرحله سوم ناگفته مانده است، به اتفاق درمیان بگذاریم.

احساس خطر عربستان سعودی:

تحقیق نشان میدهد که نگرانی کشور های خارجی از بالارفتن قیمت نفت توسط اوپک به پیشنهاد شاه ایران و همچنین اولتیماتوم آمریکا به ایران، عربستان سعودی را دچار ترس کرد، و در مسیر چاره جویی و پایین نگاهداشتن قیمت نفت قرار داد.

همچنین، تحقیق نشان می دهد که ریچارد نیکسون، رییس جمهوری آمریکا، با سفر خود به عربستان سعودی، و اقامت سه روزه در آن کشور، توانست زمینه جدایی عربستان سعودی را از راهی که شاه ایران هموار کرده بود فراهم سازد.

به یادداشت های اسدالله علم که مستند این برداشت است، توجه فرمایید:

«... درناهار شاهانه، شیخ محمد بن مبارک، وزیر خارجه بحرین، آنجا بود، جوان باهوشی که به زبان انگلیسی تسلط کامل دارد. در باره اصرار آمریکا به این که بهای نفت پایین نگاه داشته شود، صحبت کردیم. شاه گفت: "واشینگتن به زکی یمانی متکی است اما حتا صدها یمانی هم نمی توانند مانع جریان حوادث شوند...» دو شنبه ۲۱ اسفند ماه ۱۳۵۲

یادداشت دیگر:

«... درباره سفر خاورمیانه ای نیکسون صحبت کردیم. شاه تعجب کرد که او خواسته سه روز تمام در عربستان سعودی بماند. من عرض کردم شاید این یک راه انحراف از «واترگیت» باشد، واین که شاید هم در فکر وارد کردن فشار بر سعودی ها، جهت کاهش بهای نفت باشد. کسینجر اهداف خود را در این راستا کاملاً مشخص کرده است.

شاه شک دارد که نیکسون بتواند حرفش را پیش ببرد، و باز هم خاطر نشان کرد که چقدر عجیب است که یک رئیس جمهوری آمریکایی بخواهد این همه وقت صرف عربستان سعودی کند...» دوشنبه ۲۰ خرداد ماه ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

یادداشت دیگر:

«... سیاست نفت عربستان، شاه را نگران کرده است... شاه تعجب میکند که می بیند سعودی ها کاهش بهای نفت را پیشنهاد می کنند. شاه اظهار داشت چه کاسه ای زیر نیم کاسه شان هست؟ یا این که خیلی ساده اند یا نقشه ای شیطانی در سر دارند که ما هنوز از آن سر در نیاورده ایم...» یکشنبه ۱۹ آبان ۱۳۵۳ (۲۵۱۳)

اولتیماتوم فورد به ایران:

جریان واترگیت به نیکسون امکان نداد که تلاش هایش را برای جلوگیری از بالا رفتن قیمت نفت دنبال کند. ناچار به کناره گیری شد، و «جرالد فورد» در مقام ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا قرار گرفت.

علم می نویسد:

«... نیکسون دیشب استعفا داد. جerald فورد جای او را گرفت. ما مجبور بودیم که به رییس جمهوری جدید تلگراف کنیم، و چندین پیش نویس پیام را پای تلفن برای شاه خواندم. جر و بحث زیادی شد که آیا ما صفاتی چون «کوشا» یا برجسته را در مورد سلفش که چنین در راه صلح جهانی کوشیده بود به کار ببریم؟ دست آخر موافقت کردیم که به طور کلی از هیچ صفتی استفاده نکنیم...»

بیش از سه ساعت از سوگند خوردن «فورد» نگذشته بود که ساعت ۲۰:۱۰ دقیقه امشب، سفیر کبیر آمریکا به من تلفن کرد تا بپرسد که آیا می تواند پیامی شخصی از طرف رییس جمهوری جدیدش برای شاه را بیاورد. روحیه سفیر خوب بود و بر سرعت عمل فورد در ایجاد تماس تاکید زیاد داشت. من گفتم که به نظر من این داستان بوی یکی از تمهیدات کیسینجر را می دهد. خندید و گفت که به هر صورت جایی هیچگونه تردیدی در مورد اهمیتی که واشنگتن برای شاه و ایران قایل است، باقی نمی گذارد.»

در یادداشت های علم از نتیجه شرفیابی سفیر آمریکا و محتوای پیام جerald فورد رئیس جمهوری آمریکا به شاه ایران چیزی دیده نمی شود، ولی در یادداشت های بعدی علم اشاره ای وجود دارد که نشان می دهد شاه ایران از ریاست جمهوری فورد چندان رضایت نداشته است. شاید هم مفهوم پیام فورد به شاه ایران عامل عدم رضایت شاه ایران بوده است. آن اشاره چنین است:

«... اردشیر زاهدی پیشنهاد کرده است که پرزیدنت فورد در سر راه به ژاپن در تهران توقف کند. شاه گفت به اردشیر گفتم دارد وقتش را تلف می کند. فورد هر کاری که دلش می خواهد بکند. برای من کوچکترین تفاوتی ندارد که بیاید یا نیاید...» سه شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۳ (۲۵۱۳)

«فورد» هم به راه «نیکسون» رفت!

حاشیه: مساله تامین حقوق ایران که با استقرار حاکمیت مطلق ایران بر منابع نفتی خود صورت گرفت و پیامد آن تعیین بهای عادلانه نفت در صدر حقوق ایران قرار گرفت، مساله ای بود که حقیقتاً تیشه به ریشه منافع و مطامع کشور های صنعتی خاصه آمریکا زد.

تنها نیکسون نبود که علیرغم روابط حسنه ای که با شاه ایران داشت به صدور اولتیماتوم طی نامه ای آمرانه مبادرت کرد، جerald فورد، جانشین او، هم به محض استقرار در مقام ریاست جمهوری ایالات متحده آمریکا، همان راه نیکسون یعنی فشار به شاه ایران برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت، را دنبال کرد، و در مصاحبه ای که با رسانه های گروهی آمریکا ترتیب داده، سیاست خود را در قبال اوپک و کشور های نفتی روشن ساخت.

یادداشت علم در این باب چنین است:

«... افتتاح رسمی مجلسین که بعد از آن همراه شاه با هلی کوپتر به کاخ پرواز کردم، در باره سفرش و مصاحبه ای که با مطبوعات به عمل آورده بود، صحبت کرد، و جواب سختی که به اعلامیه فورد داده در خصوص این اظهار او که اوپیک درخطر عمل تلافی جویانه مصرف کنندگان نفت دنیا قرار دارد. شاه گفت: «فورد یک احمق بتمام معنی است. او کاری غیر از این ندارد که مهملات ابلهانه ای را که سایمون به خوردش می دهد تکرار کند...»

شنبه ۱۳ مهرماه ۱۳۵۳ (۲۵۱۳)

کنفرانس مطبوعاتی:

کنفرانس مطبوعاتی که در این یادداشت به آن اشاره شده است، در کاخ سعد آباد تشکیل گردید و در همین کنفرانس بود که شاهنشاه ایران توضیح دادند که حتا قیمت جدید نفت هم کافی نیست، زیرا که فروش هایی به نرخ ۱۷ دلار در هر بشکه و پیشنهاد هایی تا نرخ ۲۳/۶۰ دلار دریافت شده است.

شاهنشاه افزودند که قصد ما ایجاد نا بسامانی و عدم تعادل اقتصاد جهانی نیست بلکه سیاست جدید نفتی ما به انجام تعادل طویل المدت اقتصاد دنیا کمک خواهد کرد، زیرا که قیمت نفت باید با هزینه تولید منابع دیگر نیرو ویا جانشین آن هماهنگ و مناسب باشد.

بسیار غیر عادی و زننده بود که قیمت نفت از بهای آب معدنی «اویان» هم کمتر باشد، حال آنکه نفت ماده ای است بسیار مهم که در آن سال حدود ۷۰ هزار محصول مختلف از آن مشتق می شد، و ساختن بسیاری از این محصولات به درجه ای از پیشرفت صنعتی و وسایل پیچیده نیاز داشت که سهم قیمت نفت درکل بهای آن ها بسیار ناچیز بود.

در این کنفرانس بود که برای اولین بار مساله برابری و تعادل قیمت نفت خام با محصولات صنعتی مطرح گردید.

شاید بتوان این کنفرانس را آغازی برای شروع تلاش های شاهنشاه ایران در جهت اجرای مرحله چهارم استیفای حقوق ایران از منابع و ذخایز نفتی خود دانست.

کنفرانس «کمپ دیوید» علیه شاه:

جرالد فورد به همان مصاحبه و تهدید کشور های نفتی و اوپیک به عمل تلافی جویانه مصرف کنندگان نفت در جهان اکتفانکرد وکنفرانسی محرمانه تشکیل داد که اسدالله علم به شرح زیر از آن یاد کرده است:

«... شرفیابی. گزارشی از یک منبع موثق تقدیم کردم. ظاهرا رییس جمهوری آمریکا اخیرا جلسه ای با حضور کسینجر، ناظری از سوی دولت فرانسه ووزرای خارجه انگلستان، آلمان، و ژاپن در کمپ دیوید برگزار کرده است. ما به چیزی دسترسی پیدا کرده ایم که می شود گفت یادداشت های جلسه است.

این یادداشت ها راجع به اوضاع بین المللی در ارتباط با نفت است، و نشان می دهد که امکانات مختلف مورد بحث قرار گرفته است. از جمله اشغال مسلحانه لیبی و الجزایر. با این که بعضی ها احساس می کردند که هنوز هم می شود با الجزایری ها وارد مذاکره شد، وزیر خارجه ژاپن خواست که بر کلیه تولید کنندگان نفت از جمله ایران فشار وارد آید. طرف مقابل انگلیسی او مخالفت کرد، و گفت که شاه، چنانچه به حال خود گذاشته شود، راه حلی می باید مورد قبول همه باشد...»

به راه فریب شاهنشاه:

حاشیه: با توجه به دیگر یادداشت های علم، از جمله یادداشت ۲۹ مهرماه، معلوم می شود که منبع بسیار موثق که خبر کنفرانس «کمپ دیوید» را به علم رسانده است، کسی غیر از «سفیر انگلستان» نبوده است.

به نظر میرسد که اظهار نظر مسالمت جویانه وزیر خارجه انگلستان و بعد هم خبر رسانی سفیر بریتانیا از ماجرای کنفرانس کمپ دیوید به شاه، چیزی جز فریب و خام کردن شاه نبوده است، تا در واقع انگلیسی ها با فرصت کافی و تدارک لازم، واکنش اساسی مورد نظرشان را نسبت به شاه بدهند.

حاشیه ۲: کنفرانس کمپ دیوید که در حومه واشنگتن دی سی، تشکیل گردید، این هدف را دنبال می کرد که برای مقابله با افزایش بهای نفت، راهی مشترک برای همه کشور های صنعتی جهان پیدا کند، تا در واقع از تک روی و تسلیم به افزایش بهای نفت خودداری شود. این کنفرانس، همان است که سفیر ایالات متحده آمریکا در تهران، اظهار نظر خودش را در رابطه با بالا رفتن بهای نفت، موکول به نتیجه مذاکرات آن کرده بود. یادداشت های علم نشان می دهد که کنفرانس مزبور توفیقی نداشته است، و نتوانسته مانع «تکروی» سایر کشور ها شود.

یادداشت علم در این باره چنین است:

آمریکائی های لعنتی:

«... به شاه گفتیم از رادیو شنیدم که کشور های اروپای غربی با توافق دوجانبه با تولیدکنندگان نفت موافقت کرده اند. این امر به منزله زدن پنبه کنفرانس اخیر واشینگتن است. آنهم به رغم آن همه جنجال های تبلیغاتی که پیرامون آن صورت گرفت. شاه گفت: "کاملا درست است، شکستشان آنقدر ها مرا ناراحت نمی کند. این آمریکائی های لعنتی، به خصوص دوست عزیزمان کسینجر باید دست از تظاهر به این که هرچه آنها می گویند «وحدی منزل» است بردارند"»^{۱۹}

حسن نیت ظاهری، با باطنی خصمانه!

در یادداشت های علم اشاراتی وجود دارد که نشان می دهد با آن که انگلستان در مساله نفت در کنار آمریکا قرارداشته است، اما در مذاکرات خصوص با «علم» از طریق انتقال «اخبار محرمانه» ویا تایید و تنقید از سیاست نفتی شاهنشاه ایران می کوشیده تا حساب دیگری به غیر از آنچه که آمریکا داشته است، با شاه ایران باز کند.

اگر یادداشت های علم قبل از شورش ۵۷ منتشر شده بود، نمی شد به این حقیقت رسید که این حساب جداگانه، ویا کجدار و مریز ها ویا انتقال خبر محرمانه کنفرانس کمپ دیوید، ویا تایید سیاست نفتی ایران (در مواردی که ذکر شد) با هدف فریب شاه ایران صورت می گرفته تا شاه ایران از اقدامات متحدانه آمریکا و انگلستان غافل بماند و حداقل از جهت انگلستان اطمینان خاطر یابد.

نمونه ای از حسن نیت های ظاهری سفیر انگلستان را در این مورد می توان چنین آورد.

«... سفیر انگلیس را ملاقات کردم، اظهار داشت که به رغم عدم موفقیت ظاهری گفتگو های پاریس درباره بهای انرژی وکالا های مصرفی بین تولید کنندگان و مصرف کنندگان این گفتگو ها باید بخودی خود موفقیتی محسوب شوند، چون نخستین نشانه گفت و شنود بین طرف های مخالف است. او مرا از جانب دولت خود مطمئن ساخت که انگلستان مخالف

^{۱۹} - جالب توجه است با وجود اشاره سفیر انگلستان به خبر باصطلاح سری که از جلسه کمپ دیوید برای آقای علم می آورد که در آن به اشغال نظامی لیبی و الجزایر اشاره می گردد - به مفهوم دیگر نوعی تهدید - در مقام مشاور، اشاره ای به پیگرد راه پیشگری و تبادل نظر با شاهنشاه ایران در یادداشت های آقای علم دیده نمی شود. ح-ک

هر نوع رویارویی بین تولید کنندگان نفت و کشور های صنعتی است. گفت ما برخورد انعطاف پذیری را اتخاذ خواهیم کرد و چه در گفتگوهای پاریس باشد چه در چهار چوب مذاکرات مستقیم با ایران.

شاه می تواند مطمئن باشد که نظرات او مورد توجه کامل قرار خواهد گرفت. من گفتم که این حرکت عاقلانه ای است آیا او می تواند رفتار عموزاده هایش را در واشنگتن تضمین کند؟ پاسخ داد که او فقط می تواند از جانب دولت انگلیس حرف بزند...»^{۲۰}

ششم اردیبهشت ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

حاشیه:

این اظهارات ظاهری و یا باطنی خصمانه را مقایسه کنید با اظهارات آنتونی پارسونز، سفیر انگلستان، بعد از پیروزی شورش در مصاحبه با «کیهان لندن» و نیز تطبیق کنید با این قسمت از کتاب «پاسخ به تاریخ» که در آن آمده است: «... بعد از حریق سفارت انگلیس یکی از امرای ارتش با وابسته نظامی آن کشور ملاقاتی داشت که به وی گفت: چه وقت متوجه خواهید شد که راه حل مسایل شما سیاسی است...» پاسخ به تاریخ نوشته شاهنشاه آریامهر صفحه ۲۷۲

«برخورد انعطاف پذیر» آنها را با شاه ایران در سال ۵۷ دیدیم!! در ظاهر، احترام، تنفیذ سیاست نفتی شاه، و در باطن توطئه، تحریک و تجهیز مخالفان و رها کردن قلابه از گردن سگ هایشان (آخوند های شیعه).

یادداشت های علم نشان می دهد که درست یکماه و چند روز بعد از درخواست سفیر انگلستان که از جانب کشور متبوعش تقاضای تقدیم آن درخواست را به شاه ایران داشت [به فصل پیشین رجوع کنید] سفارتخانه های ایران در بروکسل، لاهه، و استکهلم توسط چند ایرانی نما اشغال گردید، و رادیو بی بی سی تا جایی که ممکن بود آنرا بزرگ جلوه داد.

ارتباط مستقیم بین ناآرامی ها و خرابکاری هایی که در کشور صورت می گرفت با مذاکرات نفت، مساله ای نیست که قابل کتمان، یا نیاز به اثبات آن باشد. شاهنشاه ایران هم در همان سالها از ارتباط بین نا آرامی ها و مذاکرات نفت آگاه بوده اند و در یادداشت های علم نیز این نظرات بازتاب یافته است:

«... شاه در مدت کنفرانس اظهار داشت که خشونت های تروریستی در سال گذشته به مذاکرات ما بر سر نفت ارتباط داشته است...»
دهم مرداد ۱۳۵۲ (۲۵۱۲)

شاهنشاه همچنین در کتاب پاسخ به تاریخ می فرماید:

«... تصویب قانون جدیدی پیرامون نفت در ایران، به خشم وسایل ارتباط جمعی جهان درباره کشورم و خود من افزود. طبق این قانون شرکت های نفتی خارجی فقط به عنوان خریدار نفت و یا طرف قرارداد شرکت ملی نفت ایران حق داشتند در کشور ما عمل کنند. می بایست در مرحله اول به شرکت های خارجی اجازه اکتشاف در منطقه محدود و معینی داده شود و در صورت حصول نتیجه و کشف نفت، شرکت مورد بحث منحل می شد و شرکت ملی نفت ایران می بایست نفت حاصل را به قیمت بین المللی با تخفیف حد اکثر ۵% به آن بفروشد.

۲۰ - با توجه به سابقه تاریخی که خانواده اسدالله علم در ارتباط با انگلیسی ها در تاریخ کشور ما دارد، نمی توان به آسانی پذیرفت که گاهی آقای علم در گزارش ها و یا ارتباط های خود با شاهنشاه ایران دست به شیطنت های زیرکانه نزده باشد. یک دیپلمات ساده با مختصری آموزش های دیپلماسی می تواند به روحیه کسی که با او در گفتگو قرار میگیرد پی ببرد. با توجه به سابقه آقای علم و آشنائی که با گفته های سفیر انگلستان و مقایسه گفته های او با سفیر آمریکا پیش از کمپ دیوید و آغاز اولتیماتوم های نیکسون و بطور کلی آمریکا و رفت و آمد های دیگر مقامات آمریکا به عربستان سعودی و روش رفتاری انگلستان در مظلوم نمائی و مقصر جلوه دادن دیگران از جمله رقیب سیاسی بزرگشان در دنیا (آمریکا) می توان براحتی پی برد که سفیر انگلستان دو دوزه بازی میکرده و یک مطلب مهمی را بدنبال تهدید (تجاوز نظامی به لیبی و الجزایر) مخفی نگاه میداشته است. درباره سابقه زندگانی آقای علم به آخر کتاب مراجعه کنید. ح-ک

از این پس شرکت ملی نفت ایران به احداث پالایشگاه های نفت در آفریقا و آسیا می پرداخت، و با شرکت نفت بریتانیا در بهره برداری از نفت و گاز دریای شمال شریک شد و حتا مشارکت دراکتشاف منابع نفتی آبهای گروینلند را به اتفاق شرکت های بریتانیایی و آمریکایی و نروژی کسب نمود. هیچیک از این توفیق ها برای شرکت های بزرگ نفتی خوشایند نبود.

در سال ۱۹۷۷ شرکت ملی نفت ایران با درآمدی معادل ۲۲ میلیارد دلار مقام نخست را در میان پانصد شرکت سودآور جهان بدست آورد و با فاصله زیاد بر دو شرکت بزرگ «اکسون» و «شل» پیشی جست...» (پاسخ به تاریخ - نوشته شاهنشاه آریامهر صفحه ۹۰)

آمریکا و انگلستان، نه شرکت های نفتی:

اولتیماتوم های پشت سر هم نیکسون به شاه ایران در مورد نفت، نامه های دولت انگلستان به شاه ایران، شرفیابی های مکرر سفیر آمریکا و انگلستان، و مذاکرات آنها با شاه ایران در باب نفت، وامثالهم، اسناد مسلمی است که تایید میکند آنها حافظ مطامع شرکت های نفتی دولت های متبوعشان هستند و بودند.

ممکن است بخشی از جریان شورش ۵۷ مانند تجهیز کنفدراسیون و یا جنجال مطبوعات و رسانه های خارجی در ارتباط با عمل شرکت های نفتی صورت گرفته باشد، ولی آنچه در ایران گذشت، مانند نقش «جورج براون» در تحمیل بختیار به عنوان نخست وزیر، ویا ورود ژنرال «هایزر» به ایران، و نقش سفیران آمریکا و انگلستان در خروج شاه از کشور، و نقش «کارتیر» در فریب شاه ایران و عنوان کردن مساله حقوق بشر و امثال آنها توسط کادر های سیاسی دولت های آمریکا و انگلستان صورت گرفت، و نه شرکت های نفتی.

شرکت های نفتی باهمه قدرتی که داشتند نمی توانستند شورش ۵۷ را به پیروزی برسانند، اگر آمریکا و انگلستان در حد براندازی رژیم سلطنتی ایران باهم هماهنگی نداشتند.

این حقیقت را نباید از یاد برد که اگر در ظاهر نگرانی انگلستان و آمریکا ناشی از بالا رفتن بهای نفت، ویا استقرار حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود بود، ولی در باطن ریشه این نگرانی با مسایل بسیار مهمتری ارتباط پیدا می کرد که آن مخالفت بسیار شدید و جدی کشور های صنعتی جهان و در راس آنها آمریکا و انگلستان با تبدیل کشور های تک محصولی (جهان سوم) به کشور های صنعتی بود. چنان که نماینده آمریکا نیز در اجلاس سازمان ملل به سال ۱۹۵۵، رسماً ضمن سند شماره ۲۶۷۰ مخالفت کشورش را با تبدیل کشور های تک محصولی [مانند ایران در سال ۱۹۵۵] به کشور های صنعتی و چند محصولی اعلام کرد.

طرح جلوگیری از صنعتی شدن کشور های جهان سوم همان طرحی است که به نام «دراک ایچ» در سال ۱۹۷۷ مورد استفاده دولت کارتر قرار گرفت. این طرح بر اصولی مبتنی است که مهمترین آنها جلوگیری از صدور تکنولوژی به کشور های جهان سوم و ممانعت از صنعتی شدن آن کشور ها است.

کشور های صنعتی جهان و در راس آنها آمریکا و انگلستان نمی توانستند ناظر باشند که ایران محتاج و گرفتار، ایرانی که بودجه سالیانه اش با کمک مالی و ماهیانه دولت انگلستان تامین می شد، ایرانی گرفتار وام های روس و انگلستان، بدانجائی برسد که در نفت شمال انگلستان سرمایه گذاری کند، و در آفریقا و هند پالایشگاه نفت بسازد، صنایع پتروشیمی در کشورش تولید کند که بازار تمام کشور های خاورمیانه، و حتی اروپا، را تسخیر کند. شرکت ملی نفتش که روزی برده و اسیر شرکت نفت انگلستان بوده است، اولین و پرسودترین شرکت در میان شرکت های صنعتی و بازرگانی جهان بشود، و در نهایت درآمد سالانه ایران از ۱۵۰ دلار به ۲۵۰۰ دلار برسد.

آنچه انگلستان و آمریکا را به برخورد قاطع با رژیم سلطنتی واداشت، همین پیشرفت های ایران بود، نه بالا رفتن قیمت نفت. اگر عواید حاصله از بالا رفتن نفت ایران در بانک های آمریکا و انگلستان سپرده می ماند و شاه برای صنعتی شدن و ترقی کشورش آن تلاشی را که کرد نمی کرد، شورش ۵۷ هم تدارک نمی گردید.

این حقیقت چیزی نیست که برداشت شخصی باشد، شخصیت های بزرگ امثال نیکسون هم به آن اشاره کرده اند.

توجه شاهنشاه ایران به مساله:

شاهنشاه ایران هم به مساله مخالفت جدی کشور های صنعتی با تبدیل کشور های جهان سوم به کشورهای صنعتی توجه داشته که در کتاب «پاسخ به تاریخ» آمده است:

«... در اینجا به عمق مطلب و یکی از دلخراش ترین مسایل عصر حاضر می رسیم، کشور های درحال توسعه در برابر یک دوراهی قرار دارند، یا باید برای همیشه درحال عقب افتادگی باقی بمانند، یا به هر قیمت که هست، علیرغم دشواری ها، موانع، فقدان تجربه، و نبودن متخصص به راه توسعه و پیشرفت قدم بگذارند. در این راه با مخالفت و سخت گیری های کشورهای صنعتی جهان مواجه اند. زمان به زیان آنها کار میکند و فاصله غنی و فقیر روز به روز بیشتر می شود...»
پاسخ به تاریخ - نوشته شاهنشاه آریامهر، برگ ۲۲۵

یک وقت «رییس کشور» ی وعده پیشرفت می دهد، «حرف» می زند ولی دست به «عمل» نمی زند، خارجی ها هم خوب می دانند که فرق عمل و حرف و وعده چیست. آنها آنجانی احساس خطر می کنند که رییس کشوری کمتر وعده می دهد و بیشتر عمل می کند. ^{۲۱} شاهنشاه ایران بنا به اعلام شخصیت های خارجی، حتا «سرآنتونی پارسونز» سفیر انگلستان در ایران، نه تنها «عمل» می کرد بلکه باسرعتی غیر قابل تصور، ایران عقب مانده را به سوی ترقی و صنعتی شدن سوق میداد. این واقعیت ها بود که انگلستان و آمریکا را به سرمایه گذاری مشترک از نظر عوامل نفوذی برای تدارک شورش ۵۷ علاقمند ساخت.

آنچه شاه ایران، درباره قیمت گذاری نفت بنا نهاد، نظام اقتصادی نفت را که در طول ۷۰ سال از جانب شرکت های نفتی و دولت متبوعشان به کشور های صاحب نفت تحمیل شده بود، از هم فروپاشید.

این «نظام قیمت گذاری» بی تردید از زمره «عجایب» جهان بود، زیرا طی هفتاد سال، بهای نفت را خریداران تعیین می کردند، و نه صاحبان و فروشندگان آن!

اهمیت این مساله، هنگامی می تواند بدرستی ارزیابی شود که آنرا در مقام مقایسه با بازار و داد و ستد های آن قرار دهیم، و در نهایت به آنجا برسیم که بهای کالاها و فراورده های مختلف صنعتی یا غیر صنعتی، توسط خریداران و مصرف کنندگان آن تعیین شود و نه تولید کنندگان و سازندگان و عرضه کنندگان. در این صورت، فرو دستی تولید کنندگان، و بالا دستی خریداران معلوم است، و نیازی به توضیح ندارد. ^{۲۲} آنچه که شاهنشاه ایران انجام داد، فروپاشی این نظام قیمت گذاری غیر عادلانه و غیر علمی بود.

به جرات می توان گفت که در معاملات اقتصادی و بازرگانی، در هیچ موردی بهای کالاها تولیدی توسط خریداران تعیین نمی شد، و تنها «نفت» از این قاعده مستثنی شده بود. البته شاید در کشور های عقب مانده، کشاورزانی ناچار باشند محصولاتشان را به نرخ تعیین شده از جانب خریداران عمده بفروشند، ولی در نظام اقتصادی و تولیدی، و در بازار داد و ستد، همواره نرخ کالا ها توسط تولید کنندگان با رعایت ضوابط قیمت تعیین شده، رقابت ها و «عرضه و تقاضا» تعیین می شود.

^{۲۱} - همان رفتاری که در مقابل قدم های مثبت و عملی رضا شاه بزرگ رفت در سال ۱۹۲۹ در باره محمد رضا شاه پهلوی اجرا شد. زیرا هر دو مصرانه و موثر در پی اجرای پروژه هائی بودند که ایران را از حالت تک محصولی به یک کشور تولید کننده اقتصادی مبدل می کرد. ح-ک

^{۲۲} - آنچه در غرب و کشور های سرمایه داری به «مشتری داری Customer Service» مشهور شده است به دلیل ترس از فشار خریداران برای تعیین نرخ کالا (با خریدن و یا نخریدن) طراحی شده است. مشتری را با حرف، با جایزه، با رفتار بسیار محترمانه تشویق می کنند تا هرچه بیشتر بپردازد ولی کمتر درخواست کند. وگرنه رسم بازار عوض می شود. ح-ک

آنچه که شاه ایران بنا کرد، به تعیین قیمت نفت توسط کشور های نفتی در شخصیت حقوقی مشترک اوپک انجامید. کاری که کم اهمیت نبود، و برتری اراده کشور های نفتی را بر کشورهای صنعتی جهان، دست کم در زمینه نفت، نشان می داد. برتری و تسلطی که به نظام مصنوعی قیمت گذاری نفت طی هفتاد سال نقطه پایان گذاشت.

آمریکا و انگلستان برای از نفس انداختن این حرکت تاریخی و درهم کوبیدن اساس نظام جدید که توسط شاهنشاه ایران وضع شده بود، شورش ۵۷ را تدارک دیدند. و اینک می بینیم که پس از پیروزی آن شورش، چگونه اولین آثارش متوجه «اوپک» شده، به سرعت «یال و کوپال» آنرا فرو ریخت، و دوباره کار به جانی کشید که «بهای نفت» را شرکت های نفتی تعیین می کنند، و اوپک ناچار به تبعیت از آن است.

در مسیر تحقیق:

«... نامه ای از کسینجر تقدیم کردم که تمایل دولتش را به انعقاد قرارداد دراز مدت با ما برای فروش اضافی نفت در ازای خرید کالاهای آمریکائی توسط ایران تصریح می کرد. تقاضا می کرد که شاه، معاونش رابینسون را برای مذاکره مفصل در باره این موضوع به حضور بپذیرد.

در پاسخ، شاه گفت، که تذکر دهم رابینسون از قبل هم با وزیر دارانی ما در تماس بوده، و چنانچه اکیدا لازم باشد به حضور پذیرفته خواهد شد.

من اظهار عقیده کردم که لحن این پاسخ چقدر سرد است، اما شاه گفت: که قصدش درست همین بود. او گفت اینها چندان هم در معامله آدم های صاف و ساده ای نیستند.

بعد درباره سخنرانی شب گذشته پرزیدنت فورد که واکنش آمریکا را در قبال افزایش بیشتر قیمت نفت توسط اوپک مشخص می کرد، سنوال کرد. فورد امکان این که آمریکا طالب منابع انرژی غیر نفتی شود را مطرح کرد. شاه خنده تمسخر آمیزی کرد و گفت اما این دقیقا چیزی است که مدتها است ما به آنها می گوئیم. این آدم ها عجیب یابو هائی هستند. آنها سیاست دیگران را چنان عنوان می کنند، مثل اینکه خودشان آنرا اختراع کرده باشند...»

سه شنبه پنجم تیرماه ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

حاشیه: اشاره شاهنشاه ایران متوجه کنفرانس تهران است که در دسامبر ۱۹۷۳ در کاخ سعدآباد تشکیل شد. در آن کنفرانس، شاهنشاه ایران مسائله انرژی دیگری برای جانشینی نفت را مطرح کردند، و استفاده از نفت را برای سوخت و تولید حرارت مردود شناختند.

ناگفته نگذاریم که حدود ۵ سال بعد از بیانات شاهنشاه ایران در کنفرانس تهران، روزنامه لوموند در مارس ۱۹۷۹ همان نظریات شاهنشاه ایران را در کنفرانس تهران، تایید کرد، بدون آن که اشاره ای به کنفرانس تهران و یا شاهنشاه ایران بکند. (پایان حاشیه)

سعودی به حمایت از آمریکا:

همانطوری که در مسیر این تحقیق ملاحظه فرمودید، شاهنشاه ایران از قدامت عربستان سعودی و مخالفت آن کشور با افزایش بهای نفت، و نیز مسافرت و اقامت سه روزه نیکسون در عربستان، نگرانی هائی داشت، این نگرانی ها به صورت واقعیت درآمد، و نشان داد که عربستان سعودی به حمایت از آمریکا برخاسته است، و در اوپک نقشی سوای نقش ایران بازی میکند، و گاهی حتا مواضعی مخالف پیشنهاد ها و نظریات شاهنشاه ایران اتخاذ میکند.

به این سند و مکاتبات به نقل از یادداشتهای اسد الله علم توجه فرمائید:

آمریکایی‌های بد معامله!

«... ملک خالد درنامه ای به شاه به تاریخ دوم اوت ۱۹۷۵ اظهار داشت که عربستان سعودی مخالف هرگونه افزایش بهای بیشتر نفت در اجلاس قریب الوقوع اوپک در ۲۴ دسامبر در وین است. برای توجیه خود، رکود جهانی و تقاضای رو به کاهش برای نفت را بهانه قرارداد و ادعا کرد که کشور های صنعتی با ازسرگرفتن گفتگوهایشان در پاریس، تمایل خود را به دستیابی به نوعی تفاهم با اوپک نشان داده اند. در چنین شرایطی افزایش بها از لحاظ سیاسی بی موقع است و احتمالا باعث واکنش نامساعدی خواهد شد.»

شاهنشاه ایران در پاسخ اظهار داشت که بهای نفت باید به بهای منابع انرژی غیر نفتی تناسب داشته باشد. در واقع باید طوری تعیین شود که مصرف کنندگان را به اکتشاف و گسترش چنین منابعی تشویق کند تا مانع از تقلیل سریع منابع طبیعی نفت شود. به پادشاه [عربستان سعودی] یادآوری کرد که کشور های صنعتی در طول ۱۹۷۴ بهای صادراتشان را تا ۲۵٪ بالا برده اند.

شاه گفت: این آمریکایی‌های لعنتی خیال می‌کنند با استثمار سعودی‌ها، و اتکا به منابع نفتی عظیم آنها حرف خود را به کرسی بنشانند...»
اول شهریور ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

حاشیه: پاسخ شاهنشاه ایران را به ملک خالد می‌توان آغازی برای مرحله تلاش های ایران در باب تامین حقوق کشورهای صاحب نفت از منابع نفتی خود دانست، و آن تعیین قیمت نفت بطور اصولی و مداوم، و هماهنگ با افزایش بهای دیگر کالا های صنعتی است.

مثل این که !!! خیلی تفاوت است بین این که بهای نفت خام را کشور های خریدار آن تعیین کنند، با شیوه ای که بهای نفت خام را کشور های تولید کننده آن – و در واقع صاحب نفت – معلوم کند، آنهم نه به حال تثبیت بلکه سیال و موازی با نوسانات قیمت کالاهای صنعتی کشور های خریدار نفت!

واکنش سیاسی:

در نامه خالد به شاه ایران اشاره با معنایی هم دیده می‌شود و آن این است که او، افزایش بهای نفت را از نظر سیاسی بی موقع و آن را باعث واکنش های نامساعد دانسته است.

ظاهرا ملک خالد به قدرت سیاسی آمریکا و انگلستان دربهم ریختن منطقه به کسری نشان دادن هدف هایشان آگاه بوده، و خواسته است با اشاره به موضوع، به پادشاه ایران گفته باشد که عربستان سعودی تاب و تحمل واکنش های سیاسی به ویژه آمریکا را ندارد.

اولتیماتوم فورد

در ادامه بحث درباره اولتیماتوم سوم که در فصل گذشته مقدمات آن مطرح شد، اینک متن اولتیماتوم سوم ویا اولتیماتوم جرال فورد به ایران؛ و پاسخ شاهنشاه به آن را مورد ارزیابی قرار می دهیم:

اولتیماتوم جرال فورد:

«... با تب بستری شده ام. یادداشتی برای شاه نوشتم و توضیح دادم. به محض دریافت یاداشتم تلفن کرد و از حالم پرسید. از فرصت استفاده کرده و درباره مطالب مختلف گفتگو کردیم. بعدا نامه هایی از کسینجر و فورد برای شاه به من داده شد که نگرانم کرد.

متاسفانه حدسم درست بود. آمریکایی ها از آخرین افزایش بهای نفت خیلی عصبانی هستند، حتا آماده هستند موافقت نامه دو جانبه ای را که ما امضا کرده ایم، با این خیال واهی که ممکن است دلشان را خنک کند زیر پا بگذارند.

تنش بین ما و واشنگتن، به ویژه، در چنین موقعیتی که همکاری مفرط با عرب ها، شهرت مارا نزد وسایل ارتباط جمعی آمریکا تیره ساخته قابل تاسف است...»
چهار شنبه ۱۹ شهریور ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)



«... دوباره پاسخ شاه را به پرزیدنت فورد خواندم. خدا سایه شاه را از سرما کم نکند. سرانجام به موفقیتی دست یافته که می تواند رییس جمهوری آمریکا را با شجاعت و از مقامی مساوی مورد خطاب قرار دهد.

چقدر جای تاسف است که رعایت قواعد تشریفاتی مانع از انتشار این نامه ها می شود تا مردم بتوانند آنرا بخوانند. با وجود این شاه دستور داده که نخست وزیر و وزیر دارانی و سفیرمان در واشنگتن آنرا بخوانند.

پرزیدنت فورد در نامه مورخ ۹ سپتامبر ۱۹۷۵ خود نوشته بود:

«... ما خود را متعهد به تجدید نظر بنیادین در سیاست کلی مان در قبال کشور های رو به توسعه کرده ایم. این تجدید نظر منجر به برخورد جدیدی نسبت به صحبت میان تولید کنندگان و مصرف کننده شده است که جوابگوی کاملتر نگرانی های این کشور ها می باشد، به ویژه آن نگرانی هایی که توسط نماینده دولت شما و یاری نمایندگان در اجلاس پاریس مطرح شد.

چنانکه استحضار دارید، حمایت مردم آمریکا از موضع جدید ایالات متحده باید براساس آگاهی به نگرانی های تولید کنندگان نفت و سایر کشور های رو به توسعه و نیاز به یافتن راه حل های دوستانه برای مشکلات اقتصادی مشترکمان باشد. لیکن نگرانی من از این جهت است که این حمایت ضروری در صورت افزایش بهای نفت توسط اعضای اوپک در پاییز امسال به خطر بیافتد. ضمنا، نگران این مسئله هم هستم که چنین اقداماتی سنوالات جدی در میان مردم آمریکا در ارتباط با همکاری نزدیکی که ما خواهانش هستیم و آنها را فعالانه در زمینه های مختلفی از روابط دو جانبه مان گسترش

می دهیم، برانگیزد. من برای این روابط ارزش زیادی قایل هستم و صمیمانه امیدوارم که بتوانم به توسعه آن و عمیق کردن آنها ادامه دهم...»
۲۰ شهریور ماه ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

تحلیلی بر اظهار نظر «علم» و اولتیماتوم فورد:

۱- از یادداشت های علم چنین بر می آید که این نامه تاریخی فورد نیز مانند دو اولتیماتوم نیکسون به شاه ایران در اختیار دولت قرار نداشته، و در آرشیو دربار بایگانی می شده است، و همچنین معلوم می شود که از متن نامه مزبور نیز به غیر از شاهنشاه ایران و علم، فقط نخست وزیر، وزیردارانی، و سفیر ایران در آمریکا مستحضر بوده اند. بنابراین، انتشار یادداشت های امیر اسد الله علم، مراتب بسیار مهم و حساسی از جریان استقرار حاکمیت ایران و تامین حقوق کشورمان را برنفت، فاش می کند که در امر تحقیق مساله نفت، بطور کلی و ارتباط آن با شورش ۵۷ و نقش آمریکا و انگلستان در تدارک و پیروزی شورشیان نه تنها موثر بلکه قائمه اصلی است.

۲- چنان که ملاحظه کردید، علم، رعایت قواعد تشریفاتی را مانع از انتشار این نامه ها دانسته است. رعایت قواعد تشریفاتی که علم به آن اشاره کرده است، در حقوق بین الملل، در ردیف نزاکت های بین المللی شمرده می شود، و معمولاً از تقابل برخوردار است. به عبارت دیگر؛ آمریکا هم به رعایت همین قواعد، از انتشار پاسخ شاهنشاه ایران به اولتیماتوم فورد خودداری کرده است.

۳- افسوس علم به این که مردم ما آن نامه هارا نخوانده اند، افسوس درستی نیست. ۲۳

در جامعه ای که استاد دانشگاهش می نویسد:

«.. در سال (۲۵۱۵) ۱۳۵۵ [به تاریخ مزبور و تقارن آن با تنش های بین آمریکا و ایران و تلاش های شاه برای تامین حقوق ایران از نفت توجه فرمائید] ما احساس کردیم که امکاناتی به وجود آمده و شروع به فعالیت های سیاسی برای آزادی و استقلال مملکت بکنیم... ما احساس کردیم که موقع آن رسیده است که به وظیفه ملی و میهنی خودمان اقدام کنیم...»
دکتر کریم سنجابی- صفحه ۲۸۱ کتاب «امید ها و نا امید های»

کریم سنجابی می دانسته که شاه در جریان نفت چه می کند، می دانسته که دنیا در مقابلش تجهیز به مقاومت شده است، می دانسته است که تلاش های شاه سبب تبدیل درآمد ایران از نفت از یک میلیارد به ۲۱ میلیارد در سال شده است، و می دانسته که حاکمیت کامل ایران بر منابع نفتی خود توسط همین شاه تامین شده است. همه اینها را می دانسته، و با این وجود منتظر فرصتی بوده تا علیه شاه ایران اقدام کند، و نام این اقدام را هم «وظیفه ملی و میهنی» گذاشته است.

برای چنین جامعه ای چه جای افسوس و یا تفاوتی است که آنها در جریان نامه های سیاسی قرار بگیرند یا نگیرند. انتشار نامه فوردکافی بود که دشمنان سلطنت و ایران، یعنی همین سنجابی و جبهه ملی ها و کومونیست ها، تجری بیشتری پیدا کنند.

آن مردمی که وقتی جواب نامه پادشاهش را به فورد دید، یکپارچه در حمایت از پادشاهش و کشور برخیزد، آن مردم، مردم سالهای تلاش و درگیری شاه با مسائله نفت نبود. در آن سالها، پای «مذهب» و «آخوند» به میان آمده بود. یعنی انگلیسی ها به میان آورده بودند، و در عبارت معمول و درست سگ هایشان را برای ماموریت خاصی رها ساخته بودند.

۲۳ - یک متخصص روابط همگانی و امور اجتماعی، شایسته میدانم مردم در برخی از موارد نه از متن کامل چنین نامه هائی بلکه از مضمون آن به ترتیبی که احساسات ملی را برانگیزد آگاه شوند. هرگز چنین کاری در دوران گفتگو های نفت صورت نگرفته است. زیرا اکثریت مردم مارا کسانی مثل کریم سنجابی ها تشکیل نمیدهند اینگونه افراد در اقلیت هستند وقتی اکثریت نا آگاه است خاموش می ماند. اکثریت آگاه است که طلب حق می کند. ح-ک

درچنین شرایطی، اگر هم نامه فورده و جواب شاه ایران منتشر می گردید، کافی بود که آخوند می گفت همه اش ساختگی و برای فریب مردم است. همین کافی بود.

در نقل قول از کتاب سنجابی دیدید که «مردک» اساسا ایران را کشوری مستقل نمی داند، درست باور خمینی. فراموش نکنید که این استاد دانشگاه ما بوده است. توقع دارید چنین شخصی که کشورش را مستقل نمی داند، برای نامه پادشاهش به فورده قابل به اهمیت شود؟

در یادداشت های علم می خوانیم: در جریان انتخابات انجمن شهر که در سراسر کشور برگزار شد، با آنکه آزادی انتخابات کاملا رعایت گردیده بود، مردم تهران نسبت به این جریان کاملا بی تفاوت مانده بوده اند و از ۵ میلیون جمعیت تهران فقط ۷۰ هزار نفر شرکت کرده اند.

چرا؟؟ برای اینکه آخوند و مراجع که نبض مردم را در دست دارند، اقدامات شاه، انتخابات، و اساسا حکومت را تائید نمی کردند، و لاجرم مردم هم در انتخابات شرکت نمی کردند. آیا اگر آخوند ها فتوای شرکت در انتخابات را می دادند و یا با آن مخالفت نمی کردند، تعداد شرکت کنندگان و رای دهندگان چنان ناچیز بود؟

در جامعه ای که فقط یک نفر، مجتهد اعظم، و یا چهار پنج گوساله نظیر او نبض سیاسی، اجتماعی، اخلاقی، و مذهبی مردم را در دست دارند، طرح نامه و اولتیماتوم کشورها و جواب پادشاه چه سودی دارد؟ اول باید ارتباط این نبض را برید و آنرا به عقل آزاد شده مردم وصل کرد و آن وقت انتظار داشت که مردم در رابطه با مسائل میهنی - مردمی، عمل کنند.

تحلیل نامه فورده:

در ابتدای نامه فورده جمله ای آمده که بسیار قابل توجه است و آن این است:

«ما خود را متعهد به تجدید نظر بنیادین در سیاست کلی مان در قبال کشور های رو به توسعه کرده ایم» باید دید که سیاست بنیادین و کلی آمریکا نسبت به کشور های رو به توسعه که فورده تجدید نظر در آن را وعده داده است چیست؟

این همان سیاست کلی کشور های صنعتی جهان در حفظ موقعیت کشور های جهان سوم و یا به قول دیگر کشور های در حال توسعه، در خارج از باشگاه کشور های صنعتی جهان، و اداره اقتصاد آنها بر پایه تک محصولی است. اساس این سیاست بنیادی بر این پایه است که کشور های جهان سوم با صادرات مواد خام و اولیه به کشور های صنعتی، نیازمندی های خود را از آن کشور ها وارد کنند، چنان که در سال ۱۹۵۵ نماینده آمریکا در سازمان ملل نیز این سیاست را توجیه کرد.

این اعتراف صریح فورده که تاییدی است بر سیاست استثماری کشور آمریکا نسبت به کشور های جهان سوم، همچنان به اعتبار خود باقی است و در عبارت دیگر آنچه راکه فورده در جهت تجدید نظر در این سیاست بنیادی در ابتدای نامه خود وعده داد، با مطالبی که در بقیه نامه اش به میان کشیده شد، آن را قلب و معلق ساخته است.

فورده، تجدید نظر در سیاست بنیادین، و اتخاذ موضع جدید را منوط به حمایت مردم آمریکا دانسته، و اضافه کرده که در صورت افزایش بهای نفت، حمایت مردم آمریکا از تجدید نظر در سیاست بنیادی آمریکا نسبت به کشور های در حال توسعه از بین خواهد رفت، که چون علیرغم این اولتیماتوم فورده، بهای نفت افزایش یافت لذا آن وعده سر خرمن فورده هم به باد رفت.

حساس ترین قسمت نامه فورده، بخش پایانی نامه است که طی آن آمده است:

«نگران این مساله هستیم که چنین اقداماتی سئوالات جدی در میان مردم آمریکا در ارتباط با همکاری نزدیکی که ما خواهانش هستیم... برانگیزد»

مفهوم این قسمت از نامه التیماتومی فورد این است که مردم آمریکا به روابط دوستانه و همکاری نزدیک دولت آمریکا با ایران که اقداماتش در مورد نفت، مطامع کشورشاه را محدود کرده است، اعتراض دارند و خواهان قطع این همکاری ها هستند.

فورد در این نامه به شاه ایران گفته است، من شخصا به روابط با ایران ارزش زیادی قایلم ولی این ملت آمریکاست که به این روابط دیگر اهمیتی نمی دهد. و من که نماینده مردم هستم، راهی را خواهم رفت که مردم آمریکا پیش پایم می گذارد.

و به عبارت دیگر، با این جمله، ملت آمریکا را مقابل شاه قراردادده است.^{۲۴}

پاسخ شاهنشاه ایران به فورد:

«... اوپیک به پیشنهاد من موافقت کرد که بهای نفت را تا پایان سپتامبر ۱۹۷۵ تثبیت کند، با این که ما کماکان در معرض تورم صادراتی به کشورهایمان بوده ایم.

لیکن ناگزیرم از این که بگویم به نظر موجه نمی آید که ما به تثبیت ادامه داده و کاهش معادل ۳۵ درصد قوه خریدمان را تا زمان انجام چنین گفتگویی تحمل کنیم. در این چهارچوب جای آن دارد که توجه شود ما هیچ گونه نفوذی در بهای کالاهای مصرف و تولیدی که به ما تحمیل می شود، نداریم. امسال درمقایسه با ۱۸ ماه پیش اقلام زیادی وجود دارند که ما با ۳۰۰ تا ۴۰۰ درصد افزایش، از ایالات متحده آمریکا خریداری کرده ایم.

درارتباط با تاثیر سوء افزایش بهای نفت روی بهبود وضعیت کشور های صنعتی مايلم توجه شمارا به این واقعیت جلب کنم که اولاً مالیات وضع شده روی تولیدات نفتی توسط کشور های صنعتی مصرف کننده که بطور متوسط تقریباً معادل سهم دولتی کشور های تولید کننده نفت است، می تواند طوری تعدیل گردد که جبران هرگونه افزایش بهای نفت را بنماید. درمورد ایالات متحده آمریکا که لغو ۲ دلار تعرفه وضع شده روی نفت خام وارداتی را تحت بررسی دارد هم می تواند به خوبی همین منظور را برآورد سازد.

تاثیرافزایش بهای نفت جهت ایجاد انگیزه کافی برای توسعه صنایع انرژی غیر نفتی ضرورت دارد که مورد ایالات متحده به ویژه «پروژه استقلال» را بصورت یک واقعیت در می آورد.

من هم به نوبه خود به اهمیت روابط ویژه موجود بین دو کشورمان واقف بوده و برای آن ارزش زیادی قایل هستم، لیکن به طوری که شخص شما هم، آقای رئیس جمهوری، به خوبی استحضار دارید، این روابط صرفاً نه تنها به نفع ایران بلکه متقابلاً و به طوری مساوی به نفع هر دو طرف است.

چنانچه در دفاع از حقوق حقه مان، احتمالاً سنوالات جدی ای در میان مردم آمریکا برمیآنگیزیم، با کمال تاسف، باید چنین نتیجه بگیریم که واقعیت های حقیقی در معرض اطلاع مردم شما قرار داده نشده است...»

خاطرات علم پنجشنبه ۲۰ شهریور ۱۳۵۳ (۲۵۱۳)

^{۲۴} - همانطور که می بینیم یک کشور در سطح آمریکا که برافکار توده مردم مسلط است هرگاه بخواهد با تبلیغ و ابزار روابط همگانی آنرا تهییج و نظر خودرا در درون و در سیاست خارجی بکار می گیرد. کشور های جهان سوم در بهره گیری از این ابزار کوتاه می آیند ولی آخوند هزار سال است با این وسیله بر مردم حاکم است. ح-ک

تحلیلی بر پاسخ شاهنشاه آریامهر به فورد:

۱- در این نامه، شاهنشاه ایران نفوذ انحصاری خود را روی اوپک برای افزایش و یا تثبیت بهای نفت، رسماً به فورد، رییس جمهوری آمریکا، تذکر می دهند، و در واقع مسئولیت افزایش بهای نفت را متوجه خود می سازند، و به آمریکا و سایر کشور های صنعتی می فهمانند که چه کسی در مقابل آنها ایستاده است.

آیا دشوار است که بین این پاسخ شاهنشاه ایران و شعار های «شاه باید برود!» که از حلقوم کثیف سگ های انگلیسی (آیت الله ها) از یکطرف، و تلاش سفیر آمریکا و انگلستان برای خروج شاهنشاه از کشور، و شرط نخست وزیری بختیار خان، قایل به ارتباط شویم؟

۲- شاهنشاه ایران، در این پاسخ به طور مستقیم فورد را متوجه ساخته اند همانطور که کشور های نفتی [دروازه ما] نفوذی در تعیین بهای کالا های مصرفی و تولیدی کشور های صنعتی نداریم، کشورهای صنعتی هم نباید نفوذی در تعیین بهای نفت خام داشته باشند، و بهای آن باید تابع قانون عرضه و تقاضا باشد.

آیا دشوار است مفهوم چنین بیانی را با موقعیت شرکت های نفتی قبل از اقدام شاهنشاه ایران به استقرار کامل حاکمیت ایران بر منابع نفتی خود مقایسه کنیم، و یا تلاش های شاهنشاه ایران و مقاومت سرسختانه کشور های آمریکا و انگلستان را برای ازدیاد درآمد نفتی ایران فقط به مبلغ ۱۰۰ میلیون دلار سالیانه با چنین موقعیتی که به همت شاهنشاه ایران نصیب ایران و سایر کشور های نفتی شده در ترازوی انصاف قرار دهیم؟

۳- تذکر شاهنشاه ایران به فورد در مورد اینکه باکم کردن مالیات های دولتی جبران افزایش نسبی بهای نفت می شود، درست یک تو دهنی است به آمریکا!

مساله برابری مالیاتی که از مصرف کنندگان نفت در کشور های صنعتی دریافت می شود با بهای نفتی که شرکت های نفتی به کشور های تولید کننده نفت می پردازند، موضوعی است که برای اولین بار توسط شاهنشاه آریامهر در مصاحبه ای با یک روزنامه نگار خارجی عنوان شد و چند سال بعد روزنامه «لوموند» فرانسه بدون ذکر نام شاهنشاه ایران، آن را در مقاله ای نوشت.

این قسمت از پاسخ شاهنشاه آریامهر به جرالد فورد، از موازین منطقی برخوردار است. اگر دولت آمریکا و یا مردم آن کشور از بالا بودن بهای نفت ناراضی هستند، این تکلیف دولت است که از مالیات ها و عوارضی که به مصرف نفت و گاز بسته شده است، بکاهد، نه اینکه یقه کشور های تولید کننده نفت را بگیرد که قیمت نفت را پانین بیآورند.^{۲۰}

^{۲۰} - نکته قابل توجه اینکه، شرکت های بزرگ نفتی و در برخی مواقع بسیاری از کشور ها، نفت را بر اساس یک قرارداد طولانی مدت خریداری می کنند و در جریان آن قرارداد قیمت هر بشکه نفت بدون تغییر باقی می ماند. (اگر در ۶ دلار بشکه ای تنظیم شده تمام طول قرارداد ۶ دلار می ماند) در حالیکه در بازار های بورس و یا بازار نفت روتردام قیمت نفت هر روز بالاتر و یا بالا و پائین می رود. با توجه به این مورد، اگر امروز نفت در پمپ بنزین ها بطور نمونه نود و چهار سنت برای هر لیتر بفروش می رسد ماده اولیه بنزین که حد اقل هفت هزار نوع کالای دیگر از نفت خام بدست می آید که یکی از آنها بنزین است؛ هر دویست لیتر آن (اگر هر بشکه نفت را ۲۰۰ لیتر تصور کنیم) به مبلغ ۶ دلار خریداری شده است. یعنی هر لیتر نفت خام ۰،۰۳ (سه صدم دلار یا سه سنت) خریداری شده است. نود و چهار سنت منهای سه سنت، برابر با ۹۱ سنت خواهد بود که استفاده خالص است. معمولاً از این رقم در کشوری مثل آمریکا یا کانادا که با دلار سرو کار دارند ۱۰ - ۱۱ سنت سهم مالیات های دولتی است و بقیه استفاده شرکت های نفتی یعنی هر شرکت نفتی معادل ۸۰ سنت در هر لیتر استفاده می برد. ملاحظه می شود که توجه شاهنشاه ایران به میزان مالیات دریافتی از نفت، نشان از آن دارد که بطور دقیق با وجود اینکه ایشان هرگز در پمپ بنزین آمریکا بنزین به اتمبیل خود نزده اند از میزان خرید و فروش و بهره آگاهی کامل دارند، میدانند، چه میزان از درآمد کشور ها از ماده ای است که از منابع زیر زمینی یک تولید کشور تولید کننده می آید بدون آنکه هزینه های راستین آن پرداخت شده باشد. ح-ک

«سوسپید» همین است که وقتی بهای کالا های وارداتی مورد مصرف مردم بالا است، دولت علاوه بر اینکه از آن کالا ها مالیات دریافت نمی کند، مبلغی هم به واردات کالا می دهد که در نهایت با بهای ارزانی در اختیار مصرف کنندگان قرار گیرد.

۴- در این پاسخ، شاهنشاه ایران از موضعی رییس جمهوری آمریکا را خطاب قرار داده اند که حاکی از برابری دو کشور آمریکا و ایران در روابط دوستی و همکاری است و به عبارت دیگر نگذاشته اند که آمریکا خودش را طلبکار بداند.

۵- آنجا که فورد در نامه اش افکار مردم آمریکا را مستعد برای قطع همکاری نزدیک آمریکا و ایران اعلام داشت، و در نتیجه مردم آمریکا را طرف شاهنشاه ایران عنوان کرده، شاهنشاه ایران درست به هدف می زنند، و فورد را به این حقیقت متوجه می سازند که این دولت آمریکا است که افکار عمومی مردم را در هر جهتی که می خواهد هدایت می کند، و اگر حقایق برای مردم آمریکا بازگو شود و مردم آمریکا بدانند مالیاتی که به دولت خود از بابت مصرف نفت و گاز می پردازند، زیادتیر از مبلغی است که شرکت های نفتی به کشور های تولید کننده نفت خام که عموم آنها از لحاظ اقتصادی وضع بدی دارند، می پردازند، بجای این که چنین سنوالاتی در رابطه با ایران برایشان پیش آید، در ارتباط با کارتل های نفتی پیش می آید.

در مسیر تحقیق: در جستجوی علت:

«... شاه پرسید، نامه ای را که از آن فورد احمق دریافت کرده ام، دیده اید؟»

پاسخ دادم که دیده ام، اما پاسخ اعلیحضرت مطمئناً رییس جمهوری را سرچایش می نشانید. گفت: «بله، اما چه چیز باعث شده که اصلاً چنین نامه را بنویسد، مطمئنم که سایمون یا آن کیسینجر لعنتی او را وادار کرده اند.» متذکر شدم، همانطور که کرارا اشاره کرده ام، پشت نامه ها و دیدار های رسمی عربستان سعودی از ایران، آمریکایی ها قرار دارند. وقتی برای فورد واضح شد که سعودی ها به جایی نرسیده اند، چاره ای نداشت جز این که موضوع را علنی کند.

شاه گفت: «با این کارها به جانی نمی رسند. ما به نیکسون، حتی از این هم محکم تر، واکنش نشان دادیم، با این که در آن زمان بهای نفت، درست ۵۰۰ درصد افزایش یافته بود، حالا ما خواهان افزایشی بیش از ۱۵ تا ۲۰ درصد نیستیم.»

گفتم، با وجود این ما باید چهار چشمی مراقب باشیم. این موضوع آنقدر برای آمریکایی ها مهم است که متوسل به هرگونه حقه بازی بشوند.

شاه پاسخ داد: «که در واقع افزایش بها به نفع آنها بود، چون توسعه منابع انرژی غیر نفتی را برای آنها اقتصادی کرده و اتکایشان را به نفت کاهش می دهد.»

اما من تذکر دادم که آنها هنوز هم نفت ارزان را به عنوان راهی برای تامین رفاه ترجیح می دهند. شاه گفت: «شاید اینطور باشد، اما قدرت ندارند که هرچه دلشان می خواهد بدست آورند. کوچکترین اشاره ای از جانب آنها، نوعی حمله علیه ما تلقی خواهد شد، و در این صورت در مقابل، روس ها نیز بی درنگ دخالت خواهند کرد.»

اظهار داشتم که سوابق زیادی وجود دارد که ابرقدرت ها، پشت سرما، بر مسائلی که در آن ذینفع هستند، به توافق رسیده اند.

شاه گفت: «اوه، اما فکر نمی کنم در این مورد چنین باشد...» خاطرات علم یکشنبه ۲۳ شهریور ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

چنانکه ملاحظه می کنید، توجهات علم نسبت به مسائله برخورد منافع ابرقدرت ها و نیز اهمیت نفت ارزان برای آمریکایی ها بسیار عمیق و اصولی است.

درشورش ۵۷، روس ها دست آمریکا و انگلستان را در ایران باز گذاشتند، و متقابلا آمریکایی ها دست روسیه را در افغانستان باز گذاشتند.

پرسشی قابل تعمق:

آیا شاهنشاه آریامهر؛ حقیقتا از قدرت انگلستان و آمریکا در مقابله با ایران غافل بودند؟ اتکای شاهنشاه ایران در مقابله با مطامع آمریکا و انگلستان و سایر کشور های نفتی به کی و چی بوده است؟ آیا اگر شاهنشاه دقیقا آگاه بودند که بین ملت و شاه پرده ای است به نام «تشیع» و پرده داری است به نام «آخوند!» که هر زمان انگلستان اراده کند، پرده دارها پرده را خواهند کشید، و شاه تنهای تنها خواهد ماند، باز هم در راه حفظ منافع ایران تا چنین حدی ایستادگی می کردند؟

پاسخ:

به نظر تحقیقی سنگر، پاسخ این پرسش «آری» است، و به دودلیل:

دلیل اول: صحبت های شاهنشاه آریامهر با امیر اسدالله علم است که در یادداشت های علم به این پرسش، جواب مثبت داده است. (تشریح آن گفتگو که مفصل است به فرصت دیگری موکول شود بهتر است).

دلیل دوم: این است که حتا یکنفر از افراد ملت ایران به فکر وحتا تصور و آرزو هم نمی کرد که درآمد نفتی ایران از ۹۰۰ میلیون دلار در سال، به ۲۱ میلیارد دلار برسد. فقط و فقط شاهنشاه ایران بود که گام به گام، آن هم با حساب و تمهید مقدمات، به سوی این خواست عظیم و باور نکردنی، پیش میرفت.

شاه ایران، نه تنها به منافع ایران و ایرانیان فکر می کرد و برای تامین آن می کوشید، به این عبارت که از کتاب «پاسخ به تاریخ» است توجه کنید تا به ابعاد فکر و خواست های آن شاهنشاه بیشتر آگاه شویم:

«... نه منطقی است و نه قابل قبول، و نه منطبق با اصول اخلاقی که نود درصد از منابع ثروت جهان فقط در اختیار ده درصد از نفوذ کره زمین باشد...»

در چنین حالی، یعنی در حال که حتا یکنفر از مردم ایران در فکر ویا حتا تصور و آرزوی چنان موفقیت هائی را که شاه نصیب ما ساخت، نداشت، دشوار است که بتوان گفت زیربنای کوشش ها و تلاش های شاهنشاه ایران، خواست مردم بوده است، و اگر این فرض نزدیک به یقین باشد، لذا فرض اتکای به مردم هم منتفی است. عقیده براین است که شاهنشاه ایران کم و بیش سستی مردم را در حمایت از تلاش ها و کوشش های خود می دانستند، و از نفوذ روحانیت و مذهب و احتمال مقابله آن هم، نا مطمئن نبودند:

«... احترام به دیانت و جامعه روحانیت، مانع شد که در مقابل دروغ پردازان، شدت عمل نشان بدهم و باور نمی کردم که کسی به این دروغ ها و ناسزا گوئی ها، گوش فرا دهد...»

پاسخ به تاریخ برگ ۲۹۹

ولی شاهنشاه ایران تصور می کردند که اگر مردم به زندگی مرفه و تمدنی شایسته برسند، و سطح زندگی آنها برابر با مردم کشور های پیشرفته جهان بشود، دیگر فریب «آخوند» را نخواهند خورد، و وقتی «پرده داران» نبودند و بی آبرو شدند، پرده ای هم دیگر در میان نخواهد بود. و در عبارت ساده، راه مقابله با مذهب و نفوذ انگلستان و آخوند، راه اقتصادی و پیشرفت کشور می دانستند، اما خارجیانی که خوب به این مساله آگاه بودند و هستند، فرصت ندادند.

آیا راه اقتصادی، پیشرفت و تدمد ورفاه، می تواند بختک تشیع را از جامعه ایران برکند؟

خیر ابدأ! ابدأ هرگز و هرگز!

باید به موازات برنامه های اجتماعی و اقتصادی ورفاهی دست و پای «بختک تشیع» را برید و قطعه قطعه کرد، وگرنه تمامی تلاش هایی که برای پیشرفت و اجرای طرح های اقتصادی می شود، تلاشی است که بختک را سمج تر و قوی تر می کند.

توقف پیروزی

تحقیق و پژوهش در یادداشت های روزانه امیر اسدالله علم در باب تلاش های شاهنشاه آریامهر به جهت تامین حقوق حقه ایران از نفت، به شهریور ماه سال ۱۳۵۵ رسیده است. یعنی ماه هایی که تا سال ۵۶ و ۱۳۵۷ (۲۵۱۷) = ۱۹۷۹ که تدارک شورش مذهبی علنی شد، و از قوه به فعل در آمد، فاصله کوتاهی دارد.

اجازه فرمائید، به اتفاق همدیگر، این مدت، یعنی تا آغاز سال ۱۳۵۶ (۲۵۱۶) هم، همراه با تاسف مشرکمان در مسیر تحقیق قرار گیرد. تاسف از این که آن فاصله، سالهای کوتاه ولی بسیار شوم است. این سالها، سالهای تنهایی شاه ایران در اوپک است. سالهایی است که شاهنشاه آریامهر احساس می کنند که در مبارزه با شرکت های نفتی، و در عبارت صریح و قاطع آمریکا و انگلستان، دورنمایی از شکست پیدا شده است.

«... قرار بود شاه یک گروه تلویزیونی آی-بی-سی، (ABC) را در یک شرفیابی به حضور بپذیرد. اما رییس کل تشریفات شاهنشاه که حضور داشت به من تلفن کرد که بگوید شاه به حدی از بعضی سنوالات آنها از کوره در رفته که با عصبانیت از اتاق بیرون رفته است. معمولاً کنترل اعصابش را به راحتی از دست نمی دهد، و در واقع به حدی از این بروز خشم تعجب کردم که فوراً تلفن کردم تا بفهمم چه اتفاقی افتاده است. گفت حرامزاده ها از من در پاره ساواک سنوآل می کنند و می پرسند که آیا حقیقت دارد که متهمین برهنه روی میله های آهن گذاخته می نشانند تا آنها را مجبور به اعتراف کنند؟ چه کسی می تواند آنها را وادار سازد تا چنین سنوآل مهمل و توهین آمیزی بنمایند. می خواهم تک تک شان از کشور بیرون انداخته شوند، و این کار باید سریعاً انجام شود.

به رغم این دستور، من صدور دستور اخراج را به تعویق انداختم، امیدوارم که بتوانم آنها را وادار کنم که به نحوی از طریق من از شاه معذرت خواهی کنند.

سرشام، شاه به مصاحبه اش با آی-بی-سی، اشاره کرد، و اظهار داشت که ممکن است همه داستان تحریک عمدی باشد که به مناسبت کنفرانس قریب الوقوع صحنه سازی شده بود...» چهارشنبه ۲۶ شهریور (۲۵۱۴) ۱۳۵۴

شاهنشاه آریامهر و مصاحبه ها:

در این قسمت از یادداشت های علم دو نکته قابل توجه وجود دارد:

یکی این که شاهنشاه ایران می دانسته اند که این مصاحبه ها و تحریکات، بامسائل نفتی و آنچه که شاهنشاه ایران پیگیر آن هستند، بی ارتباط نیست. نه تنها در این قسمت از یادداشت های علم، و نقل قول از شاهنشاه، این مساله قابل درک است، بلکه در گفتگوهای دیگر با علم و نیز پاسخ به تاریخ هم می توان آنرا دید.

نکته دیگر که بسیار قابل توجه به نظر می رسد، این است که:

شاهنشاه آریامهر، خود به ماهیت این مصاحبه ها، و برداشت های مغرضانه جراید آمریکا آگاه بوده اند، و از تدارک مصاحبه ها هم بسیار ناراضی، ولی معلوم نیست چه کسی مقدمات این مصاحبه ها را فراهم می ساخته، و شاه را علیرغم تمایلش به مصاحبه ها دعوت می کرده است. [تطبیق بفرمائید با مصاحبه های غیر لازم اعلیحضرت رضا شاه دوم که کسانی آنرا ترتیب می دهند، و معلوم نیست چه کسانی هستند.]

در یادداشت های روزانه علم موردی است که ضمن تایید عدم علاقه شاهنشاه ایران به مصاحبه ها، شاید بتواند پاسخی برای پرسش بالا باشد.

در یادداشت های علم آمده است:

«... شرفیابی، اردشیر زاهدی مصرانه می خواهد که شاه نمایندگان وسایل ارتباط جمعی آمریکا را به حضور بپذیرد. (عبارت نقل قول از شاه است) مگر فکر می کند که من هنرپیشه سینما هستم که لازم باشد در هر صفحه اولی و در هر گفتگویی تلویزیونی ظاهر شوم. من گرفتار تر از این هستم که این آدم های لعنتی را بپذیرم. اعلام کنید که ما علاقه ای به دیدن چنین میهمانانی نداریم. از هرکجا که می خواهند بیایند، چه آمریکا چه جاهای دیگر...»

سه شنبه ۱۳ آبان ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

«... شرفیابی، شاه از مصاحبه تلویزیونی اردشیر زاهدی که در آن اعلام کرده که قرار است بهای نفت ۵ تا ۱۰ درصد افزایش یابد، مکدر است. شاه برای این که جای مانور داشته باشد، همیشه گفته است که افزایش بیشتر نزدیک ۲۰ تا ۳۰ درصد خواهد بود...»

۳۰ شهریور ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)

«... از سفیر پرسیده بودم که او انتظار چه میزان افزایشی را در بهای نفت داشت. پاسخ داد که مایل نبود خود را متعهد کند و گفت می داند اردشیر زاهدی قبلا چه دسته گلی در این مورد به آب داده است. شاه گفت: حداقلش این است که لعنتی از همه چیز خبر دار است...»

جنبش ضد افزایش بهای نفت:

فشار، تهدیدات، تحریکات کشور های آمریکا و انگلستان، کم کم در کشور های عضو اوپک موثر می شود و آن کشور ها در جهت جلوگیری از افزایش بهای نفت، جبهه ای تشکیل می دهند که در یادداشت های علم نام «جنبش ضد افزایش بهای نفت» را گرفته است.

به اشاراتی در این مورد توجه فرمایید:

«... زکی یمانی اعلام کرد که افزایش قریب الوقوع بهای نفت بسیار جزیی خواهد بود. تنها اظهار نظر شاه این بود «مهملات همیشگی!» .»

چهار شنبه دوم مهر ماه ۱۳۵۵ (۲۵۱۵ = ۱۹۷۶)

«... هنگامی که در سفر بودم، تلگرافی از سفیرمان در «کاراکاس» دریافت کردم که پیام مهمی را از جانب رییس جمهوری ونزوئلا در برداشت. ظاهرا عربستان سعودی تهدید کرده در صورتی که سایر اعضای اوپک بر سر افزایش بهای نفت توافق کنند، از این سازمان خارج خواهد شد.

رییس جمهوری ضمنا شکایت دارد که آمریکایی ها او را تحت فشار قرارداده اند تا با «زکی یمانی» به تفاهم برسد.

فورا به شاه که تعطیلات را در نوشهر بسر می برد، تلفن کردم، او اذعان کرد که قبلا این حرکت را از جانب کوییتی ها که حاکی از راه حل مصالحه آمیزی براین مبنی است که بهای نفت تا ۱۰ درصد افزایش یابد، تصویب کرده است، لیکن این پیشنهاد حداقل برای نه ماه پس از آن ثابت خواهد ماند.

به جمشید آموزگار، نماینده ما در اوپک، که در وین بسر می برد دستور داده شد که با این نقشه موافقت کند، و با این که ۲ میلیارد دلار درآمد اضافی عاید ما می شود، از نظر سعودی ها و همینطور آمریکایی ها، صرفا نوعی عدول نسبی از جانب ما و حامیان ما محسوب می شود.

... در مورد اوپک، خاطرنشان کردم که آموزگار چقدر سخت به سعودی ها حمله کرده است. او ادعا می کند که آنها توسط یک کشور دیگر عرب تحریک شده اند. تصور من این بود که منظورش ابوظبی است و بنابراین وقتی شاه گفت که کشور مربوط الجزایر است، تعجب کردم. اشاره کردم که تابحال الجزایری ها جزو تندرو ترین تولید کنندگان نفت محسوب می شدند. شاه اذعان کرد که برایش دشوار است بفهمد چه کاسه ای زیر نیم کاسه است. اشاره کرد ابوظبی

به جنبش ضدافزایش بها پیوسته است، اما بطور کلی مشکل می توان فهمید که ابوظبی طرف ما است، یا برضد ما، با این که دارد نقش میانه روی خودش را بازی میکند...»

از یادداشت های علم: ششم و دهم مهرماه ۱۳۵۴ (۲۵۱۴ = ۱۹۷۵)

وجهه بین المللی شاهنشاه آر نامهر:

تنها تبلیغات، تحریکات، و تهدیدات سران کشور های نفتی توسط آمریکا نبود که موثر افتاد، بلکه سازمان سی.آی.ای (سیا CIA) توانست با استفاده از عوامل وابسته - کنفراسیون دانشجویی- و رسانه های ارتباط جمعی، و ایرانیان سست پیمان و بل خود فروش «جبهه ملی» وجهه نامساعدی از شاهنشاه ایران به مردم آمریکا بقبولاند، و شاهنشاه ایران را مقصر بالا رفتن بهای نفت و افزایش هزینه زندگی مردم آمریکا معرفی کند.

علم می نویسد:

«... شرفیابی. گزارش دادم که بررسی های اخیر نشان می دهد که وجهه بین المللی ما رو به تنزل است. دلایل آن مشخص نیست، و به هرصورت شک دارم که جا داشته باشد که برای این موضوع بی جهت خود را نگران سازیم. خیلی مهمتر است که ما پایگاه محکم حمایت داخلی را حفظ کنیم.

شاه گفت: من هم با شما موافقم، و واکنش آمریکا در مقابل اوپیک و مذاکرات درباره نفت را، مسنول کاهش محبوبیت خود درخارج می داند. البته آرای یهودی ها هم بی نقش نبوده است.

پاسخ دادم که دراین صورت من هرکاری از دستم برآمده برای درست کردن اوضاع با یهودی ها خواهم کرد، حالا باید کسی را پیدا کنیم تا مسنولیت روابط عمومی مارا برعهده گیرد. کسی هم قابل اعتماد، و [هم] درباره سیاست بین المللی مطلع باشد، و هم دور از نفوذ سیا و سازمان های مزور مشابه باشد...»

حاشیه:

اشاره شاهنشاه آریامهر به نقش یهودیان در پیشبرد مقاصد آمریکا از جمله برگردان وجهه بین المللی ایران با اهمیت و درخور تحقیق است. در یادداشت های علم، نکات بسیاری است که می تواند در مسیر تحقیق شورش ۵۷ قابل استناد و استفاده باشد، همچنین موردی است که اسرانیلی ها خود اعتراف کرده اند که قادرند جهت افکار عمومی مردم آمریکا را تغییر دهند، حتا اشاره ای وجود دارد که مسنولین درجه اول آمریکا هم برای تغییر افکار عمومی مردم نسبت به جنگ ویتنام، دست به دامان اسرانیل شده اند.

در یادداشت های علم از ملاقات های محرمانه اسحاق رابین با شاه ایران، و قول و قرارهایی که با علم داشته برای کمک به ایران در جهت جلوگیری از تغییر افکار عمومی آمریکا ملاحظاتی وجود دارد که میدانیم همان یادداشت ها هم نشان می دهد که همه اش دروغ بوده است، و اسرانیل نقش قاطعی درجا انداختن آنچه آمریکایی ها می خواستند داشته است.^{۲۶}

بهرحال اشاره شاهنشاه ایران به نفوذ اسرانیل (یهودیان) در رابطه با موقعیت نفوذی آنان بر مطبوعات جهان و رسانه های ارتباط جمعی است.

طبق آمار منتشر شده ۹۰ درصد کارگردانان، و شخصیت های سینمایی آمریکا، یهودی هستند.

^{۲۶} - چه بسا اسرانیلی ها از این موضوع استقبال کرده اند تا از جزئیات نظرات ایران و شاهنشاه آگاه بشوند و با همتای آمریکایی شان که همواره بهم چسبیده اند در میان بگذارند. نقش یک جاسوس برای آمریکا را بازی کنند. ح-ک

روزنامه «نیویورک تایمز» از مشهورترین جرید آمریکایا، از سال ۱۸۹۶ در مالکیت «آدلف اوش» یهودی قرار گرفت که با استفاده از وضع مالی بد روزنامه، آنرا از مالک و موسس اصلی آن «هنری رانموند» خرید.

روزنامه واشنگتن پست با مدیریت «لاری اسرائیل یهودی» اداره می شود و مدیرکل آن نیز «کاترین گراهام یهودی» است. همین شخص، اخیرا روزنامه «تایمز هرالد» واشنگتن را نیز خریداری کرده است.

مجلات معروف هفتگی «تایم» و «نیوزویک» که از پرتیراژترین و موثرترین مجلات آمریکایی و شاید هم جهان باشد، و هر هفته حدود سه میلیون تیراژ دارند، از سال ۱۹۳۷ در اختیار «مالکوم مایریهودی» قرار گرفت و در حال حاضر مدیریت «نیوزویک» را «کاترین گراهام» برعهده داد و سردبیر نیوزویک هم «الیستر بیرنشتاین یهودی» است.

مقصود از این اشارات فشرده آن است که در معادله جهانی نجات ایران نباید از نقش کارساز مطبوعات و درمفهوم وسیع تر از امکانات وسیع تبلیغاتی و مطبوعاتی تحت اختیار اسرائیل غافل ماند.

نبرد را باخته ایم:

از دیماه سال ۱۳۵۴، (۲۵۱۴) آمریکا و انگلستان موفق می شوند که با استفاده از آشوب های داخلی کشور که توسط ایادی خودشان - آخوند ها، مصدقی ها، کمونیست ها- صورت می گرفت، و کنفدراسیون دانشجویی در خارج از کشور و مطبوعات و رسانه های ارتباط جمعی که تحت فرمان و نفوذ اسرائیل و سیا قرار داشتند و دارند، از ایران و شاه ایران، وجهه ناماتوسی برای جهانیان ترسیم کنند و در عین حال با خودداری از خرید نفت ایران، لطمه بزرگی به عایدات ایران، و ادامه پروژه های اقتصادی در دست عمل بزنند.

به اشارات از یادداشت های علم توجه فرمایید:

«... شایعه ای را از کانال های انگلیسی شنیده ام که وزیر انرژی شان «آنتونی بن» آمادگی دارد شرکت های نفتی را برای افزایش خریدهایشان از ایران در ازای امتیازات خاصی تحت فشار گذارد. مطلب را گزارش دادم، شاه در پاسخ گفت: «امکان ندارد. تولید ما حدود ۱/۷ میلیون بشکه در روز کاهش یافته»

من متحیر شدم. کمبود ۶ میلیارد در طول سال آینده به معنای این است که ما نبرد ضد کیسینجر و سعودی هارا باخته ایم، با وجود این، شاه مثل همیشه به خود مطمئن بود...»

۱۵ دیماه ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

عبارت «امکان ندارد» در بیان شاهنشاه ایران، براین پایه است که انگلیس ها دروغ می گویند و هیچگونه فشاری به شرکت های نفتی برای خرید نفت ایران به عمل نخواهند آورد.

حرامزاده ها، بدجودی برای ما خط و نشان کشیده اند!

«... در اشاره به شرکت های نفتی، شاه گفت: "حرامزاده ها بدجوری برای ما خط و نشان کشیده اند. این هم از تظاهراتشان به حسن نیت...»

۱۶ دیماه ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

آخرین اولتیماتوم!

«... سرشام از دکتر اقبال خواسته شده بود که درباره تخطی شرکت های نفتی از قراردادهای خرید و فروش به تفصیل توضیح بدهد. بیچاره به کلی دستپاچه شد و گندش را درآورد. دایما یادداشت هایش را قاطی می کرد و یک خط درمیان موضوع راگم می کرد.»

شاه دزدکی نگاهی به جانب من انداخت، معلوم بود که نزدیک است از خنده بترکد. بعدا به من گفت در شرفیابی فردا یادداشت های معقول تر از «فلاح» [دکتر رضا] را همراه بیاورم...» ۱۷ دیماه ۱۳۵۴ (۲۵۱۴ - ۱۹۷۵)

«... شرفیابی. شاه اظهارداشت، باور نکردنی نیست، اقبال، فلاح را به جلسه امروز با شرکت های نفتی دعوت نکرده است. دستور دادم که حتما حضور یابد.»

این نوع خاله زنک بازی ها در ارتباط با موضوعات مهم مملکتی، خونم را بجوش می آورد...»

۲۸ دیماه ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)

خاله زنک بازی!

حاشیه: این دو اشاره مختصر در یادداشت های علم، نشانگر این واقعیت است که شاهنشاه ایران در مساله تامین حقوق حقه ایران از منابع نفتی خود و آنچه که در این جهت بدست آوردند، تنهای تنها بوده اند، و شخصیت های نفتی کشور مانند آموزگار [دکتر جمشید]، دکتر اقبال [منوچهر]، و فلاح [دکتر رضا]، هریک ساز خودشان را می زده اند، و نه تنها باهم همکاری صادقانه برای پشتیبانی از اقدامات شاهنشاه نداشته اند، بلکه دامنه اختلافات شخصی و خودخواهی های آنها در چنان حدی آشکار بوده که شاهنشاه آریامهر عنوان «خاله زنک بازی» را برای اعمال آنها انتخاب کرده است.

نباید جا بزیم:

«... شرفیابی، شاه رنگ برچهره نداشت و من به درستی حدس زدم که اوضاع با شرکت های نفتی بروفق مراد نیست. اظهار داشت: "حرام زاده ها میزان بهره برداری را در اصل موافقت کرده بودند انجام دهند، نمی پذیرند. داستان های بی سروتهی در باره این که بازار های بین المللی نفت اشباع شده است، تحویل می دهند. اگر می خواهند از این بازی ها در بیاورند، من هم بدون درنگ، بیشتر قراردادهای وارداتی با غرب را لغو خواهم کرد" من هم موافق بودم. حالا که آنها دست مارا خوانده اند، نباید به هیچ وجه جا بزیم...» ۲۹ دیماه ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)

«... پیش از آنکه شاه را ترک کنم، از من خواست به انگلیسی ها یادآوری کنم که وارداتمان را از آنها به نسبت مستقیم هرنوع تنزلی در فروش های نفتی مان کسر خواهیم کرد...» ۳۰ دیماه ۱۳۵۴ (۱۹۷۵)

«... سفیر آمریکا را برای صرف صبحانه ملاقات کردم، و گفتگوی مفصلی درباره اوضاع در ارتباط با نفت داشتیم او کاملا در جریان رویدادهای اخیر قرار دارد و قول داد که هرکاری از دستش بر می آید انجام دهد، به او هشدار دادم که سقوط تولید ما، اول از همه بر وارداتمان از آمریکا تاثیر می گذارد. به عنوان مثال، ما همین حالا هم مجبور شده ایم، سفارشات را برای رزمنان و اقیانوس پیما، لغو کنیم...» ۴ بهمن ۱۳۵۴ (۱۹۷۵ = ۲۵۱۴)

تنهای تنها:

یادداشت های علم نشان می دهد که شاهنشاه ایران در معارضه با شرکت های نفتی و دولت های متبوعشان در مقابل هر اقدامی، واکنش اصولی و معقول نشان میدادند، از جمله همین تنزل واردات از آمریکا و انگلستان به موازات تنزل خرید نفت توسط شرکت های نفتی آن کشور ها.

اما مساله مهم این بود که واکنش های شاهنشاه ایران پشتیبان های لازم را نداشت. شاه در این معارضه بزرگ با شرکت های نفتی و کشور های متبوعشان، تنهای تنها مانده بود. کشور های عضو اوپک، چنانکه ملاحظه کردید، هریک از راه شاه ایران جدا شده بودند و به راه عربستان سعودی، یعنی مستعمره نفتی آمریکا، پیوسته بودند، و لاجرم شاهنشاه ایران، تنهای تنها در مقابل انگلستان و آمریکا قرار گرفته بود.

تنهایی شاه، تنها در رابطه با کشور های عضو اوپک نبود. در داخل کشور هم، نه توده مردم که تب مذهبی شان گل کرده بود، به منافع کشور و دستاورد های حاصل از تلاش های شاه می اندیشیدند - که هیچ وقت هم و در هیچ زمانی هم توده مردم به فکر منافع و مصالح کشور نبودند- نه دولت و شخصیت های کشوری در تنظیم برنامه ها و مخارج جاری، موقعیت کشور و درگیری های بین ایران و شرکت های نفتی (کشور های انگلستان و آمریکا) را منظور می دانستند.

به این اشاره بسیار با اهمیت علم، در تانید مطلب فوق توجه فرمائید:

«... دوساعت تمام، غرق در افکار گوناگون، سواری کردم. بیشتر از همه نگران گفتگوهای شب گذشته با مجیدی [عبدالمجید] رییس سازمان برنامه بودم. هنگام مرور پروژه های مختلف مورد علاقه شاه، او روضه خوانی مفصلی در باره کسری های مالی و هدر دادن منابع در دسترسمان کرد. من واقعا می ترسم که این نخستین غرش های انقلابی قریب الوقوع باشد.»

مجیدی گفت، که امسال حدود ۴ میلیارد دلار کسر بودجه داریم، با این حال دولت دست به ولخرجی های بیهوده می زند. مثلا ۴۰۰۰ کامیون خریداری کرده، بدون این که یک نفر راننده واجد شرایط برای راندن آنها داشته باشد.

ضرر های ما از بابت خرید گندم، شکر و سایر مواد غذایی اساسی باورنکردنی است، و آن وقت در این شرایط مجددا ۲ میلیارد دلار دیگر به کشور های خارجی وام داده ایم.

به گفته مجیدی، سازمان های دولتی پیش از انجام هزینه هایشان، حتا لازم ندانستند او را از مخارجشان آگاه کنند.

این آدم ها، خائن محض هستند. آنان به شاه و مملکت خیانت کرده اند. شجاعت این را هم ندارند که به شاه بگویند اوضاع از چه قرار است. نتیجه این است که ما چاره دیگری نداریم جز اینکه بجای رویارویی با شرکت های نفتی، تسلیم شویم.

یکروز عالی باآسمانی آبی، وبا این وجود، فکر با تیره و تارترین افکار مغشوش است. شاه همه چیز را فدای به عضویت رساندن این مملکت کرده، ولی حالا در چنگ خائنین افتاده، یا حداقل آدم های نالایق و متملق.

وقتی به اعتماد کور کورانه خودش به حسن نیت عمومی، فکر می کنم... به او خیانت شده. ما حتا یک خط دفاعی سالم و دست نخورده، در مقابل شرکت های نفتی نداریم...»
سوم بهمن ۱۳۵۴ (۱۹۷۵=۲۵۱۴)

دو حاشیه**۱- به من چه، که «بده» بشوم!**

یکی از همین اشخاص که علم با عنوان آدم های نالایق و متملق ویا خائن یادکرده، و آنها را متهم به این ساخته که شجاعت آنها ندارند که اوضاع کشور را به شاه بگویند، همین آقای دکتر مجیدی [عبدالمجید] است که در مقام مسئول سازمان برنامه و بودجه کشور، دقیقا به اوضاع مالی مملکت آگاه بوده، ولی به راه تملق ویا جبن و این که «به من چه که بده بشوم!» شاه را در جریان امور مالی کشور قرار نمی داده است.

دریادداشت های علم آمده است:

«... ملاقاتی با رییس دانشگاه پهلوی و با عبدالمجید مجیدی، مدیرعامل جدید سازمان برنامه داشتم. به گفته مجیدی، دولت در اصل ۲۵ میلیون دلار از بودجه سال آینده را به توسعه دانشگاه اختصاص داده بود، اما حالا معلوم می شود که فقط ۹ میلیون دلار موجود است به گفته او، در عوض قرار است سرمایه گذاری نظامی ۳۰۰ درصد افزایش یابد، و هزینه های فعلی دوبرابر شود، که جمعا بالغ بر ۵۰۰ میلیون دلار از بودجه می شود. از من تقاضا کرد، وضع را به شاه گزارش دهم. مجبور شدم جواب بدهم که این وظیفه نخست وزیر است نه من. مجیدی گفت: ولی نخست وزیر می ترسد واقعیت ها را به زبان بیاورد. خیال دارد مسئولیت را به من حواله کند، واصرار دارد که من به «سن موریتس» بروم و شخصا گزارش دهم. عاقلم بجایی نمی رسد که چکارکنم؟»

... باز هم از خودم سلب مسئولیت کردم، وگفتم که شاه خوشش نمی آید من در این جور کارها دخالت کنم. با ناامیدی دفتر مرا ترک کرد...»
شنبه ۲۸ بهمن ۱۳۵۱ (۲۵۱۱=۱۹۷۲)

سازمان برنامه و بودجه کشور (آقای دکتر عبدالمجید مجیدی) مسئول نظارت بر اجرای صحیح بودجه است، نخست وزیر کشور [هویدا] می ترسد، وقت ندارد، ویا برپایه هر حسابی که برای خودش دارد، ماموریت عرض گزارش از وضع مالی کشور را به دکتر مجیدی می دهد، او هم طفره می رود، و برای این که خودش را «بده» نکند، ویا مورد سوال شاهنشاه قرار نگیرد، انجام ماموریت را از علم می خواهد، که علم نه مسئولیت ونه مقامی نسبت به وضع مالی کشور دارد.

ایرانی، عادتش این است: آنجا که باید، حرفش را نمی زند، و آنجا که نباید، حرفش را می زند. اصطلاح «به من چه که خودم را بده کنم» از همین باب است.

نه تنها در باب اوضاع مالی کشور بلکه خطر اسلام گرائی و به ویژه تشیع را هیچکس برای شاه تشریح نکرده و برعکس به کرات براین سخن بی پایه، شاهنشاه ایران را امیدوار ساختند که تشیع، رکن اصلی قوام و ابدیت سلطنت در ایران است، و حتی به شاهنشاه القا کردند که او رهبر شیعیان جهان است.

بگذریم...

همین آقای دکتر عبدالمجید مجیدی از سال ۱۳۵۱ تاکنون هم ترک عادت نکرده است و آنجا که حرفش را باید بزند نمی زند! یعنی وقتی در خدمت اعلیحضرت رضا شاه دوم است، نمی گوید که همبستگی بین سلطنت طلبان و جمهوریخواهان، امری غیرممکن ودرصورت وقوع پایه اش برآب است. اعلیحضرت را به موفقیت امیدوار می سازد. ووقتی نزد دوستانش است، صریح و آشکار گفته است: «طرح همبستگی هم به جایی نرسیده و نخواهد هم رسید» .. منبع خبر، گزارش موثق و معتبر ایرانیاری گرامی.

۲- غرش های انقلابی

اگر در سال های ۵۴ و ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)، کسر بودجه و مسایل اقتصادی و رفاهی برای برخی امثال آقای علم می توانست علایمی برای غرش های انقلابی بشمار رود، امروز با مشاهدات عینی از وضع اسفناک ایران، چنین نظریه ای صائب نیست، و اگر آن نظریه درست بود، کسر بودجه و گرانی طاقت فرسای هزینه زندگی، و تنگی معیشت باید هزار مرتبه غرش های انقلابی را موجب شده باشد.

مساله قابل توجه این است که رابطه غرش های انقلابی با مسایل اقتصادی و رفاهی در جوامع مختلف بشری یک سان نیست. در جوامع اسلامی رابطه مسایل اقتصادی با غرش های انقلابی، تقریباً صفر است. شاید در هیچ جامعه اسلامی، حضور این رابطه را نتوان یافت. در فرهنگ اسلامی و باور مسلمانان، غرش های انقلابی به خاطر مسایل اقتصادی و رفاهی، کفران نعمت، و کفر است.

«کفر» در فرهنگ اسلامی به معنای انکار کردن و روی گرداندن از خدا و پوشاندن نعمت خدا است. در قرآن کفر به ۵ مورد اختصاص داده شده است که یکی از آن ها ناسپاسی نعمت و ناشکری از آنچه که او را بر آن دست است، می باشد. مسلمانان تنگنا های اقتصادی و رفاهی را خواست خدا و میدان آزمایش دنیوی می دانند، و ستیزه با آنرا ستیزه با خواست خدا می دانند.

بنابراین، در جوامع اسلامی، کسر بودجه، تضییقات اقتصادی، گرانی، و حتا قحطی و امثال آنها، ابدا سبب غرش های انقلابی نمی شود.

در دوران قاجاریه، وضع اسفناک مردم، و نابسامانی اقتصاد کشور چیزی نیست که کسی نداند، معهذاً هیچ اثری حتا ناچیز، از غرش هایی که بتواند سبب انقلاب بشود، دیده نشد. اگر هم نیمچه غرشی بود، در رابطه با اسلام و محدودیت های وارد بر آن بود. مانند امتیاز به خارجیان که غرش ها و مخالفت های با آن، هیچ رابطه ای با مسایل اقتصادی نداشت.

در سالهای ۵۵ و ۱۳۵۶، (۲۵۱۶) نارضایتی، مشکلات اقتصادی، و مسائل تابعه آن در حد متعارف تمام جوامع مترقی ویا در راه ترقی بود.

علم می نویسد:

«... لرد چالفونت از بی بی سی را پذیرفتم. ساعتی را باهم گذراندیم و در باره چهره منفی ای که ایران در انگلستان کسب کرده است بحث کردیم. در آنجا به ما برجسب کشور ورشکسته ها را زده اند. من اشاره کردم که ۲ میلیارد دلار کسری بودجه ۲۵ میلیارد دلاری را نمی توان ورشکستی تلقی کرد، و در مقایسه با اوضاع نابسامان انگلستان سسکه ای بیش نیست. او قول داد که این موضوع را به صورت مقاله ای در تایمز منعکس کند...»
سه شنبه ۵ اسفند ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

امروزه، جوامع مترقی صنعتی، مثل آمریکا با کسر بودجه سنگینی مواجه است. تمام کشور های جهان به غیر از ژاپن و آلمان کسر بودجه دارند. از همین رژیم سفاک اسلامی غاصب وطن ما، علاوه بر کسر بودجه بسیار سنگین، میلیارد ها دلار بدهی سر رسید شده دارد. همین اسرائیل کوچک با ۴ میلیون جمعیت بیشتر از تمام کشور های جهان بدهی خارجی دارد. اگر این مسایل موجب غرش های انقلابی شده بود که این کشور ها سر جایشان نبودند.^{۲۷}

۲۷ - در تابستان سال ۲۰۰۹ در هنگامه بیرون رفت آقای جورج دبلیو بوش رئیس جمهوری آمریکا، یک بحران اقتصادی فوق العاده شدیدی در آمریکا بوجود آمد که تاثیرات منفی آن در چین، کشور های اروپائی، و دیگر کشور هایی که در سرمایه گذاری املاک و وام های ساختمانی شرکت داشتند و بانک هائی که در این رابطه قرار گرفته بودند، تمام کارخانه های اتومبیل سازی بزرگ از جمله کرایسلر، فورد، جنرال موتورز و غیره دچار یک ورشکستگی غریبی شدند. چنان بود که مجبور به تشکیل کنفرانس های بین المللی برای بیرون رفت از این اوضاع شدند. هنوز پس از گذشت نزدیک به یکسال از آن سقوط اقتصادی آمریکا و متحدان دیگرش نتوانسته

واقعیت این است که در سالهای ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۶ (۲۵۱۴ - ۲۵۱۶ = ۱۹۷۷)، جنگ اجتناب ناپذیر بین «آمریکا و انگلستان» با «شاه ایران» آغاز شده بود که گرچه در ظاهر نشانی نداشت، ولی در باطن به سرعت در حال پیشروی و تسخیر سنگرهای ایران بود. شاهنشاه آریامهر به حیاتی ترین شاه‌رگ حیات اقتصادی آمریکا و انگلستان دست انداخته بود تا خونی را که سالیان متمادی از ملت ایران برده بودند، قطع کند و ایران را بر مسند حاکمیت خود بر منابع نفتی برساند، نفت را به قیمت معقول جانی و برابر با نوسانات قیمت فرآورده های صنعتی بفروشد، و در واقع برای اولین بار در تاریخ نفت، بهای نفت را کشور های صاحب نفت تعیین کنند. نه کشور های خریدار نفت.

اینها و بیشتر از این ها که شاه ایران به تحصیل آن موفق شده بود، چیزی نبود که آمریکا و انگلستان با آن راضی باشند، و شاه هم حاضر به عدول از دستاورد های بزرگی که عاید ایران کرده بود، نبود.

این واقعیتی را که عرض شد، سفیر آمریکا ویلیام سولیوان، در کتابش چنین آورده است:

«... در تابستان ۱۹۷۷، هنگامیکه اقتصاد آمریکا یک دوران بحرانی و تورمی را می گذرانید، مساله افزایش نفت به عنوان یکی از عوامل این تورم مورد بحث قرار گرفته بود.^{۲۸} ایران یکی از صادرکنندگان عمده نفت، و شاه یکی از پیشگامان افزایش قیمت نفت بود، و به همین جهت، روش شاه در برابر افزایش قیمت نفت که قرار بود در سازمان کشور های صادرکننده نفت (اوپک) مطرح شود، موضوع بحث حادی بود. در حکومت قبلی آمریکا هم، شاه به علت نقشی که در افزایش قیمت نفت داشت، مورد انتقاد قرار گرفته، و «ویلیام سایمون» وزیر خزانه داری وقت آمریکا، با بکاربردن کلمه ای در مورد شاه که تقریباً معنی دیوانه را می دهد، به شدت او را آزرده بود.

شاه برای افزایش قیمت نفت استدلال خاصی داشت و معتقد بود که نفت ماده تمام شدنی و باارزشی است که نباید آنرا هدر داد و بی محابا در موتور های اتومبیل های اروپایی و آمریکایی سوزاند....

اوپک هر سال در جلسه ای برای بررسی وضع بازار های نفتی جهان و تجدید نظر در قیمت نفت تشکیل میدهد. و در اواخر تابستان و پائیز سال ۱۹۷۷ آمریکا نگران اجلاس بعدی اوپک در دسامبر همان سال بود. اقتصاد دانان و کارشناسان امور نفتی با توجه به وضع اقتصادی جهان و توازن عرضه و تقاضای نفت، بر لزوم تثبیت قیمت نفت و جلوگیری از افزایش آن تاکید می کردند، و محافل اقتصادی آمریکا هم حکومت کارتر را تحت فشار قرار داده بودند تا از دوستان آمریکا بخواهد از افزایش مجدد قیمت نفت جلوگیری به عمل آورند.»

صفحه ۸۴ - ماموریت در ایران - ویلیام اچ. سالیوان

در بخش های قبلی این تحقیق ملاحظه شد که کشور های عضو اوپک، به تدریج و تک تک به راه عربستان سعودی، و در جبهه امتناع از افزایش بهای نفت کشیده شدند، و در واقع ایران را تنها گذاشتند و ناچار به تبعیت از نظریه اوپک ساختند.

اشاره سالیوان در کتابش به این که «محافل اقتصادی آمریکا، کارتر را تحت فشار قرار داده بودند که از دوستان آمریکا در اوپک بخواهد که از افزایش مجدد نفت جلوگیری به عمل آورند» بر می گردد به همان تشکیل جبهه امتناع از افزایش بهای نفت که به رهبری عربستان سعودی (مستعمره نفتی آمریکا) صورت گرفت، و این امر نشانگر این موضوع هم هست که تصمیم آن کشور ها در رابطه با مسایل ملی کشورشان و یا مصالح اقتصادی

اند جبران سقوط اقتصادی را بکنند. آیا این سقوط ربطی به نفت و یا شاهنشاه ایران داشت؟؟ آیا این مسئله یک ورشکستگی واقعی بود؟؟ آمریکا، آلمان، فرانسه ایتالیا انگلیس و چین یک کشور ورشکسته تلقی می شدند؟؟ این در زمانی اتفاق می افتد که همین کشور های بزرگ به عمد قیمت نفت را به میزان بشکه ای ۷۵ دلار رسانده اند. ح-ک

۲۸ - به زیر نویس شماره ۲۷ مراجعه شود. ح-ک

جهان نبوده است، بلکه نفوذ آمریکا و جیره خواری روسای آن کشور ها بوده است که تحت عنوان دوست آمریکا، ایران را تنها گذاشتند.^{۲۹}

جنگ و ستون پنجم:

در هر جنگی نقش اصلی و مقدماتی برعهده ستون پنجم است. «ستون پنجم» اصطلاحی است که به وابستگان و طرفداران یک دولت خارجی در خاک کشور دیگری داده می شود.

«ستون پنجم» در داخل کشور مورد نظر، به نارضایتی مردم کمک می کند، بحران های اقتصادی و مالی و تورم درست می کند، شایعات می سازد، حتا اسکناس چاپ می کند که سبب ترقی قیمت ها بشود، خرابکاری می کند، ترور می کند، و اعتصابات به راه می اندازد.

درسالهای ۵۵ و ۱۳۵۶ (۲۵۱۵ و ۲۵۱۶)، ستون پنجم آمریکا و انگلستان وارد عمل شدند. ذکر اعمال آنان نیازی به بازگویی ندارد. اسناد سفارت آمریکا هم سندی درجهت اثبات اعمال آنان است. مهم این است که شاهنشاه ایران هم از همین افراد که با نام «جبهه ملی» و شخصیت های وابسته به آن معروف شده اند، تحت عنوان «ستون پنجم آمریکا» یاد کرده اند.

در یادداشت های علم آمده است:

«... شاه گفت به من گفته شده که تعدادی از همان افراد بی هویت مثل علی امینی، اللهیار صالح، مظفر بقائی دارند بطور خصوصی با یکدیگر ملاقات می کنند. امینی حتا کارش به جایی رسیده که تعطیلات سالیانه اش را در اروپا لغو کرده و گفته است که انتظار تابستان داغی را تهران دارد.»

درپاسخ گفتم، که این آدم ها، هیچ چیز سرشان نمی شود. آمریکایی ها آنقدر احمق نیستند که به بی ثباتی بیشتر دامن بزنند، و در ملاقات آینده ام با سفیر قصد دارم به او بفهمانم که این آخوند هایی که آنقدر بهشان توجه دارند با آتش بازی میکنند.

شاه گفت: "به آنها حالی کنید که نمی توانند مارا وادار به پذیرفتن دولتی بکنند که از ستون پنجم آمریکا تشکیل شده است" ... (۲۵۱۵) سه شنبه دهم خرداد ۱۳۵۵

دیدیم که در سالهای مورد بحث، گام به گام، زمینه برای روی کار آمدن «دولت ستون پنجم آمریکا» فراهم شد، و کار به جایی رسید که بختیار [شاپور] عامل شناخته شده انگلستان و آمریکا، دولت ستون پنجمی را تشکیل می دهد و به دست همین دولت بود که آنچه را که آمریکا و انگلستان برنامه کرده بودند، صورت گرفت.

شاهنشاه آریامهر به اسد الله علم می گویند:

«... انجام این کار [مقصود روی کار آوردن دولت ستون پنجم است] به معنای درگیر شدنشان با میلیون ها سرباز و هزینه خدا میداند چقدر، پول است. هیچ وقت جرات چنین کاری را در اینجا، درست در همسایگی روسیه شوروی ندارند...» دهم خرداد ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)

آری، کشورهایی که دارای ستون پنجم قوی در کشور های دیگر هستند، نیازی به جنگ فیزیکی و اعزام سرباز ندارند. بنا برنوشته ها، آخوند شریعتمداری ۱۳ میلیون مقلد و پیرو داشت که هرچه می گفت برای آن گروه عظیم، وحی منزل بود. حیوانات دیگر نظیر خوانساری و گلپایگانی هم، همینطور، ودرراس این حیوانات، حیوان وحشی دیگر یعنی خمینی هم چند

^{۲۹} - آنگاه گروهی بی وطن و بسیاری از روزنامه های آن زمان مرتبا اعلام می کردند(هنوز هم می کنند) شاه «نوکر» غرب بود!! چگونه چنین ادعائی می تواند درست باشد؟ ح-ک

میلیون مرده داشت و زنجیر همه این حیوانات هم در دست وزات خارجه انگلستان بود. در چنین شرایطی نیاز به اردوکنشی نظامی هم نبود!!

سفیر آمریکا همین مطلب را در ملاقات با علم در میان گذاشته است، باهم آنرا می خوانیم:

«... صحبت به تروریسم کشانده شد. در پاسخ به سوالات سفیر در باره منشاء آن اظهار داشتیم که این حرکت به طور کلی و به وضوح در نتیجه تحریکات خارجی است.

در جواب گفت، ما نباید نارضایتی عمومی را در ایران نادیده بگیریم (!)

گفتم اکثریت جمعیت مارا کشاورزان و کارگران و متخصصین طبقه متوسط تشکیل می دهند، هیچیک از این گروه ها، دلیل زیادی برای شکایت ندارند.

سفیر پاسخ داد که باوجود این، عده ای آرمانگرای متعصب وجود دارند که مصمم به اعتراض علیه تقریباً هرچه ما کرده ایم هستند. من هم با نظر او کاملاً موافق بودم...»
دوم خرداد ۱۳۵۴ (۲۵۱۴)

سفیر آمریکا، خواسته است به علم بگوید که رضایت کارگران، کشاورزان، متخصصین و حتا همه مردم کوچه و بازار هم شرط نیست، زیرا آنها تحت انقیاد و اسارت فکری چند آخوند و متعصب مذهبی قراردارند که آنها باهر اقدام شاه مخالفند.

کشوری که افسار این آخوند هارا بدست دارد، و کشوری که یک ستون پنجم به نام «جبهه ملی» در اختیار دارد، موفقیتش در تحقق آنچه که درایران می خواست، حتمی است.

البته، در ظاهر همه چیز روال عادی داشت. کارتر به وسیله سفیر کشورش از شاهنشاه ایران دعوت به مسافرت به آمریکا می کرد. راکفلر [تلسون] در مقام معاونت ریاست جمهوری درسخرانی خودش در ایران، شاهنشاه را با «اسکندر مقدونی» مقایسه می کرد. در یادداشت های علم، ذیل یادداشت روز ۶ فروردین ۱۳۵۵ (۲۵۱۵) آمده که راکفلر گفته است، باید چند سالی شاهنشاه را به ما امانت بدهید، سریعاً به ما یاد خواهد داد که چگونه بر آمریکا حکومت کنیم. و کیسینجر [هنری] درنامه ۱۱ اکتبر سال ۱۹۷۶ به شاهنشاه ایران می نویسد:

«... شنیدن تمجید از مساعی انسان، همیشه لذت بخش است، ولی وقتی از سوی کسی با بینش ودرایت آن اعلیحضرت باشد، در واقع موجب افتخار است...»
۲۶ مهرماه ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)

ولی جنگ ابعادی وسیع ودرجبهه ستون پنجم آمریکاو انگلستان درایران و جهان، علیه شاهنشاه ایران ادامه داشت.

از فتوای محکومیت مارکسیسم

تا فتوای عدم مشروعیت سلطنت (!)

مساله قابل تعمق و قدری هم تاسف آوراین است که درسالهای مورد بحث، نه تنها از نقش ستون پنجم انگلستان، یعنی آخوند، غافل ماندند، بلکه با آنکه علایم مشهودی از مخالفت آنها با برنامه های اصلاحی و مترقیات شاهنشاه ایران وجود داشت، و این علایم سابقه خرداد ۱۳۴۲ (۲۵۰۲ = ۱۹۶۳) را نیز یدک می کشید، واز نظر سابقه تاریخی هم تردیدی دروابستگی این گروه آخوند به سیاست انگلستان نبود، معهداً از جانب شاهنشاه در بذل عنایت به این آخوند های بی شرم لحظه ای فروگذار نمی شد. نمونه این مساعدت ها، صرفنظر از اسناد بسیار، از آنجا که تحقیق ما محدود به یادداشت های علم است، از همین یادداشت ها آورده می شود:

خوانساری در سال ۱۳۵۴ بوسیله علم از حضور شاهنشاه تقاضا می کند که چند آخوندی که به حکم دادگاه به علت ضدیت با سیاست دولت و شاه، محکوم شده اند، عفو شوند. شاهنشاه هم موافقت می فرماید. متقابلاً از خوانساری خواسته می شود که جزوه ای درباره مارکسیسم و مخالفت اسلام با آن بنویسند، خوانساری هم موافقت و تعهد می کند. باوجود مراجعات

مکرر علم، خوانساری از تعهد خود مبنی بر محکوم کردن علنی مارکسیسم اسلامی شانه خالی میکند، و ادعا می کند که هنوز وقتش نرسیده است! شاه گفت: «چیزی را که نمی فهمم این است که آیا آیت الله به این خاطر شانه خالی میکند که تروریست ها خیلی قدرتمندند؟» علم در پاسخ گفته: «که ایدا این طور نیست، فقط به این خاطر است که خوانساری محافظه کار، احمق، و حقه باز است، طبیعت انسان که عوض نمی شود.» سه شنبه ۱۴ بهمن سال ۱۳۵۴ یادداشت های امیر اسدالله عم

این آخوند بی شرم هرگز جزوه ای را که تعهد کرده بود، و وظیفه اسلامی او هم بود، منتشر نکرد و برعکس فتوای عدم مشروعیت و طاعوت بودن همان شاهی را صادر کرد که آنهمه به او وامثال او یاری داده بود.

«خویی» از عراق به وسیله «میلانی» با واسطه «علم» به عرض شاهنشاه آریامهر می سراند که در عراق مورد ایدای رژیم بعثی عراق قرار گرفته است، و محتاطانه می پرسد که آیا می تواند به ایران پناهنده شود؟ شاه گفت: «البته بگذارید بیاید، ما گذشته هارا فراموش میکنیم و از ایشان توقعی نداریم.» ۲۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ یادداشت های امیر اسدالله علم

خویی در سال ۵۴ از شاهنشاه ایران تقاضای حمایت و یاری میکند، شاهنشاه به دولت دستور حمایت و یاری از خویی را می دهد، و باز در همان سال توصیه شاهنشاه ایران را به دولت عراق تقاضا می کند تا موانعی را که رژیم عراق برای فعالیت های مذهبی و درسی خویی ایجاد کرده بود بردارد. شاهنشاه باز هم به این درخواست عنایت می فرمایند، ولی همین آخوند خویی در سال ۵۶ و ۵۷ در کنار شریعتمداری، گلیپگانی، و خوانساری فتوای عدم مشروعیت رژیم سلطنتی ایران را صادر کرد.^{۳۰}

این آخوند های بی شرم و بی صفت، شاهنشاه رئوف و انسان به دردشان نمی خورد، «ظل السلطان» مانند لازم داشتند که شکم پاره کند.

آخرین اولتیماتوم آمریکا:

فورد رییس جمهوری آمریکا در تاریخ ۲۹ اکتبر ۱۹۷۶ نامه ای به شاهنشاه ایران نوشته که بسیار، بسیار با اهمیت است، و در واقع آخرین اولتیماتومی است که آمریکا به ایران، در رابطه با نفت و مسائل تابعه آن داده است.

این نامه نیز همانند نامه های نیکسون به شاهنشاه ایران و نامه اول فورد، در جراید و یا کتب نفت منتشر نشده است، و در معنی تا قبل از انتشار یادداشت های علم، کسی از مفاد آن مطلع نبوده است. شاید آقای جمشید آموزگار از این کلیت مستثنی بوده باشد.

متن اولتیماتوم چنین است:

«اعلیحضرتا:

تصمیم شما مبنی بر اینکه در اجلاس اوپک، در «بالی» [جزیره] در ماه مه، بر افزایش بهای نفت پافشاری نکنید، عملی سیاستمدارانه بود که در تعیین نتیجه آن اجلاس حائز اهمیت می باشد.

احتراز از افزایش بهای نفت از چنان اهمیتی در حفظ بهبود اقتصادی جهان که اینک در شرف آن هستیم برخوردار است که با نوشتن این نامه خواهان رهبری سازنده مداوم شما به منظور ممانعت از چنین افزایشی می باشیم.

۳۰ - یکی بچه گزرگ می پرورید چو پرورده شد خواجه را بر درید،

- ای ملت حق نا شناس؛ یک باره گشتی نا سپاس - ح-ک

نگرانی من از این جهت است که روند های مساعد در راستای بهبود اقتصادی به وسیله اثرات منفی تورم و عدم موازنه پرداخت های حاصله ای افزایش جدید بهای نفت برعکس شود.

تعدادی از کشور های صنعتی مهم که مشکلات اقتصادی و خطر بی ثباتی سیاسی مرتبط با آن را تجربه می کنند، در صورتی که سال آینده با افزایش جدید بهای نفت روبرو شوند، با مشکلات اقتصادی باز هم جدیدتری مواجه خواهند شد.

بنابراین ماهیت آسیب پذیر و نامساوی بهبود اقتصادی جهان مستلزم این است که ملت های مسئول از اقداماتی که آنها را به مخاطره می اندازد، احتراز کنند.

کسینجر [هنری] وزیر امور خارجه در مذاکراتش با شما در ماه اوت گذشته از نگرانی شما در مورد نیاز به حفظ همکاری های نزدیک بین دو کشورمان، به رغم مخالفت کنگره و سایر محافل، مطلع شد. همتاطور که وزیر خارجه به عرض شما رسانید، این دولت مصمم به ادامه همکاری با کشور شما در ارتباط با گسترش تشکیلات نظامی و دستیابی به اهداف توسعه اقتصادی تان می باشد.

اطمینان دارم که شما کاملاً در جریان مقاومت موفقیت آمیز دولت در برابر کوشش های کنگره در مقاومت از فروش هواپیمای اف - ۱۶ و سایر تجهیزات به ایران قرار گرفته اید. لیکن درگیری با بعضی از بخش های افکار عمومی آمریکا درباره این موضوع به هیچوجه حل نشده، و ترس من از این است که سال آینده فشار بیشتر و بزرگتری وارد خواهد آمد.

با همکاری مشترک، ما می توانیم بر این فشار فایق آییم و روابط نزدیک بین دو کشورمان را تحکیم بخشیم. لیکن حمایت ایران از تصمیم اوپک به افزایش بهای نفت در این زمانه، بهانه را به دست آن کسانی خواهد داد که روابط ما را مورد حمله قرار داده اند.

باتوجه به این وضعیت تصور می کنم نتیجه اجلاس دسامبر اوپک عواقب گسترده اقتصادی و سیاسی در برداشته باشد.

بنابراین از اعلیحضرت تقاضا می کنم هنگام تصمیم گیری در اینباره، این نگرانی هارا مورد توجه

شنبه آبانماه ۱۳۵۵ - یادداشت های امیر اسدالله علم.

جدی و مثبت خود قرار دهید.»

نقدی بر اولتیماتوم آمریکا :

۱- انتظار فورد از شاهنشاه ایران در جهت قبول رهبری اوپک در ممانعت از افزایش بهای نفت، رساگر این مفهوم است که آمریکا شاهنشاه ایران را مسئول و عامل افزایش بهای نفت در اوپک میدانسته اند که اکنون رهبری متقابل آن، یعنی جلوگیری از افزایش را هم، از شاه درخواست می کنند.

۲- درنامه جerald فورد، صحبت از «ملت های مسئول» شده است، و آنها، به احتراز از اقداماتی که اقتصاد جهان را به مخاطره می اندازد، دعوت شده اند.

به نظر می رسد که این نکته با اهمیتی است. در قسمت های اول و بعدی نامه فورد، مخاطب شاهنشاه ایران و مسئولیت ها هم متوجه معظم له شده است، ولی می بینیم که در این قسمت از نامه یکباره صحبت از «ملت های مسئول» شده است.

فورد در این نامه بطور غیر مستقیم جواز فعالیت های «ستون پنجم آمریکا» را در ایران و جهان، علیه شاهنشاه ایران صادر کرده است تا با مقاومت در مقابل اقدامات شاهنشاه و درحد وسیعی که منجر به شورش ۵۷ گردید، از خود رفع

مسئولیت کند و نقش فعالانه آمریکا و متحدان را برای حفظ مطامع کشور های صنعتی جهان برعهده بگیرند که خوب هم گرفتند.

۳- فورد در این نامه، همانند نامه سابقش و همچنین نامه نیکسون، افکار عمومی مردم آمریکا را بهانه کرده است، و صریح و روشن به شاه اعلام کرده که سال آینده، یعنی سال ۱۹۷۷، افکار عمومی مردم آمریکا فشار بیشتری به دولت آمریکا خواهد آورد، که دیدیم همان طور هم شد.^{۳۱}

جرالد فورد در این نامه نگفته است که فشار می آورد که چه بشود؟! ولی معلوم است که فشار در جهت توقف فعالیت ها و تلاش های شاه ایران برای حفظ و تامین منافع هرچه بیشتر ایران از منابع نفتی خود است. خوب، ابعاد این فشار وقتی با نامه و درخواست و وساطت کیسینجر حل نشد، به چه صورتی جامع عمل بخود می پوشاند؟ طبیعی است که با «جنگ فیزیکی» و یا با به کار انداختن ستون پنجم!

۴- فورد در این نامه «حرف آخر»ش را به عرض شاهنشاه رسانده است، و به صراحت گفته است که هنگام تصمیم گیری در اوپک برای افزایش بهای نفت، به فکر سرنوشت سلطنت، خودتان، و آینده کشورتان هم باشید.

۳۱ - قابل تامل است که افکار عمومی کشور هائی همانند آمریکا، به ویژه آمریکا، به وسیله روزنامه ها و تلویزیون ها فقط با یک اشاره دولت حاکم (وزارت خارجه و یا منابع دیگر) تهییج می شوند و ساخته و پرداخته می شوند و گرنه مردم آمریکا در بسیاری موارد جز فوتبال و سگس توجه چندانی به مسایل بین المللی ندارند. ولی این مسئله در آن زمان از مردم ایران پنهان مانده است و احساسات ملی تهییج نشده است و بجای آن آخوند در بالای منبر به تهییج و شستشوی مغزی مردم مشغول بوده است. میدان خالی بوده و «این سگ» های رها شده انگلستان از ابزار های «سگ دوانی» بهره گرفته و هیجان نمایش «سگ دوانی» را هم زیاد کرده اند. ح-ک

... و اما پانخ شاهشاه ایران

در فصل گذشته، متن آخرین اولتیماتوم جerald فورد، رئیس جمهوری ایالات متحده آمریکا، به شاهنشاه ایران را مرور کردیم، اکنون ببینیم شاهنشاه آریامهر در پاسخ نامه آقای فورد چه نوشته اند:

«... همانطور که استحضار دارید، ایران در اجلاس سازمان [اوپیک] در ماه مه روی افزایش بهای نفت اصرار نورزید، آنهم به رغم این که بسیاری از کشور های صادرکننده عضو اوپیک ثابت کرده بودند که کشور هایشان قوه خرید خود را از دست داده اند.

در «بالی» [جزیره] امید ما این بود که وضعیت اقتصادی دنیا بهبود یابد و ضمناً کنفرانس پاریس، بین شمال و جنوب، منجر به برخی رویدادهای اساسی به نفع همگان شود.

آقای رئیس جمهوری، در ارتباط با اشاره شما به پیشرفت دستیابی کشور های صنعتی در کنترل تورم، باید تذکر دهم که ممکن است این امر در مورد ایالات متحده آمریکا، جمهوری فدرال آلمان و ژاپن صدق کند. از سوی دیگر، ما میدانیم که اقتصاد کشورهای توسعه یافته جهان، بیمار و در وضعیت وخیمی است. ما ضمناً از انگلستان، فرانسه، ایتالیا هم کالا می خریم و می بینیم که تورم آنها به شدت بالا می رود. گهگاه حتا به میزان بیش از ۲۰ درصد.

من می دانم که موازنه پرداخت های آنها وخیم است، اما یقیناً این امر خودکشی ما را بخاطر پرداختن بهای شکست یا عدم توانایی آنها به سروسامان دادن اوضاعشان، توجیه نمی کند.

جناب آقای رئیس جمهوری: بدون شک شما به علاقه قلبی من در حفظ روابط نزدیک بین دو کشورمان واقفید. لیکن چنانچه در کنگره وسایر محافل، مخالفت هایی علیه دیدن ایرانی مرفه و از لحاظ نظامی قوی وجود داشته باشد، منابع دیگری هم هستند که ما می توانیم به آنها رو بیاوریم، زیرا که زندگی ما دردست آنها نیست. چنانچه این محافل غیر مسئولند، دیگر جای امیدواری نیست، اما چنانچه مسئول باشند، یقیناً بعدها از نحوه برخوردشان با کشور من تاسف خواهند خورد.

هیچ چیز ما را بیش از این لحن تهدید آمیز برخی محافل و طرز رفتار پدرسالارانه به واکنش تحریک نمی کند.

جناب آقای رییس جمهوری: چنانکه شما هم بدون شک موافقید، ایران همیشه پیرو سیاست خویشتننداری و میانه روی بوده لیکن وضع غیر قابل تصور اقتصادی بعضی از کشورهای غربی طوری است که اگر ما به تهی کردن این ثروت فنا پذیر و گرانقدرمان بپردازیم فقط به این خاطر که اجازه دهیم این کشور ها به سیاست بازیها و عدم قاطعیت در تصمیم گیری ادامه دهند، تاریخ ما را نخواهد بخشید. با وجود این، آقای رییس جمهوری، می توانید مطمئن باشید که ایران در شورای کشور های اوپیک روش بسیار معتدلانه ای اتخاذ کرده است...»

دوباره و چند باره بخوانید..

پاسخ شاهنشاه ایران را به رئیس جمهوری آمریکا، هریار که بخوانیم بیشتر احساس شرمساری از خود می کنیم، و پیش از پیش، تجلیل ها و ستایش ها نثارش می کنیم. و به ماهیت شورش ۱۳۵۷ (۲۵۱۷ = ۱۹۷۹) وانگیزه آمریکا و انگلستان در تدارک آن، و جا به جایی رژیم سلطنتی ایران با این رژیم منحوس خرابکار بیشتر آگاه می شویم، و به «ریش» آنها که شورش ۵۷ را «انقلاب مردم» میدانند، و یا مسائل داخلی کشور را سبب آن میدانند، خندیدنی همراه با تاسف خواهیم داشت.

شاهنشاه آریامهر در این نامه صریح و قاطع، اولتیماتوم فورد را مردود دانسته اند، و درخواست فورد را نوعی خودکشی ایران برای بهبود اقتصادی کشور های صنعتی توجیه فرموده اند.

شاهنشاه ایران در این نامه آمریکا را تهدید می کنند که ادامه این روش نه چندان دوستانه کنگره، مارا به سوی منابع دیگری سوق خواهد داد. یعنی تهدیدی که آمریکا از صحبت آن – تا چه رسد به تحقق آن- حقیقتا واهمه داشت. این تهدید، تنها در این نامه جوابیه نیست، بارها به سفیر آمریکا نیز گوشزد شده بود.

شاهنشاه ایران در این پاسخ، غرور ملی ایرانی را در احترام به شاه یادآور شده اند، و در عین حال نامه فورد را تهدید آمیز و پدرسالارانه و مستحق واکنش شدید دانسته اند.

نکته جالب در این پاسخ در پایان نامه است که شاهنشاه ایران روش ایران را در رهبری اوپک برای افزایش بهای نفت، روشی معتدل دانسته اند، که مفهوم مخالف آن این می شود که ایران می توانست در افزایش بهای نفت روش های دیگری هم بکار گیرد.

تاسف مقامات مسنول آمریکا در برخورد با ایران شاهنشاهی که مورد تاکید شاهنشاه آریامهر قرار گرفته است، اگر آن روز ها چندان قابل توجه نبود، امروز همان چیزی است که تحقق یافته است و به کرات از جانب شخصیت های سیاسی همین کشور آمریکا عنوان شده است.

شاهنشاه ایران در این پاسخ، رعایت خواست آمریکا را «خیانت به تاریخ و ملت ایران» دانسته، و با عنوان کردن «تاریخ مارا نخواهد بخشید» درخواست آمریکا را بطور جدی و محترمانه رد کرده اند.

شاهنشاه در این نامه جوابیه، فورد را متوجه مقاصد پنهان آمریکا در مقابله با ایران ساخته اند، و توجه داده اند که منظور اصلی آمریکا و کشور های صنعتی بر این پایه است که ایران ویا هرکشور جهان سومی به رفاه اقتصادی که مقدمه صنعتی شدن است نرسد، و جایی در کنار کشور های صنعتی و نیمه صنعتی پیدا نکند.

این حقیقت دردناک را شاهنشاه ایران تنها به فورد ننوشته اند، در کتاب های «ماموریت برای وطنم» و «بسوی تمدن بزرگ» هم عنوان کرده اند، و صریح و آشکار در سال ۱۳۵۶ در مصاحبه با «کیهان» با مردم کشور در میان گذاشتند و فرمودند:

«... چرا مردم ایران نباید بیشتر مصرف کنند. مردم ایران، کارگران ایران، حتما باید سطح مصرف بهتری داشته باشند. چطور فرانسوی می تواند سالی ۸۷ کیلو گوشت مصرف کند و آمریکایی سالی ۱۳۰ کیلو گوشت بخورد، اما وقتی ایرانی می خواهد به سطح مصرف گوشت اروپا نزدیک شود، فوری می گویند حق نداری غذا بخوری. ما این را قبول نمی کنیم. ما محرومیت و فقر را برای مردم خود نمی خواهیم. تامین یک زندگی خوب و انسانی برای همه مردم، با آن جامعه مصرفی که مورد انتقاد است فرق دارد.»

مهم این است که همه بدانند که اگر یک ایران درجه سوم و یا چهارم می خواهند، ما زیر بار نمی رویم. ما چیزی از یک ایران درجه یک را قبول نمی کنیم. اگر آنها هم قبول داشته باشند، پس باید خواست های ما انجام شود. اگر قبول نداشته باشند، آنوقت من باید بنشینم و برای حفظ مصالح مملکت، مملکتی که باید درجه یک باشد فکرهایم را بکنم.» (مصاحبه شاهنشاه آریامهر با کیهان - چاپ تهران)

آری، مردم از اولتیماتوم آمریکا و پاسخ شاهنشاه ایران مطلع نشدند، ولی آیا از مصاحبه با کیهان هم مطلع نشدند؟؟!

تصور می فرمائید واکنش توده مردم تشیع زده در مقابل بیانات صریح و میهنی پادشاهشان چه بود؟! (1)

حرکت «ناآگاهان» مردم در جهت امیال شیطانی آخوند که درحقیقت معنی، همان سگ های انگلستان بودند و هستند، شدت بیشتری یافت.

حرکت «آگاهان» کنفدراسیون دانشجویان و جبهه ملی عامل و جاسوسان آمریکا در داخل و خارج از کشور، در جهت هدف های تعیین شده از جانب آمریکا، سرعت گرفت. (اعتراف کریم سنجابی و کنفدراسیونی ها)

معادله ترقی عامل منفی:

شاهنشاه آریامهر در همان مصاحبه کیهان چاپ تهران فرمودند:

«.. مسیر مملکت ما مشخص شده است و هیچ عاملی نمی تواند جلو پیشرفت ایران را بگیرد...»

در این معادله نقش و قدرت مذهب و اسلام بازدارنده فراموش شده بود. اسلام و تشیع که مخالف جدی و اصولی با پیشرفت و برنامه های اجتماعی دارند، وقتی آلت مقاصد کشورهای خارجی که همان مقصد «عقب ماندگی ایران» را دنبال می کردند می کنند، قرار گرفتند، خیلی ساده و آسان مسیر مملکت را از سازندگی و ترقی، به سوی فقر و نیستی سوق می دهند، که دیدیم دادند.

در جامعه ای که مردم یامصاحبه و بیانات پادشاهشان را نمی خوانند، و یا اگر هم می خوانند جدی نمی گیرند، و به هر حال واکنش میهنی و سرافرازانه نشان نمی دهند، ولی همین مردم وقتی ابلیس کبیر گفت که «ما نیامده ایم که ترقی و رفاه بیاوریم، اینها و بیشتر از اینها زمان شاه بود، ما آمده ایم که اسلام بیاوریم»، یعنی فقر و عقب گرد به دوران بدوی را بیاوریم، مردم برایش تکبیر فرستادند، در چنین جامعه ای، مسیر مملکت را مذهب مشخص می کند و هیچ عاملی نمی تواند موجبات پیشرفت و ترقی مملکت را فراهم کند، و هرچه هم بکند بر روی آب است! برای آنکه مسیر مملکت و ترقی آن در جهتی قرار گیرد که هیچ عاملی نتواند آنرا متوقف کند، باید مردم را از اسارت تشیع خلاص ساخت.

در مقدمه کتاب «عمران خوزستان» آقای «احمد احمدی» می نویسد:

«.. یکی از کارهایی که سازمان در طرح آبیاری آزمایشی در خوزستان اجرا کرد، دادن کود شیمیایی با نظارت مروجان به قسمتی از اراضی بود، تا کشاورزان تاثیر کود را در افزایش محصول مشاهده کنند.»

پس از مدتی مشاهده شد که کشاورزان با مروجین همکاری نمی کنند و کود شیمیایی را که مجاناً به آنها داده شده بود را به کار نمی برند... با تحقیقاتی که بعمل آمد معلوم شد که عده ای از مالکان با نفوذ آخوند ها گفته بودند وقتی سر منبر می روید به مردم بگوئید این پودر سفیدی که سازمان در اختیار شما گذاشته است از جهنم آمده و ساخته شیطان است و در صورت استفاده از آن، محصول شما از بین خواهد رفت...»

این چنین جامعه ای، وقتی قابل جلوگیری است که با استدلال و یا هر طریق که لازم باشد، مردم تفهیم شوند که آن پودر سفیدی که ساخت شیطان است، همان تشیع است و در صورت بستگی به آن، نه مملکتی خواهند داشت و نه محصول و آسایشی.

آز آقای «هومر آبرامیان» سرپرست بنیاد فرهنگ ایران، در سیدنی استرالیا و مدیر جشنواره فرهنگی سیدنی، عبارتی خواندم که حقیقتاً مصداق مورد بحث است. نوشته است: «... کسی را که برای ما آبرو و بزرگی می خرید، گریان بیرون رانندیم و کسی که ما را بی آبرو، و ایران را ویران کرد، به پیشوازش رفتیم. با این مغز های سنگ شده چه می توان کرد؟...»



آمریکانده کارتر

«... امروز بعد از ظهر، یک ساعت و نیم با جوزف کرافت روزنامه نگار آمریکایی و دوست خوب ایران صحبت کردم. به من گفت: "دولت کارتر یقیناً علیه ما بر خواهد خواست، چون سیاست هایما با یکدیگر ناسازگارند. کارتر در طول مبارزاتی اش اعلام کرده بود که تراکم تجهیزات نظامی در خاورمیانه دیگر مطلوب نیست. او افزایش بهای نفت را به گردن ایران انداخته است. و به سوابق ما درباره حقوق بشر حمله کرده است." (نقل قول از کرافت است)... از کرافت پرسیدم برای حل این مسئله چه باید بکنیم؟ به عقیده او، شاه باید در اسرع وقت به دیدن کارتر در کاخ سفید برود. علاوه بر آن باید سفیرمان را در واشنگتن از کار برکنار کنیم. او با وضوح از حامیان حکومت پیشین است، و سفارتخانه را تقریباً به صورت باشگاه «پلی بوی» درآورده است. ... [علم در پاسخ می گوید] ... از اینکه کارتر باید تحت تاثیر تبلیغات دشمنان ما قرار گیرد، ابراز تعجب کردم. زندانیان ما کمونیست هستند، و در این کشور فعالیت های کمونیستی غیر قانونی است. این حرف که آزادی های سیاسی را سلب کرده ایم، تکرار طوطی وار شعار های دشمنان ما است، و اما در مورد خرید تسلیحات تصور من بر این است که کارتر آنقدر هوشمندی داشته باشد که قضاوت شتابزده نکند. اضافه کردم ولو آن که کارتر آنقدر احمق باشد که خیال رویارویی داشته باشد ما هم فاقد وسائل کافی تلافی نیستیم. آمریکا انحصار تولید اسلحه را ندارد. و ما همیشه می توانیم به فرانسه و آلمان روی آوریم، یا اینکه گازمان را با جنگ افزار های روسی مبادله کنیم...»^{۳۲}

گفتم، آقای کرافت، شما دوست ایران هستید، اما اگر به اینجا فرستاده شده اید که برای ما قدری کنید، باید رک و راست به شما بگویم که ما هیچ اهمیتی به عقیده دیگران نمی دهیم. می توانید خاطر جمع باشید که شاه کوچکترین قصدی ندارد که چه حالا و چه در آینده از آمریکا دیدن کند.^{۳۳}

کرافت اظهار داشت، با آن که او قبلاً نخست وزیر و بیشتر اعضای کابینه را ملاقات کرده، هیچکس به تندی من با او صحبت نکرده است.

در پاسخ گفتم که من کاری بیش از این نکرده که عقیده واقعی را به کسی که فکر می کردم دوست ایران است ابراز کنم. دیگر بخودت مربوط است که حرف های مرا چطور تفسیر کنید. [!!]

او گفت: "البته عقایدی که شما ابراز می دارید در واقع عقاید شاه است."^{۳۴}

^{۳۲} - جوزف کرافت هر قدر هم دوست ایران بوده باشد پیش از دوستی با ایران یک آمریکایی است و چون مسئله ناسیونالیسم در آمریکا بسیار تقویت شده است، چنین گفته های تهدید آمیزی گرچه به دوست گفته شود معهداً پس از بازگشتش به آمریکا می تواند با کسانی در میان گذاشته شود که منافعی با منافع ما اصطکاک داشته باشد. ابراز چنین مسائل مهم و تحریک آمیزی از یک دیپلمات باتجربه همچون اسدالله علم جای تعجب و پرسش دارد. ح-ک

^{۳۳} - در واژه دیپلماتیک پاسخ چنین پیشنهادی بایستی گفتاری شبیه این باشد: «مسئله بازدید از آمریکا را مورد بررسی دقیق قرار خواهیم داد، آنچه به صلاح باشد، انجام خواهد شد.» شاید پاسخ های تند و زننده علم یک دوست مثل جوزف کرافت را هم علیه ما شورانده است. ح-ک

^{۳۴} - عکس العمل را ببینید... همین یک جمله نشان می دهد چقدر به کشورش آمریکا و قانون اساسی آن کشور احترام میگذارد و مسلماً می تواند یک گرگ در لباس میش بوده باشد. ح-ک

در پاسخ گفتم: که چون خودش به حضور شاه شرفیاب شده در موقعیتی است که بتواند قضاوت کند نظریات من چقدر نزدیک به نظرات شاهنشاه هم هست. اما به او گفتم که از قبل کسی مرا برای این مصاحبه آماده نکرده بود، و در هر صورت شاه برای همه این جریان ها اهمیت چندانی قایل نیست [!!]

کرافت خیلی از این موضوع تعجب کرد و اظهار داشت که چیزهایی که من در باره دیدار شاه از آمریکا گفته بودم کم و بیش کلمه به کلمه حرف های خود شاه به او بود....^{۳۰} «

یادداشت های امیر اسدالله علم جمعه ۵ آذرماه ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)



«... شرفیابی. گفتگوهایم با کرافت را گزارش دادم. شاه از نحوه رویارویی من با او ابراز رضایت کرد و گفت آنها چطور می توانند آبروی کشور مرا نادیده بگیرند؟ چطور می توانند معاملاتی به ارزش ۴ میلیارد دلار در سال را دور بیندازند که در طول دهه آینده فراتر از ۵۰ میلیارد دلار خواهد رفت. دلم می خواست که نخست وزیر و اعضای کابینه هم مثل شما حرف زده بودند. در ادامه گفتم: که در حال حاضر در وسط مذاکره با وزیر تجارت شوروی برای خرید توپخانه دوربرد روسی هستیم و می توانیم تانک و هواپیما از اروپای غربی بخریم، آنوقت خواهید دید واکنش این آقایان آمریکایی چه خواهد بود.

مجدداً با کرافت ملاقات کردم. ادعا می کند که سفارت آمریکا در اینجا دولت ما را با این ادعا که کارتر چاره ای ندارد جز اینکه از سیاست های قبلی آمریکا در قبال ایران پیروی کند، گمراه میکند.. «
شنبه ششم آذر ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)

مقصود از سیاست های قبلی چیست؟

مقصود از سیاست های قبلی آمریکا در قبال ایران، همان سیاست و روشی است که نیکسون و بعد از او جerald فورد در رابطه با نفت دنبال می کردند.

اگر به نامه های آمرانه نیکسون و فورد به شاهنشاه ایران رجوع کنیم (به فصل های قبلی نگاه کنید) متوجه می شویم که در تمام این نامه ها، افکار عمومی مردم آمریکا بهانه اصلی برای اتخاذ سیاست مقابله با شاهنشاه ایران بوده است.

ناگفته پیداست که افکار عمومی مردم آمریکا برمی گردد به رسانه های گروهی آن کشور که آن رسانه های گروهی هم عموماً و با استثنایی بسیار کم وابسته به سازمان اطلاعات [سیا] و وزارت خارجه آن کشور هستند، وگرنه توده مردم آمریکا اصلاً نمی دانستند و حالیه هم نمی دانند که ایران در کدام قاره قرار گرفته است.

باری، دییم که نیکسون، دوست صمیمی شاهنشاه ایران، کسی که حتی تا لحظه حیات، وفاداری و تجلیل از شاهنشاه ایران را از یاد نبرد، در زمان ریاست جمهوری خودش در جهت سیاست و منافع شرکت های نفتی و رعایت سیاست (تحصیل نفت ارزان کیسینجر) در مقابل شاهنشاه ایران قرار گرفت، و بعد از او فورد هم همان سیاست ضد شاهنشاه ایران را دنبال کرد تا

^{۳۰} - در آموزش فروشندگان کالاهای بزرگ و گرانقیمت که در نظر است به امضای قرارداد منتهی شود معمولاً دو تن یکی به عنوان فردی ملایم و معامله گر و دیگری به عنوان سخت گیر و مقرراتی نقش «خوب» و «بد» را بازی می کنند. معمولاً قرارداد را با کسی که آسانتر قابل مذاکره است به انجام می رسانند، و معمولاً این نوع معامله به ضرر خریدار هم تمام می شود، زیرا تنشج های بوجود آمده از سوی فروشنده سخت گیر و مقرراتی خریدار را گیج می کند و نمی تواند تصمیم کامل و درستی را بگیرد و فروشنده ای که آسان تر بنظر می رسد نهایتاً نظرات کمپانی را به نفع شرکت اعمال می کند ولی مشتری گمان می کند بهترین معامله را انجام داده است. حق این بود آقای علم واژه های شاه را تکرار نکند و بجای آن بگوید، من حرف های شما را شنیدم مسلماً شما را به عنوان دوست می بینم و مطمئن هستم شما ضرر ما را نمی خواهید من جرات اینرا بخود خواهم داد تا با شاهنشاه در اینباره صحبت کنم، ولی قول نمیدهم بتوانم در تصمیماتی که منافع کشور ما را بخطر می انداز موثر بوده باشم، هرچه باشد منم ایرانی هستم. ح-ک

نوبت به کارتر رسید. کارتر شخص ضعیفی بود و خیلی بیشتر و راحت تر می توانست در جهت سیاست و مطامع شرکت های نفتی آمریکا اقدام کند.

خواننده گرامی:

شما در باب صمیمیت و دوستی نیکسون با شاهنشاه ایران خیلی می دانید، ولی شاید آنچه را که در زیر می خوانید را هرگز نخوانده باشید. علم می نویسد:

«... همراه سفیر آمریکا به بیرجند پرواز کردم، که دوشب ماندیم. صبح زود پنجشنبه یک گشت شش ساعته بر فراز بلوچستان و چاه بهار زدیم. فرصت کافی داشتم تا با او درباره تمام مسایلی که شاه گفته بود، صحبت کنم. پس از گفتگو درباره مصر و خاورمیانه به انتخابات قریب الوقوع ریاست جمهوری آمریکا پرداختیم و صحبت از این شد که شکست نیکسون ضربه سختی برای جهان آزاد خواهد بود.

در مورد جنبه های عملی انتخابات، سفیر تقاضایی از من کرد که حتی پنجاه سال دیگر هم نمی توانم آنرا برملا کنم. زیرا روابط دو کشور را به نحو جبران ناپذیری صدمه خواهد زد. هر چند جرات به روی کاغذ آوردن تقاضایش را نمی کنم. نشان دهنده آن است که نیکسون تا چه حد مایل است به شاه اتکا کند.

قول دادم پیشنهاد رییس جمهوری را به گوش شاه برسانم. و افزودم خوشحال می شویم که همکاری که از دستمان بی می آید برای او انجام دهیم...»
یادداشت های امیر اسد الله علم چهارشنبه ششم مرداد ۱۳۵۱ (۲۵۱۱)

ارزیابی بفرمایید که حد دوستی، اطمینان و اتکای نیکسون به شاهنشاه آریامهر بر چه پایه ای بوده که نیکسون چنان انتظاری را به وسیله سفیرش برای موفقیت در انتخابات ریاست جمهوری خود با شاهنشاه ایران مطرح می کند.

گرچه علم روشن نکرده که پیشنهاد چه بوده است ولی بطور حتم از چنان اهمیتی برخوردار بوده که نشانگر صمیمیت و علاقه و اطمینان نیکسون به شاهنشاه ایران بوده است. با این وجود، دیدید که چنین نیکسونی آن نامه آمرانه را درباره مخالفت با سیاست نفتی شاهنشاه ایران نوشت. زیرا که روسای جمهوری آمریکا مباحثان شرکت های بزرگ نفتی و صنعتی و سرمایه داران هستند و از خودشان هیچ اختیاری ندارند.

آقای امیر اصلان افشار، در یک گفتگوی رادیویی اظهار تعجب کردند که آمریکا «ریچارد هلمز» سفیر کشور را که دوست واقعی ایران بود و ایران را خوب می شناخت، تغییر داد و سالیوان را که از ایران هیچ آشنائی نداشت به جای او گمارد.

آقای امیر اصلان افشار [یک دوره سفیر در واشنگتن، در روز های شورش وزیر دربار] این مساله را بحساب اشتباه آمریکا منظور داشته اند. تحقیقات نسبت به «شورش ۵۷» نشان می دهد که یکی از حساس ترین اموری که در جهت براندازی رژیم سلطنتی ایران بکار گرفته شد، جابه جایی مهره های سیاسی چه در داخل ایران و چه در کادر وزارت خارجه آمریکا بود.

همانطور که آموزگار به جای هویدا، و دست آخر بختیار با توصیه لرد برآون به نخست وزیری رسید، در آمریکا هم مهره هایی که بتوانند سیاست شرکت های نفتی آمریکا در براندازی رژیم سلطنتی ایران را دنبال کنند، جای شخصیت هایی که مخالف براندازی رژیم سلطنتی ایران بودند را گرفتند و ویلیام سالیوان یکی از همان مهره های جا بجا شده با ریچارد هلمز بود.

برنامه ریزی شرکت های نفتی در جابجایی مهره ها برای مقابله با شاه ایران، حتا در زمینه انتخاب جیمی کارتر از حزب دموکرات، و پیروزی آن حزب در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا نیز کارساز بود.

حزب دموکرات با سابقه مخالفت با سلطنت و کارتر، شخصیتی که به راحتی می توانست آلت خواست های شرکت های نفتی گردد، جزیی از همان طرح جابجایی مهره ها برای مقابله با ایران و شاه ایران بوده اند.

دریادداشت های علم، قضاوتی نسبت به جیمی کارتر دیده می شود که اگر آن روزها محل گفتگو بود، امروز دیگر بحثی در اصالت آن قضاوت نیست. علم نوشته است:

«... این سطور را در هواپیمایی که به مقصد ژنو در پرواز است می نویسم. جیمی کارتر با اکثریت چشمگیری نامزد دموکرات هادرا انتخابات شده است. احتمالاً برنده [مقام] ریاست جمهوری خواهد شد که در آن صورت خدا می داند که چه فاجعه ای بر سر دنیا خواهد آورد. او چیزی بیش از یک بچه دهاتی نادان نیست...» شنبه ۲۶ تیرماه ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)

حاشیه:

در یادداشت های خصوصی «اسلامی نیا» که آقای طلوعی [محمود] به قسمت هایی از آن در کتاب «از فروغی تا بختیار» اشاره کرده، آمده است که اسلامی نیا به هویدا گفته است، آموزگار [جمشید] در فکر تغییر رژیم است. هویدا ناراحت می شود و با تعجب می پرسد که چی گفتی؟ اسلامی نیا می گوید تغییر رژیم!، و اسلامی نیا اضافه می کند که عرض کردم آموزگار ماموریت دارد رژیم شاهنشاهی را سرنگون کند. (اسلامی نیا این ماموریت آموزگار را ناشی از خواست آمریکایی ها میداند) مشروح در صفحات ۸۹۸، تا ۹۰۱ جلد دوم کتاب "از فروغی تا بختیار" ۳۶

توطئه کرافت!

دقت در رویداد های سالهای شورش نشان می دهد که انگلستان و آمریکا در حالیکه قاطعانه علیه شاهنشاه ایران و دستاورد های نفتی ایران برخاسته بودند، و در ابعاد وسیعی عوامل ستون پنجم خودشان را در جهت براندازی رژیم سلطنتی ایران، مامور ساخته بودند، ولی همچنان به سیاست، دوستی ظاهری، خیرخواهی ظاهری نسبت به شاهنشاه و منافع ایران ادامه می دادند و به اصطلاح شمشیر را از رو بستند تا به این طریق، یعنی در پناه فریب شاه، به هدف شوم و خودآسانتر برسند.

یکی از این نمونه ها که بر اساس خیرخواهی ظاهری، ضربه سنگینی به اعتبار شاهنشاه ایران زد، همان توصیه و اصرار کرافت در مسافرت شاهنشاه ایران در شرایط آنروزی، به آمریکا بود.

چنانکه خواندید، شاهنشاه ایران تمایلی به سفر به آمریکا برای ملاقات با کارتر در شرایط آنروزی نداشتند، ولی به هر حال اصرار کرافت با سابقه دوستی با ایران و شاه ایران، شاهنشاه را عازم آمریکا ساخت.

در همین سفر بود که ضربه سنگینی به اعتبار شاهنشاه ایران در آمریکا وارد شد، و افکار عمومی مردم آن کشور علیه شاه برانگیخته گردید.

ویلیام سولیوان، سفیر آمریکا در ایران، در کتابش [ماموریت در ایران] در توضیح این سفر می نویسد:

«... فاصله کوتاه بین محل فرود هلی کوپتر ها و کاخ سفید که با اتومبیل طی کردیم، بدون حادثه گذشت. وما در مدخل کاخ سفید در یک هوای روشن و آفتابی از طرف پرزیدنت کارتر و بانو مورد استقبال قرار گرفتیم. شاه و شهبانوی ایران به محل مخصوص میهمانان رئیس جمهوری هدایت شدند و بقیه در جاهایی که قبلاً تعیین شده بود، قرار گرفتیم به محض این که صدای شلیک ۲۱ تیر توپ به علامت احترام بلند شد، و دسته موزیک شروع به نواختن کرد، حرکتی در میان گروه تظاهر کنندگان مخالف شاه آغاز شد و به فاصله چند دقیقه گروه مخالف، صف پراکنده قوای پلیس را درهم شکستند و از مانع سستی که بین آنها و تظاهر کنندگان طرفدار شاه ایجاد شده بود عبور کردند و به سوی گروه های طرفدار شاه حمله ور شدند. پلیس که گیج شده و قدرت کنترل اوضاع را از دست داده بود برای متفرق کردن جمعیت از گاز اشک آور استفاده کرد. انفجار نارنجک های حاوی گاز اشک آور از ادامه زدوخورد جلوگیری کرد، ولی صحنه ای که به وجود آورد کمال مطلوب کسانی بود که می خواستند در مراسم استقبال رئیس جمهوری آمریکا از شاه، اخلاص ایجاد کنند.

۳۶ - هیچ بعید نیست همانطور که حسین فردوست در یک دوره شش ماهه در انگلستان با نظرات انگلیسی ها آموزش خیانت به شاه را می بیند، آموزگار هم آخرین پیام عملیاتی خویش را در پی گروگانگیری ساختگی توسط «کارلوس» از کنفرانس وین دریافت کرده باشد. ح-ک

علاوه بر خشونت صحنه آغاز درگیری و استعمال گاز اشک آور، باد ملایمی که می وزید گاز اشک آور را به طرف محل توقف شاه و رئیس جمهوری وسایر مستقبلین هدایت کرد و رئیس جمهوری در حالیکه اشک چشمان خود را با دستمال پاک میکرد، نطق خیر مقدم خود را ایراد کرد و شاه هم اشک ریزان به وی پاسخ داد...»

با آنکه تظاهرات و درگیری در برابر کاخ سفید بیش از چند دقیقه به طول نیانجامید، ولی تکرار این صحنه در روی تلویزیون های دنیا و صحنه غیر عادی اشک ریختن شاه و رئیس جمهوری آمریکا هنگام سخنرانی، نتیجه مطلوب مخالفان را به بار آورد و به نظر من پلیس با عدم مراقبت و پیش بینی کافی برای دورنگاهدشتن تظاهر کنندگان موافق و مخالف از یکدیگر، و به کاربردن گاز اشک آور، مخالفان شاه را بیش از حد انتظار درانجام مقصود کامیاب ساخت...»^{۳۷}

ماموریت درایران - ویلیام سولیوان - صفحه ۹۲

۳۷ - باید اضافه کرد برخی قسمت های نوشته آقای سالیوان نادرست است. تازه ازدواج کرده بودم و همسر من دریک سفر در آمریکا بسر میردیم که خبر شدید شاهنشاه و شهپانو به آمریکا تشریف می آورند. ما و بسیاری دیگر از نیویورک با اتوبوس خود را به واشنگتن رساندیم و شاید هزاران نفر از گوشه کنار آمریکا و حتا برخی از کانادا به واشنگتن آمده بودند. جمعیت استقبال کننده از شاهنشاه فوق العاده زیاد بود. ولی هنگامیکه اتوبوس ما از جلوی بخشی از چمن روبروی کاخ سفید رد می شد گروهی را دیدیم که پاکت بزرگ قهوه ای رنگی که چشم و دماغ آن سوراخ شده بود را بصورت نقاب به سرشان کشیده بودند و پلاکارد ها و نوشته های کوچکی که به چوب های بیس بال وصل شده بود را بالای سرشان داشتند. توجه جمعیت داخل اتوبوس را جلب کرد. ایرانیانی که متخصص تظاهرات نبودند باهم زمزمه کردند که انگار اتفاقی رخ خواهد داد. یکی زمزمه کرد «بوی خون می آید». برخی از بانوان نگران بودند از اتوبوس پیاده شوند. همه در چمن، روبروی این عده که در بخش بالاتری از چمن ایستاده بودند و شعار های ضد شاهنشاه میدادند، قرار گرفتند. هزاران نفر دیگر با مادران پیرشان و یا با کودکان خردسال به استقبال و پیشواز شاه کشورشان آمده بودند. ولی این گروه که بعدا معلوم شد در میان آنها کسانی مثل ابراهیم یزدی، صادق قطب زاده و محسن سازگارا، شاهین فاطمی و عوامل کنفدراسیون دانشجویی که با سیا ارتباط داشتند، گروهی کومونیست و مائویست که به اسلحه های سرد مسلح بودند با آمادگی قبلی و با وضعیتی که موضع گرفته بودند دنبال درگیری هستند. تنها چند پلیس اسب سوار آنهم در جلوی قسمتی که طرفداران شاهنشاه و شهپانو جمع شده بودند ایستاده بودند در حد فاصل بین این گروه تروریست و مردم استقبال کننده که همه با لباس فاخر و کت و شلوار و کراوات بودند وجود نداشت یک طناب که می شد براحتی از آن عبور کرد فاصله بین مخالفین و مردم عادی که پیرمرد و پیرزن و کودکان در میان آنها بودند را تشکیل میداد.

اول مقامات آمریکائی سعی کردند میهمانان عالیقدر را با اتومبیل به کاخ سفید بیاورند ولی از بس جمعیت زیاد بود و مخالفین مرتب برای جمعیت استقبال کننده شاخ و شانه می کشیدند مجبور شدند از هلی کوپتر استفاده کنند.

سر بزنگاه، در حالیکه مردم توجهشان به تشریف فرمائی بود، پس از آنکه معترضین پلاکارد های کاغذی و یامقوائی را از چوب های بیس بال کردند با همان چوب ها به مردم بی دفاع، در حالیکه بچه های خردسال در روی شانه های آنها و یا در بغلشان و یا درکالسگه ها بودند حمله کردند. پلیس اسب سوار برای مدتی طولانی بیش از چند دقیقه فقط ایستاده و به این جنگ یک طرفه تماشا می کرد و گاز اشک آور را وقتی بکار بردند که عده زیادی پیرمرد و پیرزن بی دفاع و کودکان حسابی کتک خورده و برخی به طوری جراحت دیده بودند که از ناحیه شکم و یا پایین تنه خون جاری بود - یکی از دوستان من چنان لگدی خورده بود که مثانه او صدمه دیده بود تا سه ماه خون ادرار می کرد - پس از این فاجعه تازه پلیس به فکر افتاد از گاز اشک آور استفاده کند.

وقتی یک فرد عادی که تازه از ایران رسیده از داخل اتوبوس و مشاهده وضع بفرکش می رسد که شورش رخ خواهد داد چطور پلیس مجهز و ماموران امنیتی نمی دانستند یک چنین جنگ یک طرفه ای بپا خواهد شد. اظهارات سفیر آمریکا آقای سالیوان نمی تواند بجز یک پوشش به کار پلیس کشورش با به عبارتی دروغ چیز دیگری باشد. همه مقدمات را آماده کرده بودند تا چنین حادثه ای رخ بدهد تا پیرو آن مسئله حقوق بشر را مطرح کنند.

آنتشب روزنامه ها خبر را طوری نوشته بودند انگار حضور طرفداران شاه موجب این درگیری شده است.

روز بعد هم که شاهنشاه برای سخنرانی به کنگره آمریکا میرفتند تظاهر کننده های ضد شاه را از شب قبل در روی پلکان کنگره و اطراف آن خوابانده بودند (شب بیرون و درکیسه خواب خوابیده بودند) وقتی استقبال کننده های ایرانی با اتوبوس رسیدند ماموران امنیتی وابسته به سفارت شاهنشاهی و ماموران دیگری که برای حفاظت از اوضاع به آمریکا آمده بودند به مردم عادی اجازه ندادند تا کنار خیابان به ایستند و مردم را برگرداند زیرا آنها پیش بینی کرده بودند باز به مردم حمله خواهد شد. باز هم پلیسی در خیابان نبود و اینبار نیز حمله رخ داد. ولی اینبار حمله کنندگان با ماموران امنیتی جودو و کاراته کار گارد های ایرانی طرف بودند و حسابی گوشمالی داده شده بودند. فردای آنروز رادیو تلویزیون ها اعلام کردند، فروشگاه های ورزشی مورد هجوم خرید و یا غارت چوب بیس بال قرار گرفته است و این چوب های بیس بال از جانب گروهی خود فروخته و پشت به میهن کرده دریک شهر غریب به سر مردم بی دفاع ایرانی کوبیده شده بود.

همه چیز آماده شده بود تا آن افتضاح بین المللی را و آن صحنه های خونین را درواشنگتن بوجود آورند و همه گناه را متوجه شاهنشاه و سیاست های حقوق بشر ایران بکنند. در حالیکه حمله کنندگان مخالفین و مزدوران بودند نه مردم بی دفاع. ح-ک

به این اشاره مهم توجه فرمایید:

مطلب بسیار با اهمیت و قابل تعمقی که باید در ردیف این تحقیق به یاد داشت این است که قبل از سفر شاهنشاه به آمریکا، سالیوان حضور شاهنشاه ایران شرفیاب می شود و دستور مذاکرات در آمریکا را مطرح می کند که مهمترین آنها مسنله نفت و بهای آن بوده است، ولی شاهنشاه در پاسخ می فرماید که در این خصوص آمادگی دارند که به هر سنوالی پاسخ دهند، یعنی مجددا سیاست نفتی ایران را مورد تائید و تاکید قرار می دهند. سالیوان با چنین برداشتی از قاطعیت سیاست نفتی شاهنشاه، و آگاهی کارتر از آن، برنامه مقابل کاخ سفید به شرحی که رفت تدارک می شود. (ماخذ کتاب سالیوان).

سرنخی برای رسیدن به حقیقت:

گزارش سالیوان در کتابش، سرنخی است که پیگیری آن می رسد به آنجا که اصرار «کرافت» دایر به مسافرت شاهنشاه ایران به آمریکا برای ملاقات با کارتر، و آنچه در مقابل کاخ سفید و اشنگتن صورت گرفت، طرحی از پیش تدارک شده بوده است.

آن ایرانیان مخالف شاه که آن صحنه زد و خورد را بوجود آوردند، چه کسانی بودند، جز کنفدراسیونی ها، که اگر آن روزها موجودیت و وابستگی آنها به سازمان «سیا» آمریکا معلوم نبود، امروز آشکار و واضح شده است.

چندی پیش، یکی از همین کنفدراسیونی ها در رادیو مدار بسته صدای ایران در لس آنجلس اعتراف کرد که در زمان شاه چهار بار سفارت ایران را در ایتالیا اشغال کرده بود. حال ایشان در آمریکا جا خوش کرده است، زیرا بعد از پیروزی شورش، شرکت های نفتی دیگر به کنفدراسیون دانشجویی احتیاجی نداشتند. این آقایان زبان دراز هم کنار گذاشته شدند.

«حمید شوکت» یکی از رهبران کنفدراسیون دانشجویی در سلسله مقالاتی که در کیهان لندن منتشر ساخت، مطلب بسیار با اهمیتی در باره ماهیت کنفدراسیون و سران آن مطرح ساخته است که بسیاری و بیش از همه سنگر از آنها بی اطلاع بوده است.

از جمله، می نویسد: «شاهین فاطمی، با نام علیمحمد فاطمی در کنار صادق قطب زاده در تمام خرابکاری های ضد شاه و ضدایران حضور و موقعیت رهبری داشت»

هم اضافه می کند که شاهین فاطمی در مصاحبه ای که نوار آن موجود است اعلام کرده است که از تابعیت ایران خارج و تبعه آمریکا شده است.

حاشیه:

شاهین فاطمی همان کسی است که در جبهه نجات در کنار امینی [دکتر علی] قرار گرفت و نشریه «ایران و جهان» را با بودجه آمریکائی ها منتشر ساخت و تظاهر به سلطنت طلبی هم می کرد، به مشابه همان تظاهری که «حسین مهری» می کند.

در اسناد سفارت آمریکا، جلد ۲۱ صفحه ۷۸، شاهین فاطمی با نام علیمحمد فاطمی معرفی شده، و در مقابل نام او شماره ۱۰۱۳۶۰۷۹ گذاشته شده است که برما معلوم نیست این شماره از چه باب است. در همان سند شاهین فاطمی به عنوان یک «منبع قابل اعتماد سازمان سیا» نامیده شده است.

در همان اسناد سفارت آمریکا آمده است که علیمحمد فاطمی [شاهین] رئیس انجمن دانشجویان ایرانی مقیم آمریکا و یکی از رهبران کنفدراسیون دانشجویان ایرانی است که ۳۹۰۰۰ عضو دارد.

ناگفته نگذاریم که تغییر نام کوچک «علیمحمد» به «شاهین» به این سبب از ناحیه او صورت گرفت که بسیاری که سابقه علیمحمد را می دانستند با نام شاهین فاطمی دچار تردید در شخصیت شوند.

باری همان سیاستی که علیمحمد فاطمی را با بودجه سیا وزیر نام سازمان ویا کنفدراسیون دانشجویی در مقابل شاهنشاه ایران قرارداد تا با تظاهرات به اصطلاح دانشجویی اعتبار ایران و شاه را برباد دهد، و دنیای خارج را علیه شاه ایران تحریک و تجهیز کند، همان سیاست هم «جبهه نجات» را تاسیس کرد، و شاهین فاطمی را مامور حضور و فعالیت در آن جبهه ساخت، تا با پول آمریکا مبارزه سلطنت طلبان را برباد دهد، که البته داد (پایان حاشیه)

... و اما هیچ میدانید که شعار تظاهرکنندگان مقابل کاخ سفید علیه شاهنشاه ایران چه بود؟

شعار، این بود: «شاه نوکر آمریکاست» [ماخذ: ماموریت در ایران - ویلیام سالیوان - صفحه ۹۱]

همین شعار در سال ۱۳۵۷ از حلقوم مذهبی های ایران با عبارت «شاه سگ زنجیری آمریکا است» بیرون آمد. خوانندگان گرامی که نامه های اولتیماتومی روسای جمهوری آمریکا به شاه ایران و پاسخ شاهنشاه را به آن خوانده اید، براستی در مقابل این شعار ها چه فکر میکنید، و در نهایت چه قضاوتی دارید؟

آیا میان شعار کنفدراسیونی ها، و شعار هایی که در سال ۱۳۵۷ توسط آخوند ها از جمله «گلپایگانی» داده شد، و برخی از آنها چنین است:

• «شاه ابلیس و سر سپرده بیگانگان است» [ماخذ: جلد هشتم «روحانیت» صفحه ۳۲۱]

• «باید با جهاد مقدس برضد سلطنت قیام کرد» [همان ماخذ صفحه ۲۷۰]

همسویی حرکت ستون پنجم آمریکا و انگلستان در ایران، در همان جهتی که اربابان آنها می خواستند، دیده نمی شود؟ در تکمیل بحث مورد توطئه «کرافت» و تظاهرات مقابل کاخ سفید و اشنگتن، توجه به چند نکته دیگر هم ضروری بنظر می رسد.

همانطور که استحضار دارید، گرچه تظاهرات در آمریکا آزاد است، ولی هیچ تظاهراتی نسبت به هیچ موضوعی و در هیچ محلی، بدون اجازه پلیس آمریکا، ممکن نیست.

به موجب قانون برگزاری هرنوع تظاهراتی در ایالات متحده آمریکا، باید هدفش، مسئولیتش، و محل آن مشخص و معلوم باشد، پلیس آمریکا نیز با رعایت مسایل ایمنی و سیاست کلی کشور، با اجازه تظاهرات را می دهد و یا نمی دهد.

در مورد تظاهرات مقابل کاخ سفید، پلیس آمریکا می توانست با توجه به حضور شاهنشاه ایران و رئیس جمهوری آمریکا و سایر شخصیت های آن کشور در فضای باز کاخ سفید برای ایراد سخنرانی، اجازه تظاهرات به موافقان و مخالفان در مقابل کاخ سفید ندهد، و مسایل امنیتی هم بهر حال این محدودیت را ایجاب می کرد، ولی چنین نکرده و برعکس با علم و اطلاع از عواقب این تظاهرات و آموزشی که سیا گرفته بود، نه تنها اجازه تظاهرات را داد بلکه از اقدامات احتیاطی هم عمدا غفلت کرد تا با استعمال گاز اشک آور، آن صحنه ای که پیش بینی شده بود را فراهم کند.

از نقش شاهین فاطمی و قطب زاده در آنچه در مقابل کاخ سفید روی داد صحبت شد و ارائه مستند هم درباره شاهین فاطمی گردید. اکنون این مستند هم قابل اضافه شدن بر آن تحقیق است که «ویلیام لوییز» از قول پروفیسور «ریچارد کاتم» (این شخص دوم از هواداران جدی جناح مصدقی شورش و از مخالفان رژیم سلطنتی ایران است) می گوید: «دانشگاه پیتسبورگ که زیر نظر سازمان سیا اداره می شود با اشخاصی به نام آقایان یزدی و قطب زاده و امیرانتظام تماس حاصل می نماید، و نامبردگان همواره از طرف سازمان جاسوسی سیا برای به انجام رساندن طرح های انقلاب تقویت می گردیدند. آنها به استخدام سازمان جاسوسی سیا در آمده و ماهیانه حقوق دریافت می داشتند که بتوانند در آینده نزدیکی ماموریت های سری خود را انجام دهند.» (ماخذ: سقوط شاهنشاهی ایران - صفحه ۹۸ تالیف داود شومر)

بخشی از این ماموریت های سری، اداره همان تظاهرات مقابل کاخ سفید بوده است.

درباره مصلحت اندیشی پلیس آمریکا برای صدور اجازه تظاهرات و یا ممانعت از آن می توان به این نمونه توجه کرد.

هنگامی که علی خامنه ای به اصطلاح رییس جمهوری بود، در رابطه با جنگ عراق و ایران به سازمان ملل متحد در نیویورک رفت. ایرانیان بسیاری خواستند به مناسبت نقض حقوق بشر از سوی رژیم غاصب، کشتار ایرانیان، شکنجه و زندانی کردن که کوس رسوایی آن در همه جراید کشورها، از جمله همان آمریکا، طنین داشت، در مقابل ساختمان سازمان ملل تظاهرات کنند. پلیس آمریکا با این تظاهرات مخالفت کرده و کوچکترین صدای اعتراضی علیه رژیم سفاک ویا شخص خامنه ای بلند نشد. نه گاز اشک آوری استعمال شد، و نه دوربین های خبرنگاران روی صحنه های زد و خورد، میزان شد.

چرا؟

برای اینکه سازمان سیای آمریکا در هنگام سخنرانی شاهنشاه ایران، چنان می خواست، و برای سخنرانی خامنه ای چنین!



پاس و ناامیدی

در بخش پیش از توطئه از پیش تدارک دیده شده شرکت های نفتی و سازمان سیای آمریکا در مقابل کاخ سفید صحبت شد، ولی فرصتی حاصل نگشت تا از کیفیت مذاکرات شاه و کارتر درباره نفت هم مطلع شویم.

ویلیام سالیوان سفیر ایالات متحده آمریکا در ایران، درباره آن مذاکرات چنین می نویسد:

«... پس از آغاز نا خوشایند [مقصود همان برنامه مقابل کاخ سفید است] بقیه برنامه مسافرت شاه در آمریکا به خوبی برگزار شد. در نخستین جلسه مذاکره، پرزیدنت کارتر نظرات شاه را در مسایل منطقه و جهان و روابط فیما بین جویا شد، و بادقت و حوصله به سخنان شاه که در حدود چهل و پنج دقیقه به طول انجامید گوش داد... [شاه] با آنکه هنوز کودتای کومونیستی در افغانستان روی نداده بود، پیش بینی می کرد که روسها از طریق افغانستان به طرف دریای عرب و اقیانوس هند پیشروی خواهند کرد...»

[سنگر: اسنادی حاکی از این است که سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) کودتای کومونیستی افغانستان را پیش بینی کرده و از آنچه در این زمینه می گذشت با اطلاع بوده است.]^{۳۸}

... شاه برای اثبات نظرات خود دلایلی هم داشت، و چنین به نظر می رسید که سخنان او، رییس جمهوری و مشاوران او را هم تحت تاثیر قرار داده است... مذاکرات رهبران دوکشور، رویهمرفته در محیط خوبی برگزار شد. شاه علاوه بر ملاقات هایی که با رییس جمهوری و مقامات عالیرتبه دولتی آمریکا داشت، با گروهی از سناتور ها و اعضای کنگره آمریکا، و همچنین جمعی از صاحبان صنایع و بانکداران آمریکایی که فعالیت هایی در ایران داشتند، ملاقات کرد.

شاه قبل از ضیافت رسمی شام و با موقع شناسی، تصمیم خود را دایر بر مخالفت با هرگونه افزایش قیمت نفت در کنفرانس ماه دسامبر اعلام داشت. اعلام این خبر از طرف شاه و استقبالی که از آن در وسایل ارتباط جمعی به عمل آمده، بر گرمی ضیافت شام کاخ سفید افزود. و سخنان محبت آمیزی بین سران دوکشور در این ضیافت مبادله شد...»

^{۳۸} - من سندی که دستخط اعلیحضرت شاهنشاه آریامهر بر آن نوشته شده بود را دیده ام. در سال ۱۹۷۳ در هنگامیکه آقای عباسعلی خلعتبری وزیر امور خارجه برای شرکت در اجلاس سالانه سازمان ملل متحد در نیویورک بسر می برد با آقای هنری کیسینجر ملاقاتی داشته که طی آن ملاقات آقای کیسینجر به لزوم توجه به غرب و به ویژه عراق که آن موقع هنوز تحت تسلط روسها بود اشاره می کند، میدانیم که آمریکا علاقمند بود ایران در یک درگیری فیزیکی، با عراق مقابله کند تا آمریکا بتواند از موقعیت بهره برداری کرده هم اسرار سلاح های ساخت روسیه که در اختیار عراق بود را بدست آورد و هم به چاه های نفت دسترسی پیدا کند- همان کاری که بعدا در آگوست سال ۱۹۹۰ به بهانه اشغال هفت ماهه کویت توسط عراق در کویت انجام داد و در ۲۰ مارچ سال ۲۰۰۳ به بهانه بالابردن قیمت نفت و استفاده صدام حسین از یورو (پول اروپا) بجای دلار آمریکا ولی در پوشش داشتن تسلیحات کشتار جمعی وارد خاک عراق شد- آن موقع شاهنشاه ایران بهیچوجه حاضر نبودند با هیچ همسایه ایران در گیر نظامی بشوند، زیرا کشور با سرعت زیادی در حال رشد اقتصادی بود و طرح های اقتصادی مانع از روشن کردن آتش جنگ بود؛ ولی آمریکائی ها به ویژه کیسینجر مایل بود هزینه این تسلط به عراق را ایران بپردازد با این ترتیب خود را هم از معرکه دورنگهدارد و هم گناه جنگ را به گردن شاهنشاه بیاندازد؛ که شاهنشاه در پاسخ آن نظر کیسینجر در پای گزارشی که آقای خلعتبری به تهران فرستاده بود دستخط فرموده بودند: «دوباره ملاقات کنید و به اینها تفهیم کنید ما نظر به شرق داریم، از غرب نگرانی نداریم» و منظور شاه همین مسئله حمله روسیه به عراق بود ح-ک

حاشیه:**نفوذ کلام شاه:**

در این قسمت از اظهارات ویلیام سالیوان، چند نکته وجود دارد که به نظر می رسد طرح آنها به جامعیت نسبی این تحقیق کمک می کند.

سالیوان اعتراف میکند که سخنان شاه، کارتر و هیات های سیاسی طرف مذاکره را تحت تاثیر قرارداد.

شخصیت سیاسی واجتماعی، و احاطه به مسایل جهانی شاه، عاملی بود که همواره کسانی را که طرف مذاکره با شاه بودند، تحت تاثیر قرار میداد و غالباً هم آن اشخاص در این خصوص اعترافاتی دارند، از جمله نیکسون، کارتر، راکفلر، کیسینجر و برج بای سناتور دموکرات آمریکائی که علم از قول این آخری نوشته است: «برج بای، شیفته شاه شده بود و ادعا می کرد که در دنیا رهبری که قابل مقایسه با شاه باشد، وجود ندارد.»

این قسمت از اعلام سالیوان موید این حقیقت است که کارتر و مشاورانش می دانستند که اگر شاه در سال ۱۳۵۷ (۲۶ آذرماه ۲۵۱۷) برای مذاکره با کارتر و شخصیت های سیاسی و نظامی آمریکا، عازم آن کشور شود، بطور حتم مشکلی در پیشبرد برنامه هایشان در براندازی رژیم سلطنتی ایران پیش خواهد آمد، و به همین دلیل با ترتیب دادن توطئه ای هم خروج شاه را از ایران فراهم ساختند و هم مانع حضور شاه در آمریکا و مذاکره سیاسی شدند. با این توضیح، که به وسیله سالیوان پیام کارتر را مبنی بر اینکه شاه در سفر به آمریکا در مذاکرات صلح کمپ دیوید هم مشارکت کنند، شاه را به سفر به مصر ترغیب، و سپس از اجازه ورود به آمریکا به بهانه مصالح آمریکا خودداری کرد.

(مشروح این مساله بسیار با اهمیت در مصاحبه جناب امیراصلان افشار با رادیو صدای ایران و یا سنگر شماره ۱۸۷ و ۳۳۲+۱۸۸ ملاحظه فرمائید)

استقبال رسانه های همگانی:

چنانکه ملاحظه کردید، اظهار نظر شاه در کنفرانس مطبوعاتی آمریکا دایر بر مخالفت با افزایش قیمت نفت در کنفرانس ماه دسامبر اوپک موجب استقبال رسانه های گروهی آمریکا شد. (نقل قول از سالیوان)

برای اینکه به ماهیت این استقبال واقف شویم، بجاست نگاهی زود گذر داشته باشیم به آنچه که همان رسانه های گروهی آمریکا، در مورد افزایش بهای نفت و شاه ایران می نوشتند.

آنها نوشتند:

«... مشکلات اقتصادی و تورم که گریبان اقتصاد آمریکا را گرفته، ناشی از افزایش بهای نفت توسط سازمان اوپک است که شاه ایران نقش فعالی در آن دارد...»

«... رسانه های گروهی دنیای غرب در مبارزه بی امان، مرا (شاهنشاه ایران) دیکتاتور مستبد و عامل شماره یک تخریب اقتصاد جهان غرب و برهم زن توازن اقتصادی دنیا معرفی کردند...» (پاسخ به تاریخ چاپ پاریس صفحه ۵۸)

«... در تابستان سال ۱۹۷۷ هنگامی که اقتصاد آمریکا یک دوران بحرانی و تورمی را می گذراند، افزایش قیمت نفت به عنوان یکی از عوامل تورم مورد بحث قرار گرفته بود. ایران یکی از صادرکنندگان عمده نفت و شاه یکی از پیشگامان افزایش قیمت نفت بود و به همین جهت روش شاه در برابر افزایش مجدد قیمت نفت که قرار بود در سازمان کشور های صادر کننده نفت اوپک مطرح شود، مورد بحث حادی شده بود...» (ماموریت در ایران- ویلیام سالیوان صفحه ۸۴)

«... من فراموش نمی کنم که بعد از نطق موهن و تهدید آمیز آقای سایمون، وزیر دارائی وقت آمریکا، درباره من و سیاست کشور های صادرکننده نفت، لحن مطبوعات غربی بتدریج تغییر یافت و مرا مسئول افزایش قیمت نفت، و گناهکار

اصلی دانستند. کوشش کردند نارضایی قابل فهم مردم عادی کشورهای غربی و از جمله رانندگان وسایل نقلیه را از گرانی قیمت بنزین به طرف من منحرف کنند، و مرا مقصر معرفی نمایند. اتومبیل سازان غربی فراموش می کردند که قسمت اعظم قیمت بنزینی که مصرف میکنند، یا عوارض و مالیاتی است که نصیب خزانه عمومی کشورشان می شود، یا سودی است که عاید شرکت های بزرگ نفتی می گردد. نفع همه در آن بود که مسئولیت خود را پنهان کنند، و شاه ایران را مقصر جلوه دهند...»

پاسخ به تاریخ - صفحه ۲۳۶

مفهوم اجتماعی چنین نوشته هایی جز این نیست که تا شاه در ایران برمسند قدرت است، مشکلات اقتصادی و سختی معیشت مردم آمریکا رفع شدنی نیست.

عجیب نیست که در همان زمان، خمینی نیز همان شعار جراید آمریکا را علیه شاهنشاه ایران تکرار میکرد.

سالیوان در کتابش می نویسد:

«... نوار سخنرانی ها و پیام های ... خمینی بود که از نجف به ایران فرستاده می شد و شبکه وسیعی در داخل ایران کار توزیع آن نوار ها را در سراسر کشور به عهده گرفته بود. در این سخنرانی ها که ابتدا در مجامع خصوصی و سپس در مساجد به گوش مردم می رسید، ... این پیام را در گوش مردم می خواند که همه بدبختی های شما از وجود شاه است، و تا شر او را از سر مملکت کم نکنید مشکلات و گرفتاریهای شما حل نخواهد شد...»

(ویلیام سالیوان، ماموریت در ایران صفحه ۱۰۰)

مخالفت با افزایش بهای نفت:

ناگفته پیداست که اعلام مخالفت شاهنشاه آریامهر با افزایش بهای نفت در کنفرانس ماه دسامبر اوپک، نه به معنای تثبیت بهای نفت است، و نه به معنای استرداد ویا عقب نشینی شاهنشاه از تز سیاسی تعیین بهای نفت به تناسب بهای دیگر فرآورده های صنعتی است.

این توضیح بجا است که وعده شاهنشاه ایران دایر به مخالفت با افزایش بهای نفت در مذاکره با کارتر، امری بی سابقه نبود، و نمی توان آنرا به نوعی سازش ویا عقب نشینی تشبیه کرد، زیرا که در اجلاس های گذشته اوپک نیز، همانگونه که در فصل های گذشته مورد اشاره قرار گرفت، یک بار نظر شاهنشاه ایران نسبت به لزوم تثبیت موقتی بهای نفت به قیمت گذشته، مطرح و مورد موافقت قرار گرفته بود. بنابراین، اگر چه مقامات آمریکائی و رسانه های گروهی از اعلام نظر شاهنشاه ایران استقبال کردند، ولی از آنجا که این موافقت شاهنشاه تامین کننده خواست شرکت های نفتی و رفع نگرانی های آنها نبود، لذا کماکان برنامه زمانبندی شده آن شرکت ها برای براندازی رژیم سلطنتی ایران دنبال شد. وانگهی، تز شاهنشاه ایران در تعیین بهای نفت بر معیار های اقتصادی حاکم بر بازار جهان قرارداد شد، و امری نظری و برپایه انتقام و کینه توری نبود.

اوضاع اقتصادی جهان در سال ۱۹۷۷، ایجاب نمی کرد که نسبت به بهای نفت در کنفرانس اوپک در دسامبر افزایشی صورت گیرد.

سالیوان در تایید این مورد می نویسد:

«... اوپک، هر سال دو جلسه برای بررسی وضع بازار های نفتی جهان، و تجدید نظر در قیمت نفت تشکیل می دهد، و در اواخر تابستان و اوایل پاییز ۱۹۷۷ آمریکا نگران اجلاس بعدی اوپک در دسامبر همان سال بود. اقتصاد دانان و کارشناسان امور نفتی با توجه به وضع اقتصادی جهان، و توازن عرضه و تقاضای نفت، بر لزوم تثبیت قیمت نفت و جلوگیری از افزایش آن تاکید می کردند و محافل اقتصادی آمریکا هم حکومت کارتر را تحت فشار قرار داده تا از دوستان آمریکا در اوپک بخواداز افزایش مجدد قیمت نفت، جلوگیری به عمل آورند...» ویلیام سالیوان - ماموریت در ایران صفحه ۵۸

یاس و ناامیدی:

امیراسدالله علم در یادداشت های خود می نویسد:

«... به رغم آنکه حال درست و حسابی نداشتیم، امروز صبح برای شرفیابی به کاخ رفتیم. برف به شدت می بارید، و اتومبیل فاصله کوتاه تا کاخ را با دشواری طی کرد. انتظار داشتیم شاه را سر حال ببینیم، اما در عوض او را بسیار مغموم یافتیم. در پاسخ به پرس و جوی من توضیح داد: "ما ورشکسته شده ایم، ظاهراً همه چرخ ها محکوم به توقف هستند، و ضمناً بسیاری از طرح های برنامه ریزی شده، باید معوق بماند. صادرات نفت احتمالاً تا حدود ۳۰ درصد تنزل می نماید. افزایش بهای اخیر هم دردی را دروا نمی کند، حتا معلوم نیست که بتوانیم نفت را به بهای افزایش یافته بفروشیم. چنانچه مشتریان همیشگی ما سعی کنند که از وضعیت فعلی ما سوء استفاده کنند، من چاره ای نخواهم داشت جز این که آنها را تهدید کنم که در لیست سیاه قرارشان خواهم داد. شاید در برابر چنین تهدیداتی تسلیم شوند"

در پاسخ گفتم: که این به هیچوجه اولین بار نیست که ما با چنین شکستی روبرو شده ایم، و اوبقیما بر این مشکل هم مانند بقیه مشکلات غلبه خواهید کرد.

گفت: [مقصود شاهنشاه است]، "خیلی دشوار خواهد بود، و بعد هم باز شروع کرد به بدو بیراه گفتن به «یمانی» به خاطر خیانت کردن به ما."

اشاره کردم که انگلیسی ها، بلژیکی ها، هلندی ها کسان دیگر هنوز هم حاضرند معاملات تهاتری در ازای نفت ترتیب دهند. گفت: "حداقل آب باریکه ای است، اما اصلاً معلوم نیست که در چنین معامله ای قیمت را چگونه تعیین خواهند کرد. اگر ما زیر نرخ تعیین شده نفت بفروشیم، به اوپک خیانت کرده ایم، و من از فکر چنین اقدامی اکراه دارم..."

یکشنبه ۱۲ دیماه ۱۳۵۵ (۲۵۱۵)

خیانت به تاریخ و ملت:

از بیانات شاهنشاه آریامهر به علم چنین استنباط می شود که شاه در مبارزه با شرکت های نفتی، احساس یاس و ناامیدی داشتند.

اسناد شورش ۵۷ و همچنین اشاراتی که در یادداشت های علم دیده می شود نشان می دهد که ناآرامی های داخل کشور - که شاهنشاه ایران دقیقاً میدانستند که محرک واقعی آن ناآرامی ها شرکت های نفتی هستند- عامل اصلی برای ناامیدی شاهنشاه در مقابله با شرکت های نفتی بود.

تردیدی نیست که اگر شاه با شرکت های نفتی کنار می آمد، از باب مثال، در سازمان اوپک نقش عربستان سعودی را تایید می کرد، و بخصوص از تز برابری بهای نفت با سایر فرآورده های صنعتی دست می کشید، مساله ناآرامی ها هم فروکش میکرد، ولی پاسخ این تدبیر را شاهنشاه آریامهر در پاسخ به اولتیماتوم فورد چنین داده اند: «چنانچه ما به تهی کردن این ثروت فنا پذیر و گرانقدرمان بپردازیم، فقط به خاطر اینکه اجازه دهیم این کشور ها به سیاست بازی ها و عدم قاطعیت در تصمیم گیری ادامه دهند، تاریخ ما را نخواهد بخشید...»

همانطور که شاهنشاه عقیده داشتند که یک پادشاه حق ندارد تاج و تخت خود را به قیمت دادن خون هم میهنانش حفظ کند، این عقیده را هم داشتند که نباید برای حفظ موقعیت و سلطنت خودش، به ملت و به کشورش، خیانت کند. عبارت «تاریخ ما را نخواهد بخشید» یعنی تاریخ با عنوان خیانت به ملت و وطن با ایشان روبرو می شد.

آقای «پشوتن. ر» در کتاب «حرکت با جبر» می نویسد:

«... در جلسه آخری که نمایندگان کنسرسیوم به اتفاق شریف امامی [جعفر] و علی امینی نزد شاه رفتند، و به شاه پیشنهاد قبول و موافقت با قرارداد را کردند، شاه گفت: «از سلطنت صرف نظر می کنم، ولی با این قرارداد ننگین موافقت نمی نمایم.»

۳۹ نمایندگان کنسرسیوم گفتند، کنسرسیوم تصمیم دارد به هرطریقی که لازم بداند جلو اقدامات ایران را مبنی بر اتخاذ سیاست مستقل نفتی بدون دخالت شرکت های نفتی را بگیرد، ولو آن که لازم باشد در آمد یکسال کنسرسیوم در این راه خرج گردد...»
حرکت باجبر - پشتون ر. صفحه ۱۶۶

آیا اگر شاهنشاه ایران اصلا مساله حاکمیت ایران را بر منابع نفتی خود مطرح نمی کرد، و همچنان قرارداد ۱۳۳۲ را محترم و برحق میدانست، و قول تمدید آنرا هم میداد، شرکت های نفتی و جهان صنعتی، در مقابل شاه قرار می گرفتند؟ ابداء. ابداء.

پروفسور «ماروین زونیس» استاد دانشگاه شیکاگو، که به زبان فارسی هم تسلط دارد، در سال ۱۳۴۱ در قم با خمینی ملاقاتی داشته است. او می نویسد:

«... در موقعی که از دیدار خمینی برمیگشتم، به این می اندیشیدم که این مرد بی سواد چقدر با اتکا به نفس سخن می گفت؛ مسلما او به تنهایی قادر نیست که با سلطنت پهلوی این چنین بی باکانه درافتد و بطور حتم یک شبکه سری و نا شناخته حامی او است.»

چندروز بعد تقاضای ملاقات با شاه ایران را نمودم، بادیدار سی دقیقه ای که با شاه داشتم به طور خلاصه نظریات و عقاید خمینی و ملاقاتی را که با او داشتم بیان نمودم. شاه در حالی که به زبان انگلیسی روانی صحبت می کرد، گفت: "... معمولا بعضی از کشور های خارجی می خواهند چنین آشوب های در مملکت ما باشد که من را مستعد به انجام خواسته ای خود نمایند."»
داوود شومر - سقوط شاهنشاهی ایران - صفحه ۲۴

چند سال بعد، ویلیام سالیوان در ملاقاتی که با شاهنشاه ایران داشته، همان نظر شاهنشاه را که در سال ۱۳۴۱ با پروفسور ماروین زونیس در میان گذاشته بودند، از زبان شاه می شنود، و آن را چنین در کتابش آورده است:

«... شاه مجموعه این حوادث را به عنوان قانون شکنی، و نقض حاکمیت دولت توصیف کرد، و می گفت طبقات مختلف اجتماعی از دانشجویان و کارگران گرفته تا بازاریان و عناصر وابسته به روحانیون شیعه به این جریان کشیده شده اند. اعتقاد او بر این بود که تظاهرات و فعالیت های که علیه رژیم انجام شده، طبیعی و خود جوش نیست بلکه برنامه از پیش طرح شده ای بر ضد رژیم است. شاه در تشریح و توضیح این نظر خود پای قدرت های خارجی را به میان کشید و گفت آنچه پیش آمده از حدود قابلیت و توانایی ک. جی. بی [سازمان جاسوسی شوروی پیشین] خارج است و باید دست اینتلجنس سرویس و سازمان سیا هم در کار باشد. شاه مخصوصا روی نقش انگلیسی ها در این ماجرا تاکید می کرد و می گفت انگلیس ها از بعد از ملی شدن نفت کینه او را به دل گرفته اند، و چون زیر بار شرایط آنها برای تمدید قرارداد کنسرسیوم نفت نرفته است دست به تحریک زده اند...»
ویلیام سالیوان ماموریت در ایران - صفحه ۱۱۰

امید شاه به چه بود؟

اکنون این سنوال در مسیر تحقیق قرار میگیرد که امید شاه در مبارزه با شرکت های نفتی به چه بود؟

در بررسی اسناد نفت در رابطه با شورش ۱۳۵۷ (۲۵۱۷ = ۱۹۷۹) این برداشت مشخص است که شرکت های نفتی از نظر خودداری از خرید نفت و یا مقاومت در مقابل قیمت گذاری موفقیتی نداشتند، بلکه تنها موفقیت شرکت های نفتی در تصاعد دادن به ناآرامی های داخل کشور، و تهییج افکار عمومی کشور های صنعتی علیه شاهنشاه ایران بوده است.

به یقین اینکه اگر شرکت های نفتی در برپایی ناآرامی ها و گسترش آن توفیق نمی یافتند، هدف نهانی شاهنشاه ایران در تعیین بهای نفت بر طبق معیارهای اقتصادی و متناسب با بهای سایر فرآورده های صنعتی تامین میگردید، ولی همانطور که می دانید نا آرامی ها چنان ابعادی یافت که اساسا مساله نفت را بکلی تحت الشعاع قرارداد.

۳۹ - بار اول نبود که شاه چنین ابرازی می کرد، در مورد آذربایجان گفتند: «اگر دستم را ببرند هرگز سند جدائی آذربایجان را امضا نمیکنم» ح-ک

امید شاهنشاه ایران تنها بر این پایه دور می زد که طبقه روشنفکر وتوده های وسیعی از مردم که از انقلاب شاه و ملت بهره مند شده اند، در فعالیت های شرکت های نفتی برای توقف برنامه های سازندگی کشور و در راس همه براندازی رژیم سلطنتی ایران دنبال میشود، مشارکت نخواهند کرد، سهل است که همچنان از رژیم سلطنتی ایران حمایت خواهند کرد.

ویلیام سالیوان هم به چنین امیدواری شاهنشاه ایران اشاره ای دارد و می نویسد:

«... شاه امیدوار بود که تکنوکرات ها و عناصر تحصیل کرده سرانجام به «حماقت» خود در پیروی از قشریون مذهبی پی ببرند و به عواقب استقرار یک حکومت مذهبی که به تمام آنچه در جهت مدرنیزه کردن کشور انجام گرفته، خط بطلان خواهد کشید، بیاندیشند... او همچنین اطمینان داشت که سطح بالای جامعه ایرانی خود به عدم لیاقت ملاها در اداره امور کشور پی خواهند برد، و این واقعیت را در خواهند یافت که یک حکومت مذهبی فرصت تازه ای برای نشو کومونیسیم فراهم خواهد آورد..»

ویلیام سالیوان - ماموریت در تهران - صفحه ۱۱۸

ظاهرا باید گفتگوی بین شاهنشاه ایران و سالیوان در روزهایی صورت گرفته باشد که شاهنشاه برخلاف باور قلبی خود، ناظر همکاری های طبقه روشنفکر [!] با قشریون مذهبی بوده اند که از آن همکاری با صفت «حماقت» یاد شده است.

آیا اشتباه محاسبه و برداشت بوده است؟

آیا میتوان گفت که در میان عملکرد مبارزه با شرکت های نفتی، شاهنشاه ایران قدرت ستون پنجم دشمن را در داخل کشور نادیده گرفته بودند؟

خیر! زیرا که علاوه برگفتگوهای خصوصی با امیراسدالله علم که نشانگر نگرانی های شاه از قدرت جهانی شرکت های نفتی است، در مصاحبه ای هم صریحا اعلام داشتند:

«... تاریخ نفت، پرماجرا ترین فصل تحولات اقتصادی و سیاسی بسیاری از ملل عالم در عصر حاضر است. فصلی مملو از تحریکات، توطئه ها، نشیب و فرازها، درگرگونی های سیاسی و اقتصادی، سوء قصد ها، کودتاها، و انقلاب های خونین. حوادثی که در سالهای اخیر بر میهن ما گذشت و ماجراهائی که امروز ایران با آن مواجه است، همچنین حوادث منطقه خاورمیانه بدون بررسی دقیق مساله نفت قابل فهم و تجزیه و تحلیل نیست.

امپراتوری عظیم نفت یکی از غیر انسانی ترین حکومت هایی است که تاریخ جهان بخود دیده است. حکومتی که نه اصول اخلاقی بر آن حاکم است و نه ملاحظات اجتماعی و انسانی...»

سیاوش بشیری - شاهنشاه صفحه ۱۴۲

آیا براندازی ستون پنجم دشمن ممکن بود؟

براندازی یکایک عواملی که شاهنشاه ایران در ردیف ستون پنجم دشمن یاد کرده اند با دشواری هایی کم و بیش ممکن بود، چنان که از باب مثال، قدرت فنودال ها با اجرای خلع سلاح عمومی، و نیز طرح اصلاحات ارضی از پا در آمد.

تنها عاملی که در عین حال قوی ترین پایگاه دشمن در داخل کشور به حساب می آمدوا تفاقا کمتر به خطر آن توجه می شد، همان پایگاه اجتماعی «آخوند» و در مفهوم عمیق کلمه «مذهب تشیع» بود.

اهمیت این پایگاه تنها در این نیست که با بیگانه پیوند دارد، بلکه در این است که باور های مذهبی این پایگاه که مخالفت با ترقی و تمدن و پیشرفت کشور است، با خواست بیگانه هماهنگی دارد.^{۴۰}

^{۴۰} - هنگامیکه در سال ۱۹۰۶ مشروطه به پشتیبانی انگلستان، در جهت بیرون آوردن کنترل دربار قاجار از دست روس ها، که روسوفیل شده بود، در ایران سامان گرفت، با استفاده از نفوذآخوند ها چنان ماده قانون هائی در قانون که از داتای بلژیک کپی برداری شده بود گنجانده شد تا اگر لازم آید بموقع از همین وسیله استفاده گردد. به دلیل اینکه برطبق قانون اساسی (داتای ملی) پادشاه وظیفه دارد حفاظت از مذهب شیعه اثنی عشری را تضمین کند هیچ پادشاهی یا هیچ کسی، نمی توانست گمان برد آخوندی که در پشتیبانی از

شاهنشاه ایران توجه داشتند که آخوند های ایران همواره مورد استفاده یک سیاست خارجی (انگلستان) قرار داشته اند، و توجه هم داشته اند که آخوند با ترقی و تمدن و پیشرفت کشور مخالفند، ولی به مساله ای که شاید کمتر توجه می شد این بود که:

گرفتاری جامعه ما وابستگی چند صد آخوند، به انگلستان نیست، گرفتاری عمده و دردناک پیوند فکری و اراده توده مردم، بطور کلی و بدون استثنا، به آخوند است که منتجع باور های مذهبی، این پیوند با صدها گره کور محکم شده است. دریک جمع بندی اصولی، می توان باورداشت که مبارزه با آخوند نمی تواند از مبارزه با تشیع و محکوم ساختن آن منفک باشد، و مبارزه با تشیع هم نمی تواند با تجلیل از تازیان دوازده گانه جدا باشد، و این هر دو نمی توانست با حفظ شعار مذهبی همگام باشد، بلکه نقطه مقابل آن است.

گرفتاری بزرگ در این ماجرا چه بوده؟

شاهنشاه ایران نمی توانست در این دایره بسیار وسیع مبارزه قدم بگذارند، حصار بزرگ، صراحت متمم قانون اساسی بود که تشیع را مذهب رسمی کشور شناخته، و شاهنشاه ایران را مکلف به حفظ و احترام به شعایر مذهبی کرده است. همین حصار بود که شاهنشاه، علیرغم آگاهی ها و نگرانی هایی که از این پایگاه داشتند، از گام گذاشتن در میدان مبارزه با آن پرهیز می کردند.

غلط است اگر تصور کنیم که این پایگاه از چند صد و یا چند هزارم آخوند تشکیل شده است. این پایگاه، ستون پنجمی است که «روشنفکر» و «تاریک فکر» نمی شناخت، و یکسره تمام مردم ایران را به استثنای بسیار جزئی در حیطه اقتدار خود گرفته بود.

ستون پنجم نابکاری که با آن فراگیری عجیب و وسیع، در مقابل ترقی و اصلاحات، و تمدن و پیشرفت ایستاده بود.

سخنی از شاهنشاه ایران داریم که گفته اند: «نمی دانم که مردم از من چه می خواهند، من آنچه درتاب و توان داشتم برای خوشبختی و سعادت و زندگی بهتر آنان انجام داده ام. نمی دانم و نمی فهمم چه چیز آنها را به طرف خودکشی می کشاند».

دانستن این «مُعما» اگر در آن سالها چندان آسان نبود، امروز بسیار روشن و ساده است. مردم از شاه چیزی نمی خواستند، و آنچه راهم که به احتمال انتظار داشتند، پیشاپیش و قبل از تمنا، و یا فهم به نیاز به آن، برایشان فراهم شده بود.

آنچه که مردم را به «خودکشی دسته جمعی» کشانید، تلفیق خواست انگلستان با باورهای مذهبی بود که آخوند ها به این تلفیق، حکم شرعی دادند.

کسانی که ماموریت خدمت در راه سازندگی کشور داشتند، از آنجانی که به واسطه باورهای مذهبی شان نمی توانستند معتقد به آن سازندگی ها باشند، به محض آن که آخوند ها فتوای اعتصاب، و خرابکاری دادند، آنها نخستین کسانی بودند که چرخ ها را از حرکت باز نگاه داشتند.

شاهنشاه ایران از گرایش روشنفکران ایران به قشر مذهبی با عنوان «حماقت» یاد کرده اند، درحالیکه این گرایش آنان حماقت نیست، بلکه رجوع و بازگشت به باور های مذهبی شان است، که حکم می کند تحت اراده و فکر و فتوای آخوند، عمل کنند، که کردند.

به واسطه همین پیوند فکری و ارادی است که می توان با جرات گفت، در جامعه تشیع زده ایران، «روشنفکری» و نیز «روشنفکر» نمی تواند وجود خارجی پیدا کند، مگر توسط آنهایی که مسلمان و متشیع نباشند.

داتای ملی (قانون اساسی) مشروطه آورده است، آخوندی که در پشتیبانی از داتای ملی رضا شاه بزرگ موسس خاندان پهلوی را بجای رئیس جمهوری به پادشاهی مجبور کرده است، به شاه پشت کند. برضد شاه ایران مطلب بنویسد. آخوندی که هرسال اولین گروه باریابنده برای شادباش نوروزی بوده است، بر علیه مشروطه ای که خودش در شکل گرفتن آن دخیل بوده است، اقدام کند. ح-ک

اگر گرایش به اصطلاح روشنفکران را به آخوند، نوعی «حماقت» بگیریم، ناچار از قبول این حقیقت دردناک خواهیم بود که این حماقت ها جنبه عمومی داشت، و کیفیت برخورد مسنولان کشور با این حماقت ها، هم بردامنه آن می افزود، و هم به حضور آن در جامعه و جاهت قانونی و شرعی میداد. وقتی که رجال بلند پایه و مسنولان کشور بالباس سیاه و با کراوات سیاه در مجالس روضه خوانی به مناسبت «مرگ تازیان» مشارکت می کردند، با زدن به پیشانی خود برای مرگ آنان اظهار افسردگی می کردند، و درکمال احترام می نشینند تا به حرف های آخوند بالای منبر گوش دهند، معنای این کار ها و اثر آن روی افکار مردم همان می شود که شد. و تفاوتی هم ندارد که نامش «حماقت» باشد، یا استقبال از «شعائر مذهبی» به هر حال، آنچه می شد در نزد توده های مردم مفهومی جز این نداشت که «حق» با آخوند است.

وقتی جامعه ما برای سالگرد مرگ، وحتا چله یک تازی که قرن ها پیش مرده است تا آنقدر غمگذار می شود که مملکت را تعطیل میکند و به سرو سینه خود میزند، و شخصیت های مملکتی هم با این جریان، حرکت سرافرازانه می کنند، و به آن کمک اداری و مالی هم می رسانند، برای توده مردم مفهومی جز حقانیت آخوند ندارد.

درک این حماقت ها و تاثیر این حرکات در باور مردم، اگر در آن سالها پنهان بود، امروز با گذشت نزدیک به دو دهه^{۴۱} در بدری و نظارت بر آنچه در ایران و بر ایران می گذرد، حداقل باید برای ایرانیان خارج از کشور جایی برای تکرار آن حماقت ها باز نکند، که متاسفانه کرده است. اما دردناکتر این است که هرچه ایرانیان داخل کشور از آن «حماقت های گذشته» افسوس می خورند، و از آن بریده اند، ایرانیان خارج از کشور بر بند های حماقت خود افزوده اند، و با تجلیلی که از تازیان می کنند، بر حقانیت حکومت آخوند مهر تایید می گذارند.^{۴۲}

یادداشت های روزانه امیر اسدالله علم در باره نفت با عبارت زیر پایان می یابد.

«... در دوماه گذشته از موضع خود درباره بهای نفت عقب نشینی کرده ایم، ما تسلیم سعودی ها شده ایم که در واقع به معنای این است که تسلیم کارتر شده ایم. قرار است بهای نفت تا پایان سال آینده ثابت باقی بماند.

این خاطرات باید پایان پذیرد. حالاکه از ملاقات هایم با شاه محروم شده ام، دیگر چیزی برای نوشتن باقی ندارم. امید ها و یاس های خود من در جای دیگر است. افتخار می کنم که سی و هفت سال تمام به شاه خدمت کرده ام. هرگز، حتا یکبار هم غیر از واقعیات چیزی بر زبان نیاورده ام و آگاهانه او را گمراه نکرده ام. این اواخر خود را ناگزیر میدیدم که با صراحت بیشتری حرف بزنم، اما این کار مرا ناراحت می کرد. این امر ممکن است اشتیاق مرا نسبت به رسیدگی به مسائل معمولی از بین ببرد. اما نه وفاداریم را نسبت به شاهنشاه بزرگ و محبوبم. حتا حالا هم درکمال اشتیاق، زندگی را فدای او خواهم کرد...»
شهریور ۱۳۵۶ (۲۵۱۶)

شادروان امیر اسدالله علم در تاریخ ۲۶ فروردین ۱۳۵۷ یعنی نزدیک به ۹ ماه قبل از پیروزی شورش به علت ابتلا به سرطان خون درگذشت.^{۴۳}

^{۴۱} - امروز که کتاب برای چاپ در اینترنت آماده می شود بیش از سه دهه گذشته است (مارچ ۲۰۱۰) ح-ک

^{۴۲} - پشتیبانی از خاتمی در سال ۱۹۹۰، تشویق مردم به شرکت در انتخابات سال ۲۰۰۹، پشتیبانی از «سبز» (خزه) در پس انتخابات مسخره ژوئن ۲۰۰۹، سفارش صدور اعلامیه پشتیبانی در پی مرگ آیت الله گلپایگانی، بزرگ خواندن و قهرمان خواندن آیت الله منتظری در پی مرگش، بزرگ و قهرمان و «شجاع» خواندن آخوندکروبی و میرحسین موسوی، همه به تشویق و با نظر حزب مشروطه (بخوانید داریوش همایون) بوده است. اصولا کنترل حزب مشروطه از سوی داریوش همایون یک توطئه سیاسی ظریف است. ح-ک

^{۴۳} - آقای اسدالله علم ماه هاگر بیانگیر بیماری سرطان بود و لذا ناگزیر از صحنه سیاسی خارج شده بود. و چون ۹ ماه پیش از به ثمر رسیدن شورش ۵۷ (۲۵۱۷=۱۹۷۹) درگذشته است شاه بکلی تنها مانده است. شاید اگر دکتر منوچهر اقبال و امیر اسدالله علم در این بحران سراغ مرگ نمی رفتند اوضاع ایران به ترتیب دیگری بود. ح-ک

نتیجه گیری

این تحقیق نمی تواند از جامعیت نسبی برخوردار باشد، اگر چند موضوع مشخص مورد بررسی و نقد قرار نگیرد، زیرا که ارزیابی تا حدودی درست مشکلات و دستاورد های تلاش های شاهنشاه ایران در استقرار از حاکمیت ایران برمنافع نفتی کشورمان، وقتی ممکن است که اولاً با قدرت و موقعیت حریف، یعنی شرکت های نفتی آشنا باشیم و آن را در ارزیابی ملحوظ داریم، وثانیاً روشن شود که دستاورد های شاهنشاه ایران چه تاثیری در موقعیت کشور های صنعتی و مهمتر از آن در کشور های شرکت های نفتی می گذاشت.

از مجرای این دو موضوع است که میتوان به عمق نگرانی های شرکت های نفتی، و وحشت آنها از آنچه درجهان نفت، به رهبری شاهنشاه ایران، می گذشت آشنا شد. در همین مجرا است که شرکت های نفتی، بطور طبیعی به مقابله با شاهنشاه ایران برخاستند.

تأثیر استقلال نفتی ایران در سایر کشور های نفتی:

کشورهای جهان، به ویژه در سطح منطقه ای، نمی تواند از تاثیرات تحولات اقتصادی و اجتماعی کشور ها برکنارماند. وقتی در منطقه ای، کشوری دست به اصلاحات اقتصادی و رفاهی ویا تدارکات نظامی زد، به طور قهری کشور های مجاور ناچار می شوند که کم و بیش خود را به سطح کشور پیشگام برسانند. دستاورد هایی که در سالهای استقلال نفتی ایران به همت واراده و کوشش خستگی ناپذیر شاهنشاه ایران برای ایران و ایرانی فراهم شد، و شمارش آنها خود کتابی مفصل است، کشور های نفتی جهان را ناچار ساخت که در سیستم و سیاست نفتی کشورشان تجدید نظر کنند، تجدید نظری که به هر حال الهام از سیاست مستقل نفتی ایران بود.

نمونه ها:

دولت کویت در سال ۱۹۷۴، شصت درصد از سهام شرکت بریتیش پترولیوم را با پرداخت بهای آن خریداری کرد، و در سال بعد یعنی ۱۹۷۵ بقیه سهام آن شرکت را هم خرید. به عبارت روشن، کویت سیاست مستقل نفتی کشورش را به سیاست مستقل نفتی ایران نزدیک کرد.

عربستان سعودی، در سال ۱۹۷۳، ناچار شد که با تاسی از سیاست مستقل نفتی ایران ۲۵ درصد از سهام «آرامکو» را خریداری کند، و در سال ۱۹۷۶، آنرا به ۶۰ درصد برساند.

ابوظبی نیز در سال ۱۹۷۳، به پیروی از همین سیاست، ۲۵ درصد سهام شرکت نفتی را که درکشورش فعالیت می کرد، خریداری نمود و سال بعد آنرا به ۶۰ درصد رسانید.

دولت قطر در سال ۱۹۷۴، سهام تمام شرکت های نفتی را که چاه های آنها در خشکی قرار داشت مصادره یا به عبارت دیگر «ملی» اعلام داشت.

جمهوری عراق، در سال ۱۹۷۴، نفت خود را که در اختیار شرکت های موبایل واکسون بود، ملی کرد، و سهام بریتیش پترولیوم را از صد درصد به ۲۳ درصد تنزل داد، و در سال بعد با پرداخت ۵۵ میلیون پوند، همه سهام آن شرکت را در اختیار گرفت و نفت عراق را ملی اعلام کرد.

کشتی های نفتکش:

ایران به موازات اجرای سیاست مستقل نفتی، به خرید کشتی های نفت کش اقیانوس پیما دست زد، و با ایجاد خطوط لوله برای حمل نفت و گاز به کشور های اروپائی، سیستم جدیدی برای توزیع نفت بوجود آورد. در همین حال به تاسیس پالایشگاه های نفتی در دیگر کشور های جهان دست زد و...

این ها مسایلی بود که دیر یازود کشور های نفتی منطقه را به تاسی کم و بیش از سیاست ایران می کشانید. اگر به شاه ایران فرصت داده می شد، و به عبارت دیگر، شرکت های نفتی به مقابله جدی برای توقف سیاست مستقل نفتی ایران بر نمی آمدند، دیریا زود کشور های نفتی منطقه نیز همانند ایران صاحب کشتی های نفتکش و خطوط لوله نفتی و پالایشگاه مربوط به آن در کشور های مناسب دیگر می شدند، و در نتیجه به حاکمیت مطلق و صد ساله شرکت های نفتی خاتمه داده می شد. و یا دست کم لطمه شدیدی بر آنها وارد می گردید.

شرکت های نفتی که سالها از منابع نفتی کشور خودمان و سایر کشور های نفت خیز، ثروت های باد آورده ای به چنگ آورده بودند، نمی توانستند ناظر حرکت سیاسی مستقل نفتی ایران و همتایان آن باشند، و برای حفظ منافع سوداگرانه خود تنها یک راه در پیش داشتند، و آن تلاش برای توقف حرکت های نفتی ایران بود.

یکایک اقداماتی که شاهنشاه ایران، در جهت استقلال نفتی ایران اتخاذ و اجرا کرد، واجد آثار نامطلوب و زیانبار سنگینی برای شرکت های نفتی بود. از باب مثال، همین خرید کشتی های نفتکش که ایران در سال ۱۹۷۵ به خرید و سفارش آن اقدام کرد، و شاید به ظاهر چیز بی اهمیتی باشد، وقتی می تواند به طور صحیح ارزیابی شود که نظام حمل و نقل نفت در جهان مورد مطالعه قرار گیرد.

طبق آمار موجود، ۲۲ درصد از کل کشتی های نفتکش جهان متعلق به شرکت های نفتی بزرگ است. ۱۱ درصد متعلق به دولت ها است که برای نفت رسانی به ناوهای جنگی از آن بهره می جویند، و ۴۷ درصد بقیه متعلق به شرکت های خصوصی کشتیرانی است که آنها را هم عموماً به شرکت های نفتی اجاره می دهند. رویه اجاره کردن کشتی های نفتکش از شرکت های کشتیرانی خصوصی، برای شرکت های نفتی فوایدی در بردارد که ذکر آن بی مورد نیست.

نخست آن که شرکت های نفتی، خودشان دارای تعدادی نفتکش هستند، و همین امر سبب می شود که شرکت های خصوصی نتوانند، به آنها اجحاف کرده و کرایه هارا بالا ببرند، ثانیاً با کرایه کردن کشتی از بخش خصوصی، شرکت های نفتی آنرا تشویق می کنند که کشتی نفتکش بسازند و به کار اندازند، و به این ترتیب دیگر لزومی ندارد که شرکت های نفتی، سرمایه گذاری های عمده در این زمینه بعمل آورند. ثالثاً در مواقع جنگ که خطر غرق کشتی از طرف دشمن زیاد است، همه خسارت ها متوجه شرکت های نفتی نمی شود. نوساناتی که در بازار نفت پیش می آید، ممکن است شرایطی بوجود آورد که تعدادی از نفتکش ها از کار باز بمانند، در چنین مواقعی، شرکت های نفتی از کشتی های اختصاصی خود استفاده می کنند، و اجاره کشتی های بخش خصوصی را ملغی، و زیان های خود را به حد اقل می رسانند. گفتنی است که کشتی های نفتکش خصوصی، احتیاج مبرمی به شرکت های نفتی دارند، زیرا اگر شرکت های مزبور باری به آنها ندهند، کار کشتی متوقف می شود، و بنابراین همیشه روش سیاست و خواست شرکت های نفتی، توسط صاحبان کشتی های بخش خصوصی مورد اجرا قرار میگیرد. بهترین نمونه آن عملی بود که شرکت های کشتیرانی خصوصی در موقع ملی شدن نفت ایران تعقیب کردند، و با اجرای خواست آنها از حمل نفت ایران خودداری به عمل آوردند.

ناگفته پیداست که فرق است بین این که ایران چند فروند کشتی نفتکش داشته باشد، و در ردیف نفتکش های خصوصی به شرکت های نفتی جهان اجاره دهد. تا اینکه شرکت ملی نفت ایران کشتی های نفتکش سنگین را مالک باشد که زیر کلید خود، نفت را حمل و به بازار های جهان عرضه کند، و یا نفت خام را به پالایشگاه هایی که در کشور های دیگر داشت برساند، و پس از پالایش وارد بازار کند.

اول، یعنی داشتن کشتی و اجاره دادن آن، لطمه ای به شرکت های نفتی که نمی زد هیچ، همانگونه که گفته شد طریقی بود که منابع شرکت های بزرگ نفتی را هم تامین می کرد، ولی آنچه را که ایران هدف گرفته بود، استقلال کامل در حمل و

نقل نفت متعلق به خودش بود، و این نیز گامی بلند و استوار در شکستن حصار انحصارطلبی شرکت های بزرگ نفت جهان بود، که تحقق آن را بر نمی تابیدند.

به این بیان شاهنشاه ایران که دیدگاه های استقلال نفتی ایران را روشن می کند، توجه فرمایید:

«... ما سعی می کنیم در امر کشتیرانی و حتا عملیات نفت با کشور های خارج شرکت کنیم، و در برخی از موارد ممکن است حتا در توزیع و فروش مواد نفتی تا ایجاد پمپ بنزین [در کشور های دیگر] شرکت داشته باشیم...» از مصاحبه مطبوعاتی شاهنشاه آریامهر سال ۱۳۵۱ (۲۵۱۱).

اگر استقلال نفتی ایران به کیفیتی که ملحوظ نظر شاهنشاه ایران بود سرانجام می یافت که بدون تردید کشور های صاحب نفت هم کمابیش به مراحل از آن استقلال نفتی ایران دست می یافتند، نظام حمل و نقل نفتی جهان، و فروش آن که در انحصار شرکت های بزرگ نفتی است، از هم می پاشید.

نتیجه گیری مقدماتی:

از آن چه به اختصار آمد، تا حدودی به عظمت و اهمیت اقدامات شاهنشاه ایران در تعیین بهای نفت توسط کشور های صاحب نفت، و دیگر سرفصل هایی که در نهایت سیاست استقلال نفتی نام میگیرد، آگاه و متوجه شدیم که:

۱- شاهنشاه ایران نظام یکصد ساله حاکمیت مطلق شرکت های نفتی را در تعیین بهای نفت شکست. آیا میتوان باور کرد که شرکت های نفتی و در عبارات بهتر غول های نفتی جهان ناظران و شاهدانی بی تفاوت بوده اند، در آنچه که شاه ایران کرد، و به شکست نظام یکصد ساله حاکمیت آنان منجر می شد؟

در جهت توجه به اهمیت فصل اقدامات شاه در تعیین و افزایش بهای نفت که شرکت های نفتی آن را از حقوق مسلم و یکصد ساله خود میدانستند، کافی است به اظهار دستیار آقای کیسینجر [هنری] یعنی آقای «استاگو» در روزنامه «کریسچن ساینس مانیاتور» مراجعه شود که نوشت: «اگر به بهای نفت، هرپشکه یک دلار افزوده شود، مابه التفاوت آمریکا برای واردات نفت ۳ میلیارد در سال می گردد که بر بودجه نا متعادل آمریکا تحمیل می شود.»

حال مقایسه کنید، وقتی بهای نفت به بیست و سی برابر رسید چه تحمیلی بر بودجه آمریکا وارد می شود، و آیا آمریکا و شرکت های نفتی در مقابل این تحمیل! ساکت ماندند؟

وباز برای توجه بیشتر، به آنچه عرض شد، یعنی افزایش بهای نفت به این مستند هم اشاره می شود:

«... در سال ۱۹۴۷ یکی از کمیته های کنگره آمریکا که مشغول بررسی راجع به قیمت نفتی بود که شرکت نفت آرامکو در موقع جنگ به نیروی دریایی آمریکا فروخته بود، به حقایق زیر پی برد. در این بررسی معلوم شد که قیمت تمام شده نفت، هر چلیک نفت خام عربستان سعودی، برای شرکت آرامکو، در سال ۱۹۴۵ چهل سنت آمریکایی بوده که در جزو این مبلغ ۲۱ سنت حق السهم دولت سعودی منظور بوده است، و نیز معلوم گشت که در همان سال قیمت تمام شده هر چلیک نفت خام بحرین برای شرکت نفت بحرین ۲۵ سنت بوده است که پانزده سنت آن حق السهمی بوده که به شیخ بحرین پرداخت شده است. این دو شرکت آمریکایی نفت خام را به نیروی دریایی آمریکا از قرار چلیکی یک دلار و پنج سنت می فروختند. .. تاریخ ۵۰ سال نفت ایران، صفحه ۱۲۵ (به توضیح زیر توجه کنید «)»

« - این تازه ارقامی است که هنگام بررسی کنگره آمریکا بدست آمده است. نفتی که به شرکت های نفتی فروخته می شود بر اساس نرخ بازار رتردام و یا نرخ موجود در بورس ها که مورد رسیدگی کنگره آمریکا بوده نیست. و معمولاً نفتی که در انبار های ذخیره شرکت های نفت که گویا در زیر دریا ها یا در تانکر های نفتکش نگاهداری می شوند بسیار کمتر از قیمت تمام شده بازاری است که در آن روز بخصوص قابل رسیدگی می باشد. همین مسئله در مورد مبلغ نشان داده شده در پمپ بنزین ها صادق است، بطور مثال روزی که نفت لیتری ۱ دلار در پمپ بنزین ارائه می شود ممکن است چلیکی (بشکه ای که شامل ۲۰۰ لیتر می شود) به قیمت چهل سنت خریداری شده باشد (پیش از تصفیه و استخراج مواد دیگر) لیتری ۰،۰۰۲ (دو هزارم دلار) تمام شده است. زیرا شرکت های نفتی، نفت خام را به قیمت های مندرج در قرارداد های طولانی مدت خریداری می کنند نه با نرخ روز. ح-ک

از این سند این برداشت می شود که شرکت های نفتی آمریکا، برای «هردلار سرمایه گذاری» چهار برابر آن سود می برده اند. (با توجه به توضیح زیر نویس میزان سود به چندین برابر می رسد گاهی به صد برابر). آیا با بالا رفتن بهای نفت، آنهم به کیفیتی که شاهنشاه ایران پی گیر آن بودند، شرکت های نفتی می توانستند به روش یکصد ساله خود در چاپیدن کشور های نفتی ادامه دهند، و نفت را به چهار برابر بهای خرید حتما به دولت خودشان بفروشند؟

۲- دخالت شرکت های نفتی در ایجاد شورش های محلی در کشورهای نفتی آمریکای جنوبی، وحتا در خود آمریکا وهمچنین توطئه ها، تحریکات، خرید شخصیت ها، وبطور کلی هر اقدام غیر قانونی و غیر اخلاقی که موثر در حفظ منافع ونظام آنها باشد، سابقه ای یکصد ساله دارد. به عبارت دیگر، همانطور که شرکت های نفتی در امر خرید وفروش، و حمل ونقل، و نظام قیمت گذاری نفت سابقه ای یکصد ساله دارند، در ایجاد آشوب ها، ترورها، جاسوس بازی ها، اغفال دولت ها، و هزار ناهنجاری دیگری که تا به سر مردم کشورها نیاید تصورش هم برایشان ممکن نیست، تجربه و تخصص و سابقه صد ساله دارند.

«شرکت بریتیش پترولیوم» شرکت مادر در تدارک شورش:

شرکت های آمریکایی با همه تخصصی که در ایجاد آشوب و بلوا در کشورها و تغییر دولت ها و حکومت ها داشتند معهذا در مورد ایران به دلیل عدم آگاهی های لازم نمی توانستند در مقابله با شاهنشاه ایران، شورش ۵۷ را تدارک و به پیروزی برسانند. این بود که:

«در نوامبر سال ۱۹۷۵، شرکت بریتیش پترولیوم انگلیسی که اهم فعالیتش در میدان های نفتی کشور های خاورمیانه و ایران بود، از ۵ شرکت نفتی بزرگ آمریکا (به غیر از «شل» که یک شرکت مختلط هلندی انگلیسی، ولی در آمریکا به ثبت رسیده است) دعوت کرد تا برای مذاکره به لندن بیایند. این کنفرانس، چهار روز پشت درهای بسته ادامه یافت، و بمناسبت اهمیتی که داشت، شخص نخست وزیر انگلستان هم در این کنفرانس شرکت داشت. موضوع کنفرانس، پایان دادن به بلند پروازی های مقامات ایرانی در مورد سیاست های مستقل نفتی، و جلوگیری از پیشرفت بیشتر اثر این اقدامات روی کشور های نفت خیز بود. در همین جلسات بود که شرکت های حاضر در این کنفرانس به شرکت بریتیش پترولیوم اختیار تام دادند که از هر طریقی که می تواند جلوی اقدامات ایران را در ادامه سیاست مستقل نفتی بگیرد»

این اختیار تام از آنجا به شرکت انگلیسی بریتیش پترولیوم داده شد که آن شرکت به واسطه سابقه اش در ایران، به مسائل اجتماعی ایران بسیار آگاه و با سابقه بود، و نیروهایی شامل آخوند های ایران، حزب توده، اخوان المسلمین [فدائیان اسلام] کنفدراسیون دانشجویی، و نیز فراماسون ها را در اختیار داشت.

به نظر می رسد که تحقیق لازم دارد تا در باره هریک از این نیروها، و وابستگی آنها به انگلستان، و نیز کیفیت استفاده از آن در شورش ۱۳۵۷ (۱۹۷۹ = ۲۵۱۷) مطالبی به میان آید. ولی از آنجا که وابستگی آخوند های شیعه ایران، و نیز حزب توده، و اخوان المسلمین [فدائیان اسلام] و فراماسون ها به انگلستان نیازی به ارائه دلیل و بحث ندارد، بهتر است تنها اشاره ای به موقعیت کنفدراسیون دانشجویی شود.

شایع است که کنفدراسیون دانشجویی، ساخته و پرداخته سازمان سیای آمریکا است، درحالی که چنین نیست.

مرکز اصلی «اتحادیه دانشجویان مسلمان» و نیز کنفدراسیون که متشکل از جوانان ایرانی مقیم خارج از کشور بود- غالبا جوان هایی که به واسطه مشکلات تحصیلی، و یا عدم علاقه به تحصیل دچار محظوراتی بودند، به این دو سازمان جلب شدند- در لندن قرار داشت، و شخصی موسوم به «کوتام» که رابط میان وزارت خارجه انگلستان با سازمان سیای آمریکا بود، مسئولیت این دو سازمان را بر عهده داشت. و بخش عظیمی از هزینه فعالیت های این هردو سازمان توسط شرکت بریتیش پترولیوم تامین می شد.

«کلارک» و «کندی»:

درارتباط با این پژوهش از شخص دیگری نیز باید سخن گفت که نامش «رمزی کلارک» است. رمزی کلارک، نماینده تام الاختیار حزب دموکرات آمریکا، و شرکت های نفتی در مسایل سیاسی ایران بود. او در سال ۱۹۷۲ به ایران سفر کرد، و

از شاه ایران درخواست کرد که امور مربوط به کارهای حقوقی ایران در خارج از کشور به موسسه حقوقی او که در آمریکا بود واگذار شود. این موسسه، اکنون کارهای حقوقی مربوط به رژیم جمهوری اسلامی (غاصب ایران) را برعهده دارد. از آنجا که ایران در سال ۱۹۷۰، با موسسه حقوقی دیگری در آمریکا قرارداد بسته بود، با درخواست رمزی کلارک موافقت نکرد. رمزی کلارک با چنین آمادگی و عصبانیتی که از شاه ایران داشت، در ردیف مخالفان شاه در آمد، و چه در زمان وزارت و چه دادستانی آمریکا، به هر ترتیب که توانست برای مخالفان شاه میدان فعالیت فراهم ساخت. همین شخص ترتیب همکاری فلسطینی ها را با خمینی داد و رابط پیام های کارتر برای خمینی بود، البته به واسطه ابراهیم یزدی. این شخص با خمینی در پاریس ملاقات کرد، و با ریچارد کاتم، و وزارت خارجه انگلستان، و شرکت نفت بریتیش پترولیوم در مسایل نفتی، و آشوب های ایران همکاری داشت. فراموش هم نکنیم که همین شخص بود که با مهندس مهدی بازرگان، قرار کشتار ایرانیان طرفدار شاه را گذاشت. [رجوع کنید به سنگر شماره ۱۸۵+۳۳۲]

دشمنی با شاه ایران، آن هم به خاطر منافع شخصی محدود به «رمزی کلارک» نیست. در یادداشت های امیر اسدالله علم، موردی است که در رابطه با نقش رمزی کلارک، بجاست مورد اشاره قرار گیرد. به یاد دارم که سال ۱۳۵۹ و ۱۳۶۰ (۲۵۱۹، ۲۵۲۰) بود که سناتور ادوارد کندی در یک سخنرانی، شاهنشاه ایران را «دزد» خطاب کرد. باز به یاد دارم که در همان موقع در «سنگر» این مطلب مطرح گردید که می توان و باید علیه این سناتور شکایت کرد. در آن زمان علت چنین جسارتی از جانب ادوارد کندی آشکار نبود، لاجرم قضیه در چهار چوب مسایل سیاسی می توانست ارزیابی شود، ولی با انتشار یادداشت های روزانه علم، انگیزه مخالفت و دشمنی، و در عبارت بهتر، انتقامجویی کندی از شاهنشاه ایران آشکار گردید.

در یادداشت های علم آمده است:

«... نامه ای را که از سناتور ادوارد کندی دریافت کرده بودم، تقدیم [مقصود تقدیم به شاهنشاه است] کردم. (سناتور در آن نامه به تاریخ ۲۴ اکتبر ۱۹۷۵ نوشته بود از علم می خواست یکی از رای دهندگان ماساچوستی و شریکش را که قرار بود در ۱۰ نوامبر وارد تهران می شوند بپذیرد. منظور آنها مذاکره درباره فروش و حمل و نقل اجناس برای نیروی هوایی ایران بود) خاطر نشان کردم که اینها، دوست، همان آدم هائی هستند که همیشه آماده متهم کردن ما می باشند. شاه گفت موافقم. به کلی باور نکردنی است. اخیرا پیشنهاد کردم که قطعه نامه ای از طرف سازمان ملل متحد صادر شود که شرکت هایی را که مبادرت به اعمال خلاف در معاملات بین المللی می کنند، در لیست سیاه قرار دهند. آمریکایی ها منتهای سعی شان را بکار می برند که این طرح مدفون شود...» (چهارشنبه ۴ آبان ۱۳۵۴) (۲۵۱۴)

«... با دو آمریکایی که سناتور کندی آنها را در نامه اش توصیه کرده بود، ملاقات کردم. ما اخیرا مقرراتی وضع کرده ایم که شرکت های خارجی که با دولت معامله می کنند، می باید تعهد نامه ای ارائه بدهند که هیچ واسطه ای در این نوع معاملات دخالت نداشته است. لکن حالا این دو آقای محترم از من می خواهند نامه رسمی به دست آنها بدهم که شرکت های آمریکایی را از این محدودیت معاف کند. وقتی این موضوع را به من گفتند، زدم زیرخنده که آنها را خجالت زده کرد... شاه خیلی از داستان دوستان کندی، و سعی شان در حفظ پورسانتاژ تفریح کرد...» (۲۳ آبان ۱۳۵۴) (۲۵۱۴)

در این ماجرا، ادوارد کندی سنگ روی یخ شد. کینه شاه را به دل گرفت، و در اولین فرصت ممکن این کینه و انتقام خود را اتهام «دزدی» به شاه تسکین داد.^{۴۵}

^{۴۵} - گفته می شود، هنگامیکه قاسم صالح خو، همان فردی که در گفتگوی «مایک والاس» با خمینی مامور برگردان گفته های خمینی بود، در دوران وزارت خارجه ابراهیم یزدی به عنوان سفیر به ژاپن (توکيو) رفت، مهربانی فشاری (پرسی) برای ادارات گذرنامه و سفارتخانه ها و کنسولگری های ایران در سرتاسر جهان آماده بود که نشان شیر و خورشید داشتند و در انبار سفارت آماده حمل بودند. نخست رژیم خمینی با شتاب نقش گل دوازده پره که درکنگره تخت جمشید است را به عنوان نماد جایگزین شیر و خورشید فرستاد، که دیری نپایید آن نقش را متوقف و نقش «کاندا - علامت سیک های هندی» جای آنرا گرفت. سفیر با کمک یکی از کارمندان سفارت با نماینده کارخانه سازنده مهر ها وارد مذاکره می شود. در حال مذاکره به ترتیبی می خواهد به نماینده کارخانه حالی کند که در این معامله میلیون دلاری بایستی پورسانتاژ آقای سفیر را بدهد. که با جلوداری کارمند میهن پرست سفارت روبرو می شود و کارمند سفارت از برگردان و مطرح کردن این درخواست بی شرمانه سفیر (قاسم صالحخو) امتناع می ورزد. البته مهر ها با مبلغ بسیار، بسیار گرانتری دوباره با نقش «سیک های هندی» ساخته و حمل می شود ولی کارمند میهن پرست و راست کردار را به ترتیب ناگواری از کار برکنار

بیشگیری از صنعتی شدن ایران:

کشورهای صنعتی نمی توانستند برای مقابله با سیاست مستقل نفتی ایران، و به ویژه سیاست قیمت گذاری نفت توسط کشور های صاحب نفت که مبتکر آن شاهنشاه ایران بود بی تفاوت بمانند. زیرا که حیات صنعتی آنها رابطه قطعی و مستقل با بهای نفت و میزان نفت مستخرجه در جهان داشت که هر دوی آنها در ید و اختیار کشور های صاحب نفت قرار داشت.

بر اساس خبری مندرج در شماره ۹۸ کیهان لندن، یک کارشناس اقتصادی آلمان که در «انستیتوی پژوهش های جمهوری فدرال آلمان» کار میکند، اعلام داشته است که کشور های صنعتی برای جلوگیری از افزایش قیمت نفت در دوره های کوتاه مدت، یک طرح استراتژیکی تهیه کرده اند که هدف از آن تضعیف اوپک و همچنین پایان دادن به نفوذ آنها در بازار های جهانی است. در تهیه این طرح، انگلستان، کانادا و نروژ نقش مهمی ایفا می کنند.

استفاده از این خبر در ارتباط با نتیجه گیری این تحقیق از این جهت است که ثابت شود کشور های صنعتی دست روی دست نمی گذارند، و برای جلوگیری از افزایش بهای نفت به کارهایی از جمله تضعیف و از هم پاشیدگی «سازمان اوپک» هم دست می زنند، چنانکه در سال ۱۳۵۶ دست روی دست نگذاشتند.

در اواخر دهه هفتاد، یعنی همان سالهایی که تصمیمات اوپک به رهبری شاهنشاه ایران، پشت کشور های صنعتی جهان را می لرزاند، هنری کیسینجر، وزیر امور خارجه آمریکا، که مبتکر عرضه «نفت ارزان» شناخته شده است، به سفیر آمریکا در عربستان گفت: «صلاح نیست کشورهای نظیر عربستان با این جمعیت کم به چنان در آمدی سرشار نفتی دست یابند که پایه های اقتصاد آمریکا را متزلزل سازند.»

در این اظهار نظر کیسینجر، رابطه مستقیم بین درآمد کشور های صاحب نفت و تزلزل اقتصاد آمریکا، کاملاً مشهود است، و مفهوم مخالف آن این است که فروش نفت ارزان، آشفتگی و عقب ماندگی و فقر کشور های صاحب نفت، موجب تثبیت و تقویت اقتصاد آمریکا می شود.

شاهنشاه ایران در مقابله با کشور های صنعتی و کارتل های نفتی، حقیقتاً خود را قربانی کرد، ولی متأسفانه این قربانی شدن و فداکاری، درسی برای کشور های صاحب نفت نشد تا از نقش خرابکارانه کارتل های نفتی و کشور های صنعتی غافل نمانند، شاید هم غافل نبودند، ولی کاری از دستشان بر نمی آید.

در کتاب *Man of the House* که شرح حال و خاطرات سیاسی پنجاه ساله رئیس سابق و فوق العاده مجلس نمایندگان آمریکا است، و ایرانیاری صفحه ای از آنرا برای «سنگر» فرستاده است می خوانیم:

«... قبل از «کارتل» ما [آمریکا] یک سوم نفت مورد نیاز خود را وارد می کردیم، وقتی کارتر آمد آمریکا در وضعی قرار داشت که نصف نفت مورد نیاز خود را از خارج وارد می کرد و در این حال باز هم ما سیاست نفتی مشخصی نداشتیم، و این واقعا مسخره بود. برای رئیس جمهوری آمریکا روشن بود که نفت و گاز آمریکا برای ابد نیست، و همچنین ما نمی توانیم برای همیشه به نفت خارج متکی باشیم. با جنجالی که شاه ایران بپا کرده بود، راه حل کاملاً مشخص شده بود.

در چنین شرایطی، شاه ایران در سفر به آمریکا، در سال ۱۹۷۷، به دفتر من آمد و ضمن صحبت درباره مسایل گفت: "به چه حقی مردم کشور شما این چنین خودخواه هستند؟ شما فقط ۶ درصد مردم دنیا هستید، ولی سی و پنج درصد انرژی دنیارا مصرف میکنید. کشور شما عامل اصلی ترقی بهای نفت است. در وضع حاضر کشور من روزانه چهار میلیون بشکه نفت صادر میکند ولی سال آتی ایران بیش از سه میلیون بشکه صادر نخواهد کرد، و بعد آن را به دومیون تنزل خواهد داد، و بعد به یک میلیون خواهد رسید. شما باید یاد بگیرید که با نفت کم بسازید."

و به ایران می فرستند. یک چنین مواردی در هیچ یک از سفارتخانه های دوران شاهنشاهی مرسوم نبود و همه نمایندگی ها حد اکثر تلاش خود را می کردند تا ارزانترین قیمت را بگیرند. و این کار نشانه خدمت بحساب می آمد. درحالیکه همه کسانی که با رژیم اسلامی آمده اند دنبال چاپیدن ایرانند و بس و کار چاپیدن و دزدی آنها خدمت به «اسلام» بحساب می آید!! ح-ک

در دوم فوریه ۱۹۷۷، حدود یکماه کمتر از اظهارات شاه، کارتر اولین سخنرانی خودش را در باره نفت انجام داد. او این سخنرانی را در کتابخانه «وایت هاوس» در حالی آغاز کرد که «فایر پلیس» [بخاری دیواری] فقط با یک قطعه چوب می سوخت...»
صفحه ۳۱۹ کتاب Man of the House

این اشاره ها و نمونه ها که از بسیار است، بازگو کننده این واقعیت است که کشور های صنعتی و به ویژه دولت های آنها از نظر انرژی در موقعیتی قرار گرفته بودند که نمی توانستند عکس العملی برای رهائی خود از مخمصه ای که گرفتار شده بودند، نشان ندهند.^{۶۶}

با این ملاحظات عینی و واقعیت های بسیاری که در دسترس همگان است، خجالت دارد که کسانی هنوز هم منکر دخالت آمریکا و سایر کشور های صنعتی جهان، و در ردیف اول آنها انگلستان، در تدارک شورش ۱۳۵۷ (۱۹۷۹=۱۹۷۹) می شوند.

یکی از علل عمده ای که در کنفرانس گوادلوپ، آلمان، و فرانسه کنار آمریکا و انگلستان علیه ایران قرار گرفتند، همان حفظ سیاست اقتصادی و جلوگیری از تبدیل ایران به کشور صنعتی بود. آلمان و فرانسه نه کارتل نفتی داشتند و نه دارای امتیازاتی چون آمریکا و انگلستان در کشور های نفتی بودند، اما منافع اقتصادی مشترک - و چه بسا بیشتر از آمریکا در کشور های جهان سوم و تک محصولی ها- داشتند که تبدیل آن کشور ها به ممالک صنعتی، به تبعیت از سیاست ایران، منافی با منافع آنها بود.

بحث صنعتی شدن ایران کمتر به این تحقیق مربوط می شود ولی آنچه مسلم است، و با هر اندازه احتیاط و خرده گیری از سوی منتقدان، نمی توان افزایش رقم تولید ناخالص ملی را از ۲۴۰ میلیارد ریال به ۵۶۸۲ میلیارد، آن هم ظرف مدت ۱۵ سال، از مراتب پیشرفت کشور به سوی صنعتی شدن ندانست. ایران که تا سال ۱۹۷۳ در فهرست بیست کشور ثروتمند جهان قرار نداشت از سال ۱۹۷۴، مقام سیزدهم را در آن فهرست صاحب شد. یا وقتی که «شرکت ملی نفت ایران» به جایگاه ثروتمند ترین شرکت های جهان می رسد. تردیدی نیست که راه برای صنعتی شدن چنین کشوری هموار شده است.

روزی که جیمی کارتر در باشگاه صاحبان صنایع آمریکا گفت: «دولت آمریکا، حزب دموکرات آمریکا، و صاحبان صنایع آمریکا باید به مدت ۵۰ سال از من ممنون باشند که توانستم طرح و نقشه ای را در مورد ایران مو به مو اجرا کنم و رژیم را واژگون سازم» مفهومی جز این نداشت و ندارد که تا ۵۰ سال ایران از نظر صنعتی شدن و خود کفایی اقتصادی، خطری برای آمریکا محسوب نمی شود.

در تایید موضوع به این اشارات شاهنشاه ایران توجه فرمایید:

«... سردبیر کیهان تهران- یک مجله آلمانی نوشته است که نه تنها ایران بلکه هیچ کشور دیگری از جهان سوم نخواهد توانست حتی در قرن بیست و یکم به پای اتریش کوچولو برسد، آیا این طرز فکر جنبه نژاد پرستانه دارد؟»

شاهنشاه آریامهر: تعجب میکنم چطور این را نوشته است. این درست همان مطلبی است که ما شاید در ۱۰ روزنامه غربی در ممالک مختلف خوانده ایم. اینها منعکس کننده یک طرز فکر است. این جور حرف زدن تصادفی نیست. معلوم می شود که یا دستور است، و یا الهام برای هماهنگی فکری. به نظر من، مرکز ویا مراکز وجود دارد که این طور فکر می کنند، و از آن بدتر این طور می خواهند... امروز ما شاید نزدیک به یک میلیون کارگر خارجی داریم، باید به آن مجله آلمانی بگویم چطور وقتی آلمان سه میلیون کارگر خارجی آورد، عیبی نداشت و همه اش صحبت از معجزه اقتصادی بود. چرا در مورد ایران، معیار ها یکباره عوض می شود. مگر ما حق نداریم صنعتی بشویم؟

^{۶۶} - سی و دو (۳۲) سال پس از اعلام و اصرار شاهنشاه ایران به صرفه جویی در نفت و پیدا کردن جایگزین برای این منبع انرژی، آل گور (معاون رئیس جمهوری دوران بیل کلینتون - یک دموکرات) به دلیل مطرح کردن همان موضوع در قالب گرمایش زمین از سوی بنیاد جایزه صلح نوبل برنده جایزه می شود در ۱۲ اکتبر ۲۰۰۷ مفتخر به دریافت جایزه می شود... آیا این جایزه شایسته شاهنشاه ایران نبود؟؟ ح-ک

پروفسور ارهارد یکبار گفته بود؛ که ایران بهتر است کشور گل و بلبل باقی بماند.

شاهنشاه آریامهر: بله یادم هست. این همان زمانی بود که ما التماس می کردیم که یک کارخانه ذوب آهن مفلوک به ما بفروشند، ناز می کردند، و آن کارخانه را به ما ندادند، و در نتیجه ذوب آهن خودمان را از شرق گرفتیم. غربی ها وقتی دیدند که از شرق می گیریم به دست و پا افتادند، ولی دیگر دیر شده بود. در هر حال مسیر مملکت ما مشخص شده است، و هیچ عاملی نمی تواند جلو پیشرف ایران را بگیرد..» مصاحبه با سردبیر کیهان شهریور ۱۳۵۶ (۲۵۱۶-۱۹۷۸)

اکنون اجازه فرمایید از مهمترین و قویترین قدرتی که در مقابل سیاست استقلال نفتی ایران علم مخالفت برافراشت هم یادی بشود. البته که این یاد همراه با سرافکندی و خجلی است که هیچگاه از صفحات تاریخ ملت ما محو نخواهد شد. زیرا که هیچ حیوانی را نمی توان یافت که به دست خودش آشیانه و رفاه و سعادتش را ویران کند، و همچنین هیچ حیوانی- تا چه رسد به انسان- را نمی توان شناخت که به نان آور خود، به کسی که در سفره او نان می گذارد، و آسایش او را تامین می کند، پشت کند، و در عوض از فقر و ناداری و ذلت استقبال کند.

این حریف بسیار نیرومند و خطرناک، کسی ویا چیزی جز اعتقادات دین و مذهب مردم نبود.

در باب آنچه که مردم ایران در رابطه با تلاش های شاهنشاه ایران به منظور تامین استقلال نفتی ایران کردند، سخن بسیار است، ولی تصور میکنم از میان آن سخن ها که بحری بی پایان از شرمساری ملت است، مقاله آقای محمد علی اسلامی (ندوشن) که هنوز هم شرم نوشته های سال های ۱۳۵۷ (۲۵۱۷) خودش را احساس نمی کند، سخن دیگری است.

آنها به اتفاق می خوانیم و با تفکر هم میخوانیم:

«... در هوای پائیزی، بوی بهار بود، خیابان شاهرضا، هرگز چنین روزهایی را به خود ندیده بود که این دور روز دیده. تهران بعد از ۲۵ سال به آزادی تنفس کرد. نجیب ترین، پاکترین، جدی ترین و امن ترین روزهایی بود که تهران به یاد داشت... گروه زنها از همه شورانگیزتر بودند. در چادر سیاه با مقتعه سیاه [!!!] که نه به قول عشقی [میرزاده] کفن آنها بلکه نشانه زنده بودن آنها بود، قدم بر میداشتند.

بعضی ها بچه به بغل و نوای لطیف حزن آلود آنان می خواند، ای خواهر، فریادت را شنیدم / بصویت پرکشیدم / ای خواهر من! برادر / ای بار بی پناهان / پشتیبان ضعیفان / برادر من، یا [خطاب به خمینی] تو نوری از خدایی / فریادی از دلهایی / رهبر مایی / مبارک باشد / جانت سلامت باشد...

چقدر فرق بود میان آن آرزو ها و روزهایی که زنها خودنما، وسینه های برهنه خود را در همین شاهرضا در برابر چشم مردم می نهادند، چقدر فرق بود میان تربیتی که سازمان های پیشتاز می خواستند به زنها ایران بدهند، و تربیتی که این زن های راه پیما عرضه می کردند.

این زن و مردهای راه پیما، نه گفتند به آنچه طی ۲۵ سال در ایران گذشته بود. به پول نفت، به تجمل، به تجدد، به تمدن موعود، و آنچه که حکومت بر آنها عرضه کرده بود، نه گفتند، زیرا آنچه را که حکومت به آنان عرضه کرده بود، عاری از جوهر انسانی بود، و دور از خصلت مردم نجیبی که می خواست در سادگی و شرافت زندگی کند [!!!]

پول نفت در خدمت تدنی ایران قرار گرفت^{۴۷} ... ۱۹ و ۲۰ آذر آبروی سالهای دراز را بازخرید.

ایرانی پس از این دوروز با گذشته خود تفاوت کرد. او در هر نقطه دنیا که باشد، سر خود را بلندتر نگاه خواهد داشت. تهران که به انواع عفونت آلوده شده بود، در گلاب اعتراض مردم شسته شد...»

^{۴۷} - تدنی (تدنی) به معنای پست و خوار شدن است.

به درستی که ندوشن درست برداشت کرده است. مردم به عایدات نفت، به ترقی، و رفاهی که نصیبشان شده بود، به سعادت و آینده کشورشان «نه» گفتند. تطبیق بفرمایید که این «نه» کاملاً در همان جهتی است که کارتل های نفتی و کشور های صنعتی جهان برای مردم ایران می خواستند

«نه» گفتن به درآمد نفت، یعنی محکوم کردن تمام اقدامات و تلاش های شاه ایران در استقرار سیاست نفتی ایران، یعنی درست همان محکومیتی که کشور های صنعتی جهان و درراس آنها آمریکا و انگلستان متوجه اقدامات شاه ایران میکردند.

به این اظهارات «آنتونی پارسونز» سفر انگلستان در ایران توجه کنید:

«... اگر رهبری ایران در نهضت بالا بردن قیمت نفت، جلو نمی افتاد، ایران ثروتمند نمی شد، و در نتیجه برنامه صنعتی شدن و نوساختن کشور نیز با آن سرعت عملی نمی گردید، و در این صورت انقلاب هم رخ نمیداد...»

۲۶ ژانویه ۱۹۸۰ مصاحبه با بی بی سی

به ببینید شاه ایران همین مساله را چگونه توجیه کرده است:

«... تلاش و مبارزه من برای رهبری ملت به سوی آینده ای پرشکوه، برای من مستلزم کار طاقت فرسای شبانه روزی، و

کشکش های سنگین بین المللی، و رویارویی دومی با تحریکات و توطئه های دشمنانی بود که در غیر این صورت به احتمال قوی، علتی

برای بروز آنها در پیش نمی آمد.

اگر برای من، فقط آسایش شخصی و استاده بی دردسراز امتیازات مقامی که دارم مطرح بود، سر مشق پادشاهان ۱۵۰ ساله گذشته،

مسلا سر مشقی بهتر از آن راه و روشی بود که پدرم و من از آن پیروی کردیم...»

بسوی تمدن بزرگ- شاهنشاه آریامهر

سرآنتونی پارسونز در کتابش می نویسد:

«... خیلی از کسانی که قبل از من به تهران عزیمت کرده بودند، درباره ایران بامن صحبت کردند، و می گفتند که من مامور کشوری شده ام که بزودی دارای موقعیتی نظیر ژاپن یا برزیل ویا کره جنوبی خواهد شد. آیا چنین چیزی واقعیت داشت؟ بدون شک ایران دارای یک رهبری قوی بود، و سازمان حکومت و تشکیلات رو به توسعه بخش خصوصی آن مرا تحت تاثیر قرار داد. این کشور از نظر مالی با کمترین مضیقه ای مواجه نبود، و موفقیت ویا شکست برنامه های جاه طلبانه شاه فقط به ثبات سیاسی کشور بستگی داشت...»

آنتونی پارسونز - غرور و سقوط

کاملاً روشن است که درراس برنامه های اقتصادی و عمرانی ایران که به نظر سفیر «جاه طلبانه» توصیف شده، مساله استقلال نفتی ایران، تعیین بهای نفت توسط کشورهای صاحب نفت، و توازن قیمت نفت با بهای کالا های صنعتی کشور های صنعتی جهان قرار داشته است، وگرنه کدامیک از اصول انقلاب «شاه و مردم» که اساس «برنامه های اجرایی دولت» را تشکیل میداد، می توانست از نظر انگلستان و سایر کشور های صنعتی، «جاه طلبانه» شناخته شود؟

چقدر روشن و ساده آقای پاسونز راه متوقف کردن برنامه های «جاه طلبانه» شاه را بازگو کرده است: «آشوب داخلی و به هم ریختن ثبات سیاسی کشور!»

پاسونز در دنباله همان اظهار نظر راجع به برنامه های جاه طلبانه شاه و راه متوقف کردن آن اضافه کرده است:

«... ما بطور سنتی و از قدیم با عناصر مذهبی در ایران و گروه های سیاسی و اجتماعی دیگری که اکنون با شاه مخالفند، همکاری و تماس نزدیک داشتیم ولی همه این سوابق تحت الشعاع ماجرای ملی شدن نفت و مبارزه مصدق با انگلیس پس از سقوط مصدق قرار داشت. باوجود این ایرانی ها خاطرات تلخ گذشته را فراموش نکرده بودند و خود شاه هم عقده هایی از انگلیس ها در دل داشت که نمی توانست آن را پنهان کند. با توجه به این شرایط، می بایست طوری در ایران عمل می کردیم که کمترین سوء ظنی درباره مداخله در امور داخلی ایران، با تماس پنهانی با مخالفان شاه به بار نیورد...»
آنتونی پاسونز غرور و سقوط صفحه ۲۱

و دنباله سخن بگذار تا وقت دیگر...

اگر مردم ایران درک نمی کنند که من، حاضرم زندگی ام را برای آنها فدا کنم، چرا خودم را درگیر این کنم که، کمی
چقدر مسؤلیت قبول می کند؟

از طرف دیگر، اگر فداکاری من درک بشود، در آن صورت دیگر دلیلی برای نگرانی ندارم

از بیانات شاهنشاه آریامهر خطاب به امیر اسد الله علم

من خیال میکردم که ترازنامه درحشان کوشش های ۱۵ ساله ملت ایران برای روشن شدن اذنان ویداری
 بجان کافی است، و از ارائه و تبلیغ دستاورد های تلاش های ملی غافل ماندم. حال آنکه دشمنان با قدرت و امکانات
 مالی بسیار به براندازی مشغول بودند. کوشش کردند همه کامیابی ها را در گون و انمود سازند دانشگاه ها، مدارس و ورزشگاه
 ها، بنیاد ها، برنامه های خانه سازی، مراکز فرهنگی، موسسات آموزشی، رهائی و آزادی زنها، همه اینها را تخریب کردند،
 احترام من به دیانت و روحانیت، مانع آن شد که در مقابل دروغ پردازان شدت عمل نشان دهم، زیرا باور نمی
 کردم که کسی به این همه دروغ و ناسزا گوش فرادهد.

نوشته شاهنشاه آریامهر - کتاب پاسخ به تاریخ

آقای اسد الله علم کیست:

آنچه از اینجا تا پایان نسک می خوانید در نسخه اصلی نسک «پیروزی تاریخی» نبوده است و من بعنوان تایپ کننده و
 پیراستار و آرایش دهنده به آن افزوده ام.

بسیاری ممکن است آقای اسدالله علم را نشناسند. برای آگاهی با خصوصیات و زندگی اسد الله علم که در دوره های مختلف
 در ایران نخست وزیر و وزیر دربار شده است به سراغ بهترین پژوهشگر تاریخ ۲۰۰ ساله ایران می روم. افزون بر آن از
 جمله شرحی که در کتاب «نویافته هایی در ارتباط با محمد مصدق جلد اول، نگارش مهپور شمسا» پیدا کردم، را به پایان
 این نسک می افزایم. آنچه در کتاب «نویافته هایی در ارتباط با محمد مصدق..» آمده است به خاندان بزرگ علم اشاره
 دارد ولی شرحی از خود اسدالله علم نداشت، آنچه در پس این بخش می آید به کمک آقای مهدی شمشیری پژوهشگر تاریخ
 ایران تدارک شده است و براساس اسناد است.

به نقل از کتاب «نویافته هائی در ارتباط با محمد مصدق..» - برگ های ۳۸۳ تا ۳۹۰

11 معرفی امیر محمد ابراهیم شوکت الملک علم و خاندان علم

«... طایفه خزیمه اصلا از طوایف عرب بوده اند که در سال ۱۵۰ هجری در ایام خلافت منصور عباسی معروف به دوانقی
 خراسانیان به سرکردگی استاد «سیس» و «هریش سیستانی» بر علیه خلافت، بلکه بر ضد عرب، قیام کردند و تمام
 خراسان را دوباره به تصرف خود در آوردند.»

منصور، حازم بن خزیمه، را که از سرکردگان عرب بود، به جنگ آنان و دفع غائله خراسان فرستاد.

جازم، پس از یک سال گاهی با جنگ و گریز و گاهی به حيله و تدبیر خراسانیان را که مخالف سلطه عرب نیز برخورد بودند، شکست داده و خراسان را به تصرف خود درآورد.

لشگریان وی در نواحی خراسان، مخصوصاً «قهبستان» که معرب «کهبستان» است توطن اختیار نمودند و پس از اینکه دست اعراب از ایران کوتاه شد و سلطه آنان برطرف گردید طوایف اعراب، از قبیل خزیمه، شیبانی، عامری، و غیره و غیره در ایران باقی ماندند و امروز جنبه های عربی خود را بکلی از دست داده ایرانی شده اند.

طایفه خزیمه عرب و سرکردگان آن تا اواخر دوره صفویه چندان اسم و رسمی از خود نداشتند و در اواخر سلطنت شاه سلطان حسین و شاه طهماسب دوم صفوی بواسطه یاغی شدن رعایای افغانی ایران و تولید شدن هرج و مرج در سراسر مملکت، بزرگان طایفه مزبور قدی علم کرده و نام و نشانی از خود در تاریخ باقی گذاردند، و اولین کسی که از این طایفه شهرت پیدا کرد و میتوان او را در حقیقت موسس و سرسلسله خاندان یکی از امراء و حکام بزرگ خراسان بشمار آورد همین اسماعیل خان است که از او تاریخ پراهمیت خاندان «علم» آغاز می گردد.

اینکه خاندان مزبور «علم» را برای نام خانوادگی خود برگزیدند بیشتر برای این است که «علم خان» پسر اسماعیل خان از جهت عرضه و کفایت از پدر بیشتر اهمیت پیدا کرد تا جایی که شاه تراش شده و ضمناً خود داعیه سلطنت داشت و میخواست خودش شاه شود. ...» (شرح حال رجال ایران جلد ۱ - مهدی بامداد برگ ۱۳۱)

در زمان ناصرالدین شاه قاجار شخصی از این خاندان به نام امیر اسدالله خان حسام الدوله حکومت قاننات راداشته است پسر این شخص به نام:

«... امیر علم خان پس از درگذشت پدرش حاکم قاننات شد و بعد به واسطه عرضه و کفایتی که از خود بروز داد حکومت سیستان هم تحت تصدی وی ضمیمه حکومت قانن گردید.

در سال ۱۲۸۴ هجری قمری (۱۲۴۶ هجری خورشیدی ۱۸۶۷ میلادی ۲۴۰۶ از منشور کوروش بزرگ) که ناصرالدین شاه به خراسان مسافرت نمود (سفر اول) امیر علم خان که به احترام شاه به مشهد آمده و به حضور شاه رسید، در اینسال ملقب به حشمت الملک با منصب امیر تومانی به واسطه خدماتی که انجام داده بود به یک قبضه شمشیر مرصع مکلل به الماس از طرف شاه مخلص و نایل گردید. لکن در همین سال پس از بازگشت از مشهد، در گناباد در گذشت و جنازه اش در حرم امام رضا، در قسمت دارالسعاده در صفا ای که به نام امیر قانن معروف است به خاک سپرده شد...»

(شرح حال رجال ایران - جلد ۲ - برگ ۳۴۱)

بعد از امیر علم خان، پسر بزرگش امیر علی اکبرخان به لقب پدرش یعنی حشمت الملک ملقب و به حکومت سیستان و طبس و پسر کوچکتر او بنام امیر محمد اسماعیل خان به لقب شوکت الملک به حکومت قاننات منصوب گردید.

ظاهراً بین این دو برادر اختلاف مسلک سیاسی و شخصی بسیار شدیدی وجود داشت و برادر کوچکتر یعنی شوکت الملک با پذیرفتن حلقه بندگی انگلستان، خود و خانواده اش را در حمایت آن دولت قرار داده است.

در روزنامه، خاطرات میرزا حسن اعتمادالسلطنه در صفحه ۱۲۰۸ ذیل تاریخ دوشنبه ۲۴ رمضان ۱۳۱۳ [۲۰ اسفند ۱۲۷۴ = ۲۴۳۴ = نهم مارچ ۱۸۹۶] چنین می خوانیم:

«... کار سیستان خیلی مغشوش است. بعد از فوت امیرقائن، صدراعظم مبلغ گزافی پول گرفت و کمی از آن پول را به حضور مبارک داد و حکومت قانن و سیستان را دو قسمت کرد، به دو اولاد امیرقائن تقسیم نمود. آن برادری که در قانن است صرف رعیت انگلیس است، و نصب بیشتر قانن را به انگلیس داده است.

آنکه در سیستان است و به حشمت الدوله ملقب و در طهران است، نوکر صدیق دولتخواهی است و از طرف انگلیس تطمیع نشده و به این واسطه مردود سفارت انگلیس است و چون مردود سفارت انگلیس است حضرت صدراعظم با او چندان میانه ندارد...»

شرح حال:

امیر محمد ابراهیم خان، متولد ۱۲۵۹ شمسی (۱۲۹۷/۸ قمری = ۱۸۸۰/۱) فرزند امیر علم خان و از دوبرادر دیگر خود، یعنی حشمت الملک و شوکت الملک، کوچکتر بوده است.

وی در قائن نزد امیر اسماعیل خان شوکت الملک بسر میبرده و در سال ۱۳۲۱ قمری (به جای این برادر خود که به تهران احضار شده بود) به تهران رفته و از این جهت در هنگام فوت برادرش (که در سال ۱۳۲۲ قمری اتفاق افتاد) در تهران اقامت داشته است.

بعد از فوت امیر محمد اسماعیل، ابتدا حکومت قائن و قلمرو حکومت برادر بزرگتر یعنی علی اکبرخان حشمت الملک افزوده شد. اما اعمال نفوذ ماموران و ایادی انگلیس و وجوه قابل ملاحظه ای که امیر محمد ابراهیم در تهران به شیخ فضل الله نوری و از طریق این شخص که وی ملقب به عین الدوله، صدراعظم پرداخت نمود، موجب گردید که وی ملقب به شوکت الملک شده و بجای برادرش به حکومت قائنات منصوب گردد.

ناظم الاسلام کرمانی در این مورد چنین نوشته است:

«... حکومت بعضی از ولایات عمده برحسب مشورت و تصویب شیخ فضل الله نوری معین و برقرار میشد. مانند شوکت الملک حاکم قائنات، که شیخ نوری سی هزار تومان از او تعارف گرفت و از عین الدوله خواهش نمود که حکومت قائنات و ارثیه برادر مرحوم [امیر محمد اسماعیل] شوکت الملک را به او واگذار و تفویض نماید. فوراً تمنای او به اجابت مقرون شد.

شیخ نوری، شوکت الملک جدید را به خانه خود دعوت نمود به بهانه آنکه او را از عزای برادرش بیرون آورد او را با خود به حمام سرخانه برده و او را سر و کیسه کرده وحنای به دستش مالید.

او هم حواله سی هزار تومان در مسلخ حمام تقدیم شیخ نمود. چه بابت فروش قائنات و چه بابت ارثیه برادرش و چه بابت حق الوحکومه و به همین میزان تقدیمی هم برای عین الدوله گرفته شد.

اگر چه از پول حشمت الملک ناسخ بزودی صادر شد. لکن عین الدوله پاسخ نداد...» (تاریخ بیداری ایرانیان بخش اول به اهتمام علی اکبر سعیدی سیرجانی صفحه ۲۱۱ و ۲۱۲)

گمان نمیرود که هیچ یک از محققان و مورخان ایرانی در مورد ارتباط و وابستگی امیر محمد ابراهیم خان، شوکت الملک به دولت انگلستان تردیدی داشته باشند.

سردنیس رایت که از سال ۱۹۶۳ به مدت هشت سال به عنوان سفیر کبیر انگلستان در ایران خدمت کرده، در کتاب مشهور خود به نام «انگلیسی ها در میان ایرانیان» صفحه ۱۰۷ به دوستی شوکت الملک (امیر محمد ابراهیم خان) به انگلیسی ها چنین اعتراف نموده است.

«... بیرجند مقر خاندان قدرتمند علم بود که بر گوشه ایران که اکنون ۱۹۰۹ در آن روس ها و انگلس ها رودرروی هم قرار گرفته بودند، فرمانروایی داشتند

انگلیس ها از این موهبت [!!!] برخوردار بودند که امیرمحمد ابراهیم خان [علم، شوکت الملک، بزرگ خاندان علم و پدر یکی از نخست وزیران آینده ایران (امیر اسدالله خان علم) با آنان دوست بود..»

بقیه شرح حال امیر محمد ابراهیم خان، شوکت الملک را از قول مهدی بامداد نقل می نمایم:

«... امر محمد اسماعیل خان، شوکت الملک چون بلاعقب بود و اولادی نداشت، تمام املاک، عمارات و اندوخته های حکام سابق که نزد او جمع شده بود، ودفعتا به تصرف امیر محمد ابراهیم خان، شوکت الملک دوم در آمد.

باوجود اینکه [امیر محمد ابراهیم خان] خودش مرد سخاوتمندی بود، تمول معتنا به برادر هم که به وی رسید بر سخاوتش پیش از پیش افزوده شد. دست بذل و بخشش بگشاد و ابواب جود و انعام بر روی اشخاص باز نمود و در این باب شهرتی نمود و معنون گردید...»
شرح حال رجال ایران جلد ۶ مهدی بامداد صفحه ۲۰۵

«... در زمان سلطنت پهلوی چون مورد توجه شاه واقع شد، بیش از پیش ترقی کرد و در سال ۱۳۱۵ خورشیدی والی فارس شد و در اواخر ۱۳۱۶ خورشیدی به تهران برگشت و در سال ۱۳۱۷ در کابینه محمود جم و در سال ۱۳۱۸ در کابینه احمد متین دفتری و در سال ۱۳۱۹ در کابینه علی منصور، و در سال ۱۳۲۰ خورشیدی در کابینه محمد علی فروغی به سمت وزیر پست و تلگراف منصوب شد. در سال ۱۳۲۳ مبتلا به ناخوشی قلب گردید و مدتی در بیمارستان رضا نور بستری بود. پس از مختصر بهبودی به قانن معاودت نمود و در همین سال در نتیجه عارضه قلبی در آن جا در سن ۶۴ سالگی بدرود حیات گفت. ...»
(همان ماخذ صفحه ۲۰۶)

بطوریکه ملاحظه می شود، درایامی که توطئه انگلیسی مورد بحث در دوران کابینه احمد متین دفتری در جریان اجرا قرار داشته، امیرمحمد ابراهیم خان شوکت الملک علم، هم در همان کابینه وزیر پست و تلگراف بوده و نیز در کابینه بعدی یعنی در زمانی که وساطت محمد مصدق را در نزد رضا شاه بعمل می آورده همین سمت را داشته است.

خصوصیت ویژه بیرجند:

در اوایل کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ (۱۲ جمادی الثانی ۱۳۳۹ - ۲۱ فوریه ۱۹۲۱ - ۲۴۵۹ از منشور کوروش بزرگ) دولت مرکزی ایران در تعدادی از نقاط کشور نفوذ و اقتدار چندانی نداشت و این نقاط کم و بیش توسط خوانین و فنودالها اداره می شدند و در حقیقت، هریک دولتی در داخل دولت بوجود آورده بودند. مهمترین نمونه این قبیل حکومت های خود مختار، حکومت خزرل در خوزستان بود.

بعد از کودتای ۱۲۹۹ رضا شاه، به تدریج گردنکشان و منتفدین محلی را یکی پس از دیگری سرکوب نمود و قدرت دولت مرکزی را در اقصی نقاط کشور گسترش داد. حتا با تصویب مجلس شورای ملی، بسیاری از خوانین و روسای آشوب طلب و سرسپرده به بیگانگان را با املاکی در نقاط دیگری کشور تعویض کرد و آنان را وادار ساخت که در املاک جدید سکونت نمایند.

هرچند که سیاست تخته قاپو کردن ایلات و عشایر، یعنی تهیه مسکن و وسایل زندگی به منظور اسکان آنان در یک نقطه معین نتوانست به نتیجه مطلوب برسد و به نحوی موفقیت آمیز به مرحله اجرا درآید اما در این راه اقدامات قابل توجهی صورت گرفت.

در هر حال، هرگاه در سال ۱۳۱۹ شمسی هنوز تعدادی از خوانین و روسای عشایر، در قلمرو عشیره و ایل خود قدرتی محسوب میشده اند. قدر مسلم این است که تمام خوانین به اطاعت از قدرت دولت مرکزی گردن نهاده بوده و نیز در هیچ یک از شهر های ایران به استثنای بیرجند از حکومت های خود مختار سابق آثار قابل توجهی وجود نداشته است... [[

امیر اسدالله خان علم

- در مردادماه ۱۲۹۸ (اوت ۱۹۱۹) - در بیرجند تولد یافته است.
- در ۱۳۱۸ ش. (۱۹۳۹ م.) - با ملک تاج، دختر قوام الملک شیرازی ازدواج کرده و حاصل این ازدواج دو دختر بنام های رودابه و ناز بوده است.

نزدیک به یکسال پیش از این ازدواج، یعنی در سال ۱۳۱۷ش.، علی قوام، پسر قوام الملک، به دستور رضا شاه، با اشرف پهلوی ازدواج کرده بوده است. با این ترتیب اسدالله علم با خانواده پادشاهی قوم و خویش به حساب آمده و رفت و آمد پیدا کرده است.

(پدر اسدالله علم، امیر محمد ابراهیم خان، ملقب به شوکت الملک، که از سال ۱۳۱۴ در تهران اقامت گزیده بوده، از ۱۶ اسفند ۱۳۱۶، از سوی رضا شاه بزرگ مدتی استانداری فارس را به عهده داشته و با خوانین آنجا، از جمله با قوام الملک شیرازی دوستی و آشنائی پیدا کرده بوده است. وی از تاریخ ۱۹ بهمن ۱۳۱۷ تا پایان پادشاهی رضاشاه بزرگ در کابینه های محمود جم، دکتر احمد متین دفتری، و علی منصور وزارت پست و تلگراف را به عهده داشته است. ظاهراً ازدواج اسدالله خان و ملک تاج خانم نیز با صلاحدید رضا شاه و پدران دختر و پسر در زمان وزارت پست و تلگراف امیر ابراهیم علم در کابینه محمود جم صورت گرفته بوده است.)

اسدالله علم:

- از سال ۱۳۱۸ در دانشکده کشاورزی کرج به تحصیل پرداخته و در سال ۱۳۲۱ لیسانس کشاورزی شده است.
- در ۱۳۲۵ش. (۱۹۴۶م.) - فرماندار سیستان و بلوچستان شده است.
- در ۲۶ دیماه ۱۳۲۸ در کابینه محمد ساعد، وزیر کشور شده است.
- در ۷ اسفندماه ۱۳۲۸ در کابینه همان شخص، وزیر کشاورزی شده است.
- در ۱۴ فروردین ۱۳۲۹ در کابینه حسنعلی منصور، باز هم وزیر کشاورزی شده است.
- در ۲۹ آبان ۱۳۲۹ در کابینه حاجیعلی رزم آرا، وزیر کار شده است.

در ۱۶ اسفند ۱۳۲۹ هنگامی که در کنار رزم آرا در حال رفتن به مسجد شاه برای شرکت در مراسم ترحیم آیت الله فیض بود، رزم آرا به قتل رسیده. این واقعه، همراه با شواهدی دیگر، موجب بروز شایعاتی گردیده مبنی بر اینکه وی از برنامه ترور رزم آرا آگاهی داشته و رزم آرا را برای کشته شدن به مسجد شاه کشانده بوده است.

- در ۱۹ فروردین ۱۳۳۴ در کابینه حسین علاء وزیر کشور شده است.
- در ۲۶ خرداد ۱۳۳۵ در کابینه جدید حسین علاء در همان سمت وزارت کشور ابقاء شده است.
- در ۲۸ اردیبهشت ۱۳۳۶ موجودیت یک حزب جدید، به نام حزب مردم، را به دبیرکلی خود اعلام نموده است.
- در ۹ مهر ۱۳۳۹ از دبیرکلی حزب مردم استعفاء داده است.
- در ۶ مهرماه ۱۳۴۰ به عنوان مدیرعامل بنیاد پهلوی انتخاب شده است.
- در ۲۸ تیرماه ۱۳۴۱ نخست وزیر شده است. (در ۴ مرداد ۱۳۴۱ - مهندس جعفر شریف امامی به جای وی مدیر عامل بنیاد پهلوی شده است.)

در دوران نخست وزیری علم وقایع بسیار مهمی در ایران اتفاق افتاده است، از جمله:

- - در تاریخ ۱۵ مهرماه ۱۳۴۱ هیئت وزیران لایحه تشکیل انجمن های ایالتی و ولایتی را تصویب کرده که در آن قید "اسلام" و شرط "مرد بودن" از شرایط انتخاب کنندگان و انتخاب شوندگان حذف شده و بجای سوگند به قرآن، سوگند به کتاب آسمانی ذکر شده بوده است. یعنی پیروان تمام ادیان، اعم از زن یا مرد، در صورت داشتن شرایط دیگر، دارای حق انتخاب کردن و انتخاب شدن بوده اند.
- از روز بعد فعالیت شدیدی از سوی روحانیون درجه اول قم، از جمله آیت الله خمینی علیه این لایحه به عمل آمده و تلگرافهائی بین آنان و شاه مبادله شده است. نهضت آزادی ایران نیز علیه این تصویب نامه اعلامیه داده است.
- بالاخره هیئت وزیران در ۸ آذرماه ۱۳۴۱ مجبور شده است که آن لایحه را لغو نماید.
- در ۱۷ آذر ۱۳۴۱ - عده ای از زنان تهران به تظاهرات پرداخته و در محل نخست وزیری دست به اعتصاب نشسته زده و به لغو تصویب نامه انجمن های ایالتی و ولایتی اعتراض کرده اند. اسدالله علم، نخست وزیر، برایشان سخنرانی نموده و به آنان وعده مساعد داده است.
- اجتماعی از کشاورزان در تهران به نام کنگره عظیم دهقانان با شرکت ۳۵۰۰ نفر از نمایندگان شرکتها و اتحادیه های تعاونی و روستائی کشور به ریاست افتخاری شاه در تهران تشکیل شده است.
- شاه در این کنگره مواد شش گانه انقلاب سفید را مطرح کرده و به تصویب این کنگره رسانده است.
- با تصویب کنگره و برای تحکیم مصوبه کنگره قرار شده است که آن مصوبه در یک رفراندوم عمومی نیز به رأی مردم گذاشته شود.
- نخست وزیر در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۴۱، روز ۶ بهمن را روز رفراندوم اعلام نموده است.

- در تاریخ ۳ بهمن ماه ۱۳۴۱ بانوان آموزگار و دبیر و کارمند به عنوان اعتراض به عدم شرکت زنان در فرآیند دست از کار کشیده اند و اعلامیه ها و تراکتهای فراوانی با شعارهای "زنان ایران بپا خیزید" «ما را در ردیف دیوانگان و جنایتکاران و ورشکستگان» قرار ندهید، پخش کرده اند.
- در همین تاریخ نهضت آزادی ایران علیه رفتارندم و انقلاب سفید اعلامیه داده است.
- در ۴ بهمن ۱۳۴۱ سید محمود طالقانی، مهدی بازرگان و یدالله سحابی همراه با ۲۲ نفر از سران جبهه ملی و تعدادی روحانی و دانشجو دستگیر و زندانی شده اند.
- در روز ۶ بهمن ۱۳۴۱ برای اولین بار به زنان نیز اجازه شرکت در رفتارندم داده شده است و اصول ششگانه انقلاب با آرای نزدیک به شش میلیون مورد تصویب قرار گرفته است.
- در ۵ اسفند ۱۳۴۱، یک کنفرانس اقتصادی در کاخ سنا گشایش یافته و شاه ضمن سخنرانی در آن، رسماً زنان ایران را دارای حقوق اجتماعی شناخته و به آنان وعده وزارت و وکالت هم داده است.
- روح الله خمینی و تعدادی دیگر از روحانیون ایران اعلام کرده اند که در روز نوروز ۱۳۴۲ به عنوان عزا و تسلیت به امام عصر عجل، الله تعالی فرجه جلوس میکنند.
- از اولین روز فروردین ۱۳۴۲ مبارزه آخوندها با دولت در اغلب شهرهای ایران، مخصوصاً در قم، آغاز گردیده و کم و بیش ادامه یافته تا در ۱۵ خرداد به بازداشت خمینی و تعدادی روحانی دیگر در قم و تهران و شورش مشهور در تهران منجر گردیده است.
- اسدالله علم در ۱۷ اسفند ۱۳۴۲ از نخست وزیری مستعفی شده است.
- در ۱۴ فروردین ۱۳۴۳ به ریاست دانشگاه شیراز منصوب شده است.
- در آبان ۱۳۴۵ به وزارت دربار منصوب شده و تاجگذاری محمدرضا شاه پهلوی و جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی در دوران وزارت دربار او انجام گردیده است.
- از حدود سال ۱۳۵۵ دریافت شده است که به سرطان خون پیش رفته مبتلا میباشد. به اینجهت در مرداد ۱۳۵۶ استعفايش را از وزارت دربار به شاه تقدیم کرده و چند ماهی در نیمه دوم سال ۱۳۵۶ به منظور استراحت به زادگاهش بیرجند رفته است اما به علت شدت بیماری بناچار راهی آمریکا شده و در روز ۲۵ فروردین ۱۳۵۷ در یکی از بیمارستانهای شهر نیویورک درگذشته است. جسدش بلافاصله به ایران حمل شده و در ۲۷ فروردین همان سال در مقبره خانوادگی شان در حرم امام رضا در مشهد به خاک سپرده شده است.



استاد امیر فیض پس از بررسی و مطالعه زیر نویس هانی که از سوی این پیراستار و تنظیم کننده برگ ها به این نسک اضافه شده است طی فکسی نوشتند:

«ایران‌یار گرامی؛

با تشکر، زیر نویس های «پیروزی تاریخی» را خواندم، بسیار عالی مستند و بجاست. تبریکات مرا بپذیرید.» امیر فیض.